

١٤٩ ق  
٩٢

١٢٩  
٤ م

## رساله ذخيرة العباد

ليوم المعاد در سؤال وجواب عامة البلوى  
باحواشي ان كه مطابق است  
بافتاوى حضرت مستطاب اعلم العلماء والمجاهدين  
واققه الفقهاء والمتبحرين  
مروج احكام جده سيد المرسلين  
آية الله في العالمين

اقاي اقا سيد ابراهيم الحسيني الاصطرباناتي

الشهير بميرزا اقا الشيرازي

متع الله المسلمين بطول بقائه الشريف

﴿ جاب پنجم ﴾

در مطبعة مرتضوية در نجف اشرف

٨٢



٥٢٢٣٨  
 ١٣١٧  
 تاريخ تصحيحه ١١٨٠٩١  
 ٥٢٢٣٩  
 ٥٢٢٤٠  
 بسم الله الرحمن الرحيم

ابن كلب  
 مستطاف خير  
 العباد اليوم الحادى عشر من رجب  
 عاقر البلى بالحق انكم مطالبون  
 بافتاء حضرت مستطاف اعلم العلماء والمجاهدين  
 افتاء الفقهاء المنيحين ورجل الحكماء حذرة  
 المسلمين بغير الملز والذبح بحزب الاسلام الملتزم  
 اين الله في العالمين افاى قاسمكم هم الحسين  
 الاضطهبا الشهيديين من اقا الشيرازي  
 متبع الله المسلمين بطول بقا الشرف  
 برضخ جنا مستطاف اعلم الاخيار المحققين  
 والاعاى افاى حاج ابو القاسم محمد  
 التمار شيرازي اضطهبا نزيل  
 كسره محمد علي الله  
 القريه شيراز  
 طيبر

ابراهيم موحوم آيت الله  
 زبدة مفسري اراكي جلد ٩١ ص ١٣

٩١٣  
 ٧٨٨

مؤلفه  
 مؤلفه  
 مؤلفه



بسم الله الرحمن الرحيم  
 عمل با نیت ناله شریفه مبارک  
 خواستار صحیح مجربیت  
 انشاء الله تعالی  
 الا حقیر از اهلیت محلیه  
 المدعو میرزا آقا الشیرازی



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی  
 اعدائهم اجمعین فی یوم الدین سوال اجتهاد واجب غایتی است یا واجب کفایه  
 جواب واجب کفایت نیست نه عینی من بیان فرماید که مقلد چه شخص باید باشد  
 ج کسی است که بخواهد بجهاد نرسد خواه غای محض بوده باشد و خواه کسی  
 باشد که بجهاد از علم داشته باشد من شخصیکر جائز تقلید است شرط اول و ثانی  
 و بیان فرماید ج چند شرط دادن معتبر است اول آنکه بالغ باشد و دوم آنکه عاقل  
 باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد و بیعتی که اشاعه شده باشد چهارم آنکه عادل باشد  
 پنجم آنکه ولد از نیا باشد ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حی بوده باشد پس  
 تقلید میت جایز نیست من باقی ماندن بر تقلید میت جایز است بانه ج  
 اقوی جواز است من تقلید علم واجب بانه ج حقیر تقلید علم را واجب  
 میدانم من معنی علم را بیان فرماید ج اطمینان است از درستی و یقین آوردن  
 حکم الله و فهمیدن آن از ادله شرعیة من اجتهاد بجهاد ثابت میشود ج  
 ثابت میشود اجتهاد بعلم یا بجهاد و عادل از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره

که قول

مقلد چه شخص باید باشد  
 ج کسی است که بخواهد بجهاد نرسد  
 خواه غای محض بوده باشد و خواه کسی  
 باشد که بجهاد از علم داشته باشد  
 من شخصیکر جائز تقلید است  
 شرط اول و ثانی و بیان فرماید  
 ج چند شرط دادن معتبر است  
 اول آنکه بالغ باشد و دوم آنکه عاقل  
 باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد  
 و بیعتی که اشاعه شده باشد  
 چهارم آنکه عادل باشد  
 پنجم آنکه ولد از نیا باشد  
 ششم آنکه مجتهد باشد  
 هفتم آنکه حی بوده باشد  
 پس تقلید میت جایز نیست  
 من باقی ماندن بر تقلید میت  
 جایز است بانه ج اقوی جواز است  
 من تقلید علم واجب بانه ج حقیر  
 تقلید علم را واجب میدانم  
 من معنی علم را بیان فرماید  
 ج اطمینان است از درستی و یقین  
 آوردن حکم الله و فهمیدن آن  
 از ادله شرعیة من اجتهاد بجهاد  
 ثابت میشود ج ثابت میشود  
 اجتهاد بعلم یا بجهاد و عادل  
 از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره

در مسائل تقلید است

که قول آنها مفید علم باشد من اعلیت بجهاد عادل واحد از اهل خبره و بشایع نا  
 میشود بانه ج با عدم ممکن از علم و عدل ممکن از طریق معتبر مطلقا کافی  
 است چه از قول عادل واحد از اهل خبره حاصل شود و چه از شایع و چه از غیر  
 اینها من هرگاه مکلف دستش با علم نرسد چه کند ج مجتهد است مابین  
 تقلید غیر علم یا رعایت لاعلم فالاعلم و عمل با احتیاط اگر چه مستلزم تکرار  
 باشد من معنی لاعلم فالاعلم چیست ج یعنی هرگاه بجهاد مجتهد بانه مجتهد  
 که هستند هر کدام از اینها که علش بیشتر است و استاد تر است در فهمیدن  
 حکم خدا از دیگران یا و تقلید کنند من هرگاه اصلا دستش بجهاد نرسد  
 نه اعلم و نه غیر اعلم چه کند ج عمل با احتیاط کند من هرگاه طریقه احتیاط  
 را نداند چه کند ج میسر سازد و فرغ عادل از اهل خبره یا یکی که خبر دهد  
 از طریق احتیاط برای مجتهدی من هرگاه تقلید غیر اعلم نمود بعد از ممکن  
 شد از تقلید اعلم عدول واجب بانه ج بلی واجب عدول با علم  
 من معنی تقلید چیست ج تقلید بکه معنی عمل است عبارت از یاد گرفتن  
 مسائل است بقصد عمل از مجتهد که در وقت حاجت بان عمل کند اگر چه  
 عمل نکرده باشد لکن در جواز بقائه بر تقلید میت محتاج است بعمل من  
 طریقه یاد گرفتن مسائل را بیان فرماید ج از خود مجتهد اخذ کردن یا  
 از ناقلی که عادل باشد یا ثقه یا از گامیکه فتوی مجتهد در آن باشد چه علم  
 بصحت آن باشد یا ظن اطمینانی من آباد و مجتهد که فقهات ایشان در  
 شایع مساوی فهمیده شود و بعد از شخص اعلیت هیچکدام معلوم نباشد  
 پس در این صورت تکلیف چیست ج مقلد مجتهد است در تقلید هر یک  
 من آیا جایز است که یکی از این دو مجتهد که مساوی هستند بعضی مسائل  
 را از این تقلید نماید و بعضی را از آن ج بلی جایز است من در صورت

مقلد چه شخص باید باشد  
 ج کسی است که بخواهد بجهاد نرسد  
 خواه غای محض بوده باشد و خواه کسی  
 باشد که بجهاد از علم داشته باشد  
 من شخصیکر جائز تقلید است  
 شرط اول و ثانی و بیان فرماید  
 ج چند شرط دادن معتبر است  
 اول آنکه بالغ باشد و دوم آنکه عاقل  
 باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد  
 و بیعتی که اشاعه شده باشد  
 چهارم آنکه عادل باشد  
 پنجم آنکه ولد از نیا باشد  
 ششم آنکه مجتهد باشد  
 هفتم آنکه حی بوده باشد  
 پس تقلید میت جایز نیست  
 من باقی ماندن بر تقلید میت  
 جایز است بانه ج اقوی جواز است  
 من تقلید علم واجب بانه ج حقیر  
 تقلید علم را واجب میدانم  
 من معنی علم را بیان فرماید  
 ج اطمینان است از درستی و یقین  
 آوردن حکم الله و فهمیدن آن  
 از ادله شرعیة من اجتهاد بجهاد  
 ثابت میشود ج ثابت میشود  
 اجتهاد بعلم یا بجهاد و عادل  
 از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره



موافق مجتهدین مددای تعیین احدهما لازم است بآنچه الحو تعین  
بلی ظاهر جواز تقلید مرد و است نامس عدول از مجتهدی بحی جواز است بآن  
ج جواز نیست مگر یا علمس عمل جاهل فاصو رایان فرمائید ج جاهل فاصو  
عملیکه کرده است مثل نماز و صحیح دانسته است و قرینه الی الله یجاورده اگر  
عملش برای مجتهدی اعلم که با رجوع میکند مطابق افتاده عملش صحیح است  
والا فلاس صحت و فساد عمل جاهل مقصور رایان فرمائید ج اگر  
فرض شود که عمل را بقصد قربت کرده و برای مجتهدی اعلم مطابق افتاده  
عملش صحیح است و اگر نیفتاده عملش باطل است س علالت حسن ظاهر  
یا ملکه ج علالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه است با حصول  
ظنیکه بعد وثوق و اطمینان برسد علی الاحوط س معناه علالت چیست  
ج علالت عبارت از آنکه اجتناب از کافران کبر کند و اصوار بر کافران  
صغیره نماید بجهت ترس از خلاص اصوار بر صغیره چه معنی دارد بیان  
فرمائید ج اصوار عبارت از آنکه ملاومت نماید بر آن گناه صغیره که کفر  
است هر چند دود فصر باشد و اگر بکدر فصر کرده باشد و غم دارد که مرتبه  
ناپس آن گناه را بکند بجز غم اصوار متحقق نمیشود س اگر کسی شک کند  
اصل تقلید که آیا تقلید کرده است یا نه تکلیفش چیست ج اگر پیش از عمل در  
شک باشد بنا بر نبودن تقلید میگذارد و در باقی اعمال تقلید میکند و اگر بعد از  
عمل باشد اعتبار شک نیست و عمل گذشتارش صحیح است و اگر بدانشای عمل  
باشد مثل نماز و اعاده کند با تقلید س اگر مجتهد ببرد و مقلد مطلع بر موث  
او نشود مگر بعد از مدتی تکلیف او چیست ج اعمالیکه در آن مدت از او بپوش  
رای آن مجتهد صادر شده همه صحیح است قضا اعلا لازم نیست بنا بر جواز

[illegible]

بقاء بر تقلید میت چنانچه گذشت مس و بجهت پاک کردن یکی علم باشد و یکی دیگر  
او ثوق در فتوی تقلید کدامیک را مقدم بدارد ج علم مقدم است و بر فرض  
تساوی در علم او ثوق مقدم است مس اگر علم با غیر علم موافق باشند در فتوی  
یا در این صورت جایز است تقلید غیر علم یا نرج بلی در این صورت جایز است  
بلکه جایز است با علم علم بخالف تفصیلاً و اجمالاً بطریق شبهه محصوره  
مس کیفیت تطهیر نجاسات را باب قلیل و کثرت جاری و باب باران بیان فرمایند  
ج اگر منجنج بولست در آب قلیل و مرتبه شستن واجبست و غسل  
اول نجس است مطلقاً و ثانیه طاهر است اگر چه احوط اجتنابست و در آب کثیر  
دو مرتبه شستن احوط است و در جاری بکرتبه کفایت میکند و در مستغرق  
بغسل و موی یا خون یا بول قلیل بعد از ذایل شدن این نجاست بکرتبه شستن  
کافی است و بجهت شستن دو مرتبه است و اما در کثرت و بعد از ذوال این نجاست  
پاک است و آب باران زمان باریدن حکم آب جاری دارد بشرط آنکه حیوان  
داشته باشد مس بدن تماماً یا بعض بدن هر گاه نجس باشد داخل در آب  
که مثل خزیره یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست بیرون آمدن از  
آب منجهاهد یا نرج ازاله نجاست از بدن کافی است و احتیاج به خارج شدن  
ندارد و بجهت خارج شدن مس اشیا متنجسه مثل لباس و غیره در  
آب قلیل یا اگر با جاری فشار دادن لازم است یا نرج در قلیل لازم است  
و در جاری و کثیر لازم نیست اگر چه احوط است مس لباسیکه بنیل یا بقم  
یا بغیره رنگ شده نجس شود در تطهیرش تا مادامیکه رنگ پس میدهد  
پاک میشود یا نرج اگر آب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل دران نباشد  
و اگر با مضاف نکند پاک میشود و اگر از خود نیل دران باشد پاک نمیشود و

[illegible]







[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



در تطهیر است

چ نمیتوان داد مس چیزهای صیقلی مثل شیشه و شبنم اگر نجس شود بخون یا غائط بر زمین بمالد یا آب درین را زائل کند پاک میشود بآنرج پاک نمیشود مگر بآب مس خوردن و آشامیدن نجس و منجس چه صورت دارد ج جایز نیست مس با شرط است در صحت صلوٰه که مکان مصلی طاهر باشد یا ج پاک بودن محل سجده مصلی از هر نجاست مسی و غیره بر هر شرط است در صحت صلوٰه و اما مکان سایر اعضاء مصلی طهارت شرط نیست مگر در صورتیکه نجاست سوائت بر رخ و بدن مصلی نماید که در این صورت اجتناب لازم است مس اگر مسجد را نجس بیند یا با ازاله نجاست و پاک کردنش واجب است بآنرج بلی و اجابت با تمکن و نجس کردنش حرام است اما لباس نجس هرگاه در مسجد بگذارند و نجاست آن سوائت نکند عیب ندارد یعنی جایز است و همچنین سایر اشیا نجسه و منجسه اگر مستلزم هتک نباشد مس مثل مشرفه یعنی وضو نشستن بر علیهم السلام در حکم مساجد است بآنرج بلی در حکم مساجد است مثل جرم و رواق علی الاحوط و اما صحن ظاهر است که داخل در حکم مسجد نباشد مس حیوان غیر ما کول اللحم قبول نند که بکند نجس که حکم شود بطهارت جلدش مثل حال جوهه بآنرج بنابر مشهور قبول نند که مینماید بشرطیکه نجس العین نباشد و جلدش نیز طاهر است بعد از تذکیر بلی مستحبست برهنه نمودن از آن پوست بعد از تذکیر و پیش از دباغی نمودن نجاست و مانند آن از اشیا طاهره و این حکم ثابتست در خصوص پوست حیوان حرام گوشت اما در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال در جواز استعمال در هیچ حالی بعد از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یا نه مس پوست نجس بدباغی پاک میشود بآنرج پاک نمیشود مس جلود بکر در بازار مسلمین در

مس  
و از هر گاه  
م باشد  
بهدا اقا  
مستند

در تطهیر است

ایشان یافت میشود و اطلاع از تذکیر شدنش دانند بر چه صورت دارد ج پاکست مگر آنکه معلوم نباشد بدن مسلم مسوق ببدن کافر است و این مسلم هم بدون احراز تذکیر از کافر گرفته مس نجس یا منجس بچه چیز ثابت میشود اول علم بهم رسانیدن و دوم خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید اگر چه صاحب حال نباشد و اما در گوشت و پوست و پیر یا شکر نند که حکم نجاست مگر آنکه از بد مسلم یا احتمال علم مسلم ببدن کفر یا سوق مسلمین گرفته شود مس بعد از علم نجاست طاهر شدن آن بچه چیز حاصل میشود ج اول بقیع برفع آن یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید و شکت یا منظره یا بعمود مس لباس نجس بعد از تطهیرش اگر خورده اشنان و بخوان در آن مانده یا آست بآنرج لباس و ظاهر اشنان پاک است بلکه باطن آن نیز اگر در کربا جاری شده باشد مس خون مشبه نجس یا آست بآنرج بلی پاک است مس زمین بازار و غیره پاک است بآنرج تا علم نجاستش نباشد پاک است مس در غوره انکور هرگاه ذنر شویین باشد که آب آنرا بکشد و سبک شود در جوش آمدن حرام میشود بآنرج حرام نمیشود هرگاه در عرف بکوبد یا بشوید است مس هرگاه خرمای نار سی در طبع بجوش آید چه صورت دارد ج پاک و حلال است مس زمین فرش یا لباس شخص نجس باشد یا رطوبت سوائت کشته غری بر او وارد شود و بر بالای آنها بنشینند یا استعمال کنند مثلا بر صاحب خانه لازم است او را اعلام کند بآنرج لازم نیست لکن خودش یا آنها مباشرت نکند علی الاحوط مس جمیع طعامی میخورند یکی از آنها فضله موشی در آن طعام دهد واجبست دیگر آنرا اعلام کند بآنرج واجب نیست اما خودش نخورد بلی اگر بعد از آن مباشرت با ایشان دارد اعلام کند که هر چه نجس شده تطهیر کند مس

مس  
و از هر گاه  
م باشد  
بهدا اقا  
مستند



بوده پاکست و اما خون علقه که منشأ صورت حیوان است نجس است و خون نیم مرغ محکوم نجاست و وجوب اجتناب است علی الاحوط و خونیکه بعد از آنکه کینه حیوان ماکول اللحم در بدن آن میماند هرگاه بعد از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاکست بشرط آنکه در جرح حلالش باشد چون گوشت اما آنچه غیر آن باشد چون میز پرین محل اشکال است و احوط اجتناب است و هرگاه خونیکه حادث بر بیرون آمدن در وقت نذ که قرقر باشد از آن خارج نشود نجس است و بسبب مخلوط شدن با خون دیگر از اهرام نجس میکند و اقوی اینست که از خون باقی مانده در بدن غیر ماکول اللحم بعد از خروج خون متعارف اجتناب نماید و در طهارت خون بجز که در زمان نذ که در شکم مادر نبوده اشکال است و احوط اجتناب است چنانچه طهارت آن خونیکه در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبح شود و در اینجا مانده محل اشکال است بلکه اجتناب از آن لازم است و هرگاه محال خون از باب طهارت و نجاست مشبه شود مثل اینکه نداند صاحب خون چنده است یا غیر آن پاکست اگر مسوی نجاست نباشد و اگر مشبه بشود که از خون باقی مانده در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون تن کبر است یا غیر آن احوط اجتناب است ششم و هفتم شک و خوگد هرگاه ای نباشد پس هر چه از آنها چر حیوة دلتن حلول یکدیگر نمایند و در ناخن و همچنین لغایب دهن و شپش و سایر فضلات آنها نجس است و اما شک و خوگد ای پاکست هفتم شراب خواها از انکور باشد یا غیر آن و هر مست کشته که در اصل روان باشد نجس است و اما بنک و جرس و مانند آنها از هر چه بیکر در اصل روان نباشد هر چند در آمیزج باب کنند پاک است اگر چه با آب میجو شد هفتم شراب و آن شراب مخصوصه است که غالب افراد آن از جواست و مست کنند

هرگاه داخل شود و از آن خون مخلوط باشد و در آن مایه

و اذا میگذاردند تا در آن غلیان و جوشی حاصل شود و آن غیر ماء الشبوب که معمول اطباء است و هر کافر و ان کی است که بر غیرین اسلام باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و دهری یا انکه بالغیا را اسلام انکار ضرر و زدن اسلام نمائند یا صناد در شود از او که تار یا رفتن بیکر اقصا کفر او نماید مثل سوزاندن قرآن العیا یا الله یا ناسرا کفر یکی از اهل عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کفر از حربه زنی و خارجی و غالی و ناصبی و مرتد خواه فطری و خواه میلی و غیر ایشان نجس میباشد و نجاسات مخصوص در این ده چیز است بنا بر اصرار و غیر اینها را از دنیا و خرگوش و موش و چلپاسه و عقرب و مسمومات و ولد از نا پاکست و بجز اجتناب است از جمیع و یا عرق جنب از جرم نماز جایز نیست و احوط اجتناب است از آن و از عرق شر جلال و اهرام پاکست به اشکال و مسحت بعد از استسما و در ناخن گرفتن و سرتراشیدن اینکه محل یا باب مسح نمایند پس طهارت چند چیز است ج مطهرات یا نرده چو است اول از آنها آب است و آن یا مطلق است یا مضاف آنکه مضافات سه نوع است اول میگوید و نه خبت و نجس میشود بعض رسیده نجاست بان اگر چه بقدر کمر یا زیاد تر باشد و اما مطلق بیرون یا کرمی کند هر چه را مگر آنکه قاطبت یا ک شدن زاندا شمر باشد مثل میتر و نجس العیز و شرب اینها و هر چه زمین بان پاک میکند کف یا ویز و کفش را خواها از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد یا غیر اینها اگر بر زمین از آن زمین شود یا بمالید بر زمین و هرگاه پیش از راه رفتن و مانند آن عین نجاست نابیل شود بجز من نمودن بر زمین کفایت نمودن در نظیر مشکل است بلکه لابد است از میخی و بنا مع یعنی مایل بر زمین و همچنین است حکم نجاست غیر چرمی که از اصل عین ندارد مثل بول و آب متعجر که خشکیده باشد و غیره نیست در زمین مابین خال و سنگ

در نجاست



در مظهر التث

و غیر اینها از چیزها بشکری زمین گفته میشود و معتبر است پاک بودن زمین تا آنکه  
 تر نباشد بحدی که رطوبت از آن بکف یا تعد نماید و اندک نم داشتن ضرر ندارد  
 با صدق جفاف عرفا اگر چه بختراست که زمین خشک باشد و در پاک کردن  
 زمین کف دست و زانو و پست پای کسیکه پیش پا باید و زانو یا بکف دستها  
 راه برود محل نامست و همچنین هر چیزی که حفظ دست باز آید و تر  
 عشا کور یا سر نیزه ای که بعضا نصب مینماید بر زمین پاک نمی شود و آنچه را طواف  
 پاک حقیقت پست پا است لیکن نزدیک زکف یا خواشی است که زمین بخود  
 خود و در آخر میگرد زمین آنرا پاک میکند و اجزاء ریزه که غالباً بغیر از آب رفع  
 نمیشود بر طرف کردن آنها واجب نیست همچنانکه حکم در استنجاء بغیر از این است  
 و بختراست نمودن آنها است و همچنین چیزی که از اجزاء زمین که در کف پا و زیر  
 کفش یا قی میماند بعد از راه رفتن و مانند آن از آن لازم نیست احتیاط نمودن  
 بختراست بتمیز فسادت و آن پاک میکنند زمین و عمارات و در و پنجره را و قی  
 در اعیان نجاسات نیست پس هر چه از مذکور است که من نجاست و آن نباشد  
 و اقباب آنرا نباید بختکان پاک میشود و همیشه گفته شود که محل با فساد خشک  
 شد کفایت در تطهیر میکند هر چند زدن باد و گرمی هوا هم بدان مدخلت  
 داشته باشد و بختراست که چنان بختکد که هیچ اثر از رطوبت باقی نماند خشک  
 بگرمی آفتاب که بر نزدیک محل نجس تابیده باشد و همچنین آفتاب زمان ابریکه  
 مانع از تابش آن نباشد کفایت نمیکند و پس از آنکه آفتاب ظاهر زمین را بختکا  
 آنچه را که از باطن متصل بظاهر باشد و در این تابش آفتاب بختکد پاک میشود  
 و همچنین است حال در مثل دیوار و شبیران هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد  
 مثل پاره از دیوار که صندوقه میماند پس بختکدن طرفیکه آفتاب بر خود آن

دعا باشد  
 غیر اینها  
 از قبیل نجاسات  
 در مظهر التث  
 است

در مظهر التث

نمایند لکن بواسطه نابیدن بر طرف دیگر خشک شده آنرا پاک نمی کنند منقول  
 که در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از آن مثل کوزه و شیخ و محو و نگین  
 با آفتاب پاک نمیشود و آنچه از زمین است و از آن شمرده میشود چون ریل و پاشا  
 سنگ و مانند آنها از هر چه قابل نقل باشد لکن بالفعل از زمین شمرده میشود  
 با آفتاب پاک میشود چهارم از مظهر التث است و آن عبارت از آنست که  
 جسم نجسی برگردد و یکی از اشیاء طاهره پس هر نجس که بسوختن خاکستر یا در دبا  
 بخار شود پاک میشود خواه آن نجس در اصل نجس باشد یا بسبب ملاقات با نجاسات  
 نجس شده باشد و بخار بکرات چیز نجس بر خیزد یا لایست که چنان بسوختن  
 باقی نباشد و عرق بکرات از آن هم رسد نجس است و هرگاه چوب نجس بسوختن پاک  
 شود یا خشت خام نجس بختن آج شود یا سنگ نجس بختن آهک شود یا گچ شود  
 هیچک پاک نمیشود و بر نجاست خود باقی است و هر حیوانی که از نجس هم رسد مثل  
 کر میکه از غائط انسان مؤلف شود یا لایست همچنانکه حیوانی که اصل او از خون  
 بوده پاکست و اگر آب نجس را حیوانی که حلال گوشت است بخورد و آن آب منقلب  
 بیول یا عرق یا لعاب شود پاک میشود همچنانکه اگر غذای نجس بخورد و سرگین شود  
 پاک است و از این قبیل است موه و سبزی و خیار و هندوانه و شبیرانها هرگاه  
 با آب نجس بعل آمده باشند پس هر پاکست و سگی که در نمکزار بیفتد و نمک شود  
 پاک میشود پنجم ذهاب ثلثین یعنی آب نگوری که بخوش بیاید و در ثلثان برود  
 بنا بر نجاست آن بخوشیدن پاک میشود ششم انتقال است پس هرگاه نجس اصلی  
 یا غرضی در حیوان یا کی یا غیر حیوان قرار گیرد چه اجزاء آن بشود یا نه بسبب انتقال  
 پاک میشود مثل خون نجس که بک یا پشته بکند و از آن محسوب گردد و باو نیست  
 داده شود و اگر پس از انتقال نیست داده نشود یا بختکا و قرار گرفته باشد و خوک

در مظهر التث  
 است



در مظهر التبت

از زانو میگردانند از بدن انسان میگذرد که از خون زانو میگذرد و این حال  
 نجس است و همچنین لازم است حیاط از خون پشه در حال مکیدن زدن انکشا  
 و همچنین نجس است هرگاه شکله رفت حاصل شود هفتاد اسلام آوردن کافر  
 پس او را پاک میکند و فرقه در اقسام چهارگانه است اگر چه مرتد فطری باشد علی الاطلاق  
 و اسلام را پاک میکند و مو و ناخن و ابرو و شپش و رطوبات فضلیه حیوان خود را  
 و آنچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هر چند جامه های بدنش باشد  
 با اسلام آوردن پاک میشود و در جامه بدنش احوط اجتناب است شستن و تعین است  
 مانند تعین طفل که پدر یا جد یا مادری او اختیار اسلام نموده باشد پس آن طفل  
 نیز پاک میشود و همچنین پاک میشود طفل که او را مسلمی اسیر کرده باشد و پدر یا مادر  
 یا یکی از جداد و جداتش یا او نباشد علی اشکال و اقوی عدم جوبان تعین است در  
 گناه چاهیکه اسیان بتغیر نجس شده باشد بعد از پاک شدن آب چاه و ظرف شراب  
 پس از سر که شدن آن با لایع پاک میشود و نیز پاک میشود دست غسل دهنده میت  
 و در غیر این از تخم و سایر آلات اشکال است تمام زوال عین نجاست با احتمال طهارت  
 ولو بعد از علی الاحوط از بدن جوان صامت زنده مطلقا خصوص باطن ایشان  
 چون سوراخ بینی و فم و ادرار و منی و مانند اینها در غیبت پس هرگاه بعد از تعین نجاست  
 بدن انسان با نجاست خنثی یا فشر یا ظرف یا سایر چیزها متعلقه باو غایب شود و احکام  
 این برود که پس از غیبت آن نجس با پاک کرده باشد حکم بطهارت آن میشود خواه آن شخص  
 مؤمن باشد یا کافر یا بنده یا آزاد یا عاقل یا مجنون یا بالغ یا صغیر یا مستعمل از او است  
 و همچنین علامت طهارت بشود و لکن حکم غیبت در تار و پود و کوری و غائب شدن شخص  
 از رخوت و توابع خود جاری نیست بلی هرگاه فروش یا ظرف و از توابع شخص دیگر  
 محسوب شود در چنین وقتی غیبت آن شخص حکم بطهارت میشود و از این باب است

معه  
 عملی است  
 بر آنکه  
 مضمون  
 کلامی  
 در آن  
 مضمون  
 احوط  
 است  
 در آن  
 مضمون  
 مضمون

در احکام مظهر التبت

فروش و ظرف و فکر در تصرف زن و خدمتکاران پس بعد از غیبت ایشان  
 و احتمال تطهیر حکم بطهارت میشود یا زده سنک و کهنه استنجاء است و بخوان  
 و تفصیل آن در استنجاء مخرج غلط خواهد آمد و از هر استنجاء و بان حکم بطهارت  
 رطوبت مشبه ببول و منی میشود و اگر استنجاء نکرده نجس است پس در هر حال  
 شدن غسل و آن پاک کننده است رطوبتی پاکه باقی میماند در محل بعد از نشستن  
 بنا بر قول نیجاست غسل چهاردهم بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان  
 یا محل محرم نمودن شتر بقدر بکره متعارف از آن دفعه باشد و بان حکم بطهارت بخوان  
 باقی مانده میشود در حیوان ما کول اللحم و در حیوان غیر ما کول اللحم اقوی  
 اجتناب است یا زده استنجاء حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس  
 همیشه از نجاست خوردن زمانه گذشت و از آنجا استخوان نکشد بول و فضله اش  
 پاک است با گذشتن مدتی که در اجتناب از برای استنجاء هر یک از حیوانات  
 نجاست خواند و ارد شده است علی الاحوط مس احکام بیست و چهار دفعه زدن آب  
 فرمائید و واجبست در حال تخلی بکره در جمیع احوال پوشانیدن عورت از  
 هر سینه محترمی غیر از زن و کتیر بکره در جلاله دیگری نباشد چنان بپند  
 مسلم باشد چه کافر غافل باشد یا دانا یا نالغ باشد یا طفل بمهر و کاهت میکند  
 پوشانیدن عورت بدست و نخوان از هر چیزی بکره حاجب شود آن بوده باشد  
 بهتر پوشانیدن از ناف تا برانواست و از آن بهتر است پوشانیدن تا میان کشا  
 و از آن بهتر پوشانیدن مجموع بدن است در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که  
 هیچکس از آن نبیند مس ایا جایز است نظر کردن بعورت زن خود و کتیر خود  
 که از شوهر نداده باشد یا نه حج بلی جایز است بلکه از برای زن و کتیر نیز جایز  
 است نگاه کردن بعورت شوهر و انای خود مس نگاه کردن هر مکلفی بعورت

مضمون  
 کلامی  
 در آن  
 مضمون  
 احوط  
 است  
 در آن  
 مضمون  
 مضمون



شیر جایز است بانرج حرام است اگر چه او مکلف پوشانند عورت خود نباشد مثل  
 نه بوانه و نخوان بلکه جایز نیست نگاه کردن عورت طفل بمنزله ای که بر عورت طفل غیر  
 بمنزله جایز است نظر کردن بانرج بلی جایز است عورت عبارت از چیست ج  
 عورت مرد عبارتست از ذکر و خصین و دبر و عورت زن عبارتست از فرج و دبر و غیر  
 بجز مذکور شد از عورت نیست حتی دانه ها و آنچه مابین دبر و بیضین است مؤثقه  
 بر کار عورت مرد و عورت نیست من نشستن در حال تخلی بدوی بقبله باشد  
 بقبله چه صورت دارد ج حرام است من ایافره هست در حرمت استقبال قبله  
 و استدبار مابین صبح و غروب بانرج فرقی نیست در محل من تطهر بخروج بول  
 و حیاض ج معین است نشستن بخروج بول از باب و فاجبست که اگر از او دفعه بشود  
 اگر تیار در محل معاد کرده باشد و الا در مرتبه احوط است و بجهت آنکه سر دفعه  
 نشستن در محلی که از نماز است و نجاست من ایافره هست در حکم مذکور میان مرد و زن و ختنه بانرج  
 فرقی نیست من کسکه خنثی شده و پوست و حشفه او را گرفته باشد چکنند ج کفا  
 در نشستن آن پوست بمکد و بیرون آوردن حشفه لازم نیست اگر چه ممکن هم بوده  
 است بدان من تطهر بخروج غایب از بیان فرما شد ج مخیر است میان آنکه از باب  
 یا دست و کتف و کمر و امثال اینها بشرط آنکه نجاست از محل معائنات نموده شده  
 یا نه من نشستن داخل است من اگر نجاست از محل معائنات فاحش کرده تکلیف  
 چیست ج معین است بشستن با آب غیر آن مجزیه نیست در قلمداد من ایافره است از  
 برای شستن غایب است بانرج در غایب حد نیست مگر آنقدر بشود که محل از  
 نجاست پاک شود و اثری از اجزاء غایب نماند بلی یا نه فاندن دلت و بوی آن در  
 محل عیب ندارد لکن در صورت تعدد غیر معائنات احوط تعدد است من استنجاء

من نشستن در محلی که از نماز است و نجاست من ایافره هست در حکم مذکور میان مرد و زن و ختنه بانرج فرقی نیست من کسکه خنثی شده و پوست و حشفه او را گرفته باشد چکنند ج کفا در نشستن آن پوست بمکد و بیرون آوردن حشفه لازم نیست اگر چه ممکن هم بوده است بدان من تطهر بخروج غایب از بیان فرما شد ج مخیر است میان آنکه از باب یا دست و کتف و کمر و امثال اینها بشرط آنکه نجاست از محل معائنات نموده شده یا نه من نشستن داخل است من اگر نجاست از محل معائنات فاحش کرده تکلیف چیست ج معین است بشستن با آب غیر آن مجزیه نیست در قلمداد من ایافره است از برای شستن غایب است بانرج در غایب حد نیست مگر آنقدر بشود که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزاء غایب نماند بلی یا نه فاندن دلت و بوی آن در محل عیب ندارد لکن در صورت تعدد غیر معائنات احوط تعدد است من استنجاء

بسنک نخوان عذرش چند است ج باید سه عذر باشد اگر چه بکسر آن را بلی شود  
 من هرگاه محل سه عذر باشد یا نه شود چکنند ج ایافره است استنجاء کندن از نشستن  
 من هرگاه سنگی بر محل نباشد یا اگر ناپدید در هر دفعه بکوشش باید بخلوی بر سنگ  
 کند کفایت میکند بانرج اقوی عذر کفایت من ایافره است استنجاء بغیر بلی بلی شود  
 عین نجاست کافی است بانرج بلی کافی است در هر چه که جدار در وقت نشستن  
 آن معلوم میشود و ضرر ندارد من ایافره است استنجاء بلی بلی شود  
 کند بانرج بلی که چه بشستن باشد و جایز نیست در من ایافره است استنجاء  
 چون قطعه از پوست میترسد و هرگاه استنجاء کند معنی بود من ایافره است استنجاء  
 باب استعمال سکهای یا لاد و امثال آن بعد از آنکه از آنجا دور شود من ایافره است استنجاء  
 است استنجاء با سخوان و سرکین بانرج جایز نیست و احوط آنکه در صورت  
 نیز و جایز نیست استعمال اجناس معتبره مثل تربت مشاهد مشرفه و او را  
 کسب تر غیر و یاره از خانه کعبه معتمه و نخوان و کاه و بود که در صورت  
 موجب کفر میشود من اگر فدا میرم معصیت نموده و استنجاء کند من ایافره است استنجاء  
 میشود بانرج بلی پاک میشود من کیفیت و ادب و سنن متعلقان میان من ایافره است استنجاء  
 ج معصیت که در وقت داخل شدن بای چپ پیش گذارند و در صورت  
 پای راست و سنت بسم الله گفتن و بجهت از آن چیز است که در احبار وارد شده  
 و سر پوشیدن و استراود و غا خواندن نزد استنجاء من مکروهات در حال تخلی  
 زاپان فرما شد ج مکروه است نشستن متعلق در کنار راه و کنار حجر و حتمه  
 و محل افتادن مویه ها و قافله انداز و در خانه ها و در باب و ماز و بیاد  
 بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ حیوانات و در آب چرایی و  
 چرخاری و در جای که باعث کثرت شخص شود و خوردن و آشامیدن در

من نشستن در محلی که از نماز است و نجاست من ایافره هست در حکم مذکور میان مرد و زن و ختنه بانرج فرقی نیست من کسکه خنثی شده و پوست و حشفه او را گرفته باشد چکنند ج کفا در نشستن آن پوست بمکد و بیرون آوردن حشفه لازم نیست اگر چه ممکن هم بوده است بدان من تطهر بخروج غایب از بیان فرما شد ج مخیر است میان آنکه از باب یا دست و کتف و کمر و امثال اینها بشرط آنکه نجاست از محل معائنات نموده شده یا نه من نشستن داخل است من اگر نجاست از محل معائنات فاحش کرده تکلیف چیست ج معین است بشستن با آب غیر آن مجزیه نیست در قلمداد من ایافره است از برای شستن غایب است بانرج در غایب حد نیست مگر آنقدر بشود که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزاء غایب نماند بلی یا نه فاندن دلت و بوی آن در محل عیب ندارد لکن در صورت تعدد غیر معائنات احوط تعدد است من استنجاء







در استبراء است

نکرد بریده باشد کفای می نماید همان مع نمودن مابین مقعد و کمر ستر و  
 اقوی عدم اعتبار مباشرت بلکه بفعل غیر مثل دن و کین نیز استبراء حاصل میشود  
 اگر کینه بوز کند و بعد و صوب نماید و بعد از وضو بلی ظاهر شود نداند که بول است یا  
 عرق و شک دارد که اما استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد حکم کد که  
 بول است مثل غیر منبری بر وضو باید بنیازد و نماز را بعمل آورد و همچنین است هرگاه  
 در نماز بطل مشبه ظاهر شود یا بجملة در صورت شک در استبراء باید حکم کند که استبراء  
 نکرده است مس استبراء در حق زنان نیز ثابت بانرج استبراء در حق زنان نیست  
 و سزاوارست که بعد از بول در الجملة از مکبر و فحش نماید و فرج خود را بطرف عرض  
 ساید هد و بطل مستخرج از ایشان پاکست مطلقا و ناقص طهارت نیست اگرچه  
 رایت موررورد نماید مس کپی استبراء از بول ایان فرما یدج استبراء کردن  
 در حق و سرقم است و بخت و زن سرقم اینست که از در سوراخ مقعد نایج تنها شرفه  
 دست کند و سبک نموده و با مانده بجای زکراخل شود و بعد از لکنت بزرگ است  
 و هر دو لکنت و سطر بر قضیب بگذارد و بقوت ستر ستر از بر تا سرقضیب بکشد  
 بسیار تا اینکه در میان مجری باشد حرکت نماید بعد از آن سه دفعه حشفه را افتا  
 داده اراماند و در شیدن بقوت بکشد تا هر چه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون  
 بیاید مس امور که واجب و وضو برای آن چند چیز است ج چهار چیز است اول  
 نماز واجب در حکم انشا جزاء منسبه و سجود سهو و نمازهای احتیاطیه در حق  
 طواف واجب و شرط است وضو در تحت هر یک از این دو بلکه شرط است وضو  
 تحت هر نماز مستحب نیز ستم مس کاتبقران و اسم جلاله و اسماء و صفات خاصه خدا  
 غایر که در جبالا صاله باشد مثلاً در آوردن از چنگ کافرا یا از مرثیه نغود با الله یا  
 بالعرض مثل نذر و شبان یا خان یا اسماء انبیا و حضرت سیده النساء و امه علیهم السلام

و اگر در وقت وضو بول بیفتد و نداند که بول است یا عرق و شک دارد که اما استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد حکم کد که بول است مثل غیر منبری بر وضو باید بنیازد و نماز را بعمل آورد و همچنین است هرگاه در نماز بطل مشبه ظاهر شود یا بجملة در صورت شک در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده است مس استبراء در حق زنان نیز ثابت بانرج استبراء در حق زنان نیست و سزاوارست که بعد از بول در الجملة از مکبر و فحش نماید و فرج خود را بطرف عرض ساید هد و بطل مستخرج از ایشان پاکست مطلقا و ناقص طهارت نیست اگرچه رایت موررورد نماید مس کپی استبراء از بول ایان فرما یدج استبراء کردن در حق و سرقم است و بخت و زن سرقم اینست که از در سوراخ مقعد نایج تنها شرفه دست کند و سبک نموده و با مانده بجای زکراخل شود و بعد از لکنت بزرگ است و هر دو لکنت و سطر بر قضیب بگذارد و بقوت ستر ستر از بر تا سرقضیب بکشد بسیار تا اینکه در میان مجری باشد حرکت نماید بعد از آن سه دفعه حشفه را افتا داده اراماند و در شیدن بقوت بکشد تا هر چه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید مس امور که واجب و وضو برای آن چند چیز است ج چهار چیز است اول نماز واجب در حکم انشا جزاء منسبه و سجود سهو و نمازهای احتیاطیه در حق طواف واجب و شرط است وضو در تحت هر یک از این دو بلکه شرط است وضو تحت هر نماز مستحب نیز ستم مس کاتبقران و اسم جلاله و اسماء و صفات خاصه خدا غایر که در جبالا صاله باشد مثلاً در آوردن از چنگ کافرا یا از مرثیه نغود با الله یا بالعرض مثل نذر و شبان یا خان یا اسماء انبیا و حضرت سیده النساء و امه علیهم السلام

در موجبات و مبطلات وضو است

بان خالی از قوت نیست و احوط ترک مس استمالا نکلا است نیز چهار موردند و چهار موردند  
 مس موجبات و مبطلات وضو چند چیز است ج دوزخ چیز است بول و عرق عا  
 سیم ریح چه با صدا باشد یا بصدا پس وضو ندارد بکدام ریح و ریح بیرون بدن یا بجهت  
 خواب که غالب شود ریح و کوشن نیم دیوانگی شتم بپوشی هفت مرتبه وضو  
 مشبه که بیرون بیاید از حشفه در حال استبراء نمودن بول یا پیش از آن وضو  
 میان بول و رطوبت باشد یا نه نیم استخاصه و قبله سبک و سه وضو  
 حیض یا زدهم نفاس یا زدهم مس میت علی الاحوط و ما حایب کره مس  
 شکسته وضو هست لکن موجب غسل فقط است و با غسل در وضو و احوط  
 بدون وضو و اما در هر یک از استخاصه کبره و وضو وضو در وضو مس  
 لازم است غسل و لکن بغسل نهان نماز نمیتواند بکشد که وضو در وضو مس  
 و جونا در غیر مس میت و احتیاطا در آن مس از واجبیت عدم وضو در وضو  
 مزبوره یا آنکه مختار است در تقدیم و تاخیر ج و جوبن معلوم نیست که چه حوطا  
 مس ابامذر در حصول هر یک از اینها وضو بر علم سب یا بر طریح مدار  
 علم است لکن بخت در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو با غایه کردن آن  
 مس حقیقت وضو انقبضا بیان فرما یدج حقیقت وضو شستن و وضو  
 دستها و مسح سر و مسح پاها است اما در کس واجبیت شستن یا مسح طول از  
 اول دستگاه موی سر تا باخروج و مسح عرض از قله دستگاه تا انگشت  
 بزرگ و انگشت میا و هر چه از لحد در این حد باشد شستن آن لازم است و آنچه  
 بیرون باشد واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که آن شقیقه  
 است بلی لازم است داخل نمودن قدم از خارج حد و از نا یقین بستن تمام روی  
 حاصل شود بلکه اندک از باطن دماغ و مطبق شقیق یعنی ظاهر لسان شود و داخل

و اگر در وقت وضو بول بیفتد و نداند که بول است یا عرق و شک دارد که اما استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد حکم کد که بول است مثل غیر منبری بر وضو باید بنیازد و نماز را بعمل آورد و همچنین است هرگاه در نماز بطل مشبه ظاهر شود یا بجملة در صورت شک در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده است مس استبراء در حق زنان نیز ثابت بانرج استبراء در حق زنان نیست و سزاوارست که بعد از بول در الجملة از مکبر و فحش نماید و فرج خود را بطرف عرض ساید هد و بطل مستخرج از ایشان پاکست مطلقا و ناقص طهارت نیست اگرچه رایت موررورد نماید مس کپی استبراء از بول ایان فرما یدج استبراء کردن در حق و سرقم است و بخت و زن سرقم اینست که از در سوراخ مقعد نایج تنها شرفه دست کند و سبک نموده و با مانده بجای زکراخل شود و بعد از لکنت بزرگ است و هر دو لکنت و سطر بر قضیب بگذارد و بقوت ستر ستر از بر تا سرقضیب بکشد بسیار تا اینکه در میان مجری باشد حرکت نماید بعد از آن سه دفعه حشفه را افتا داده اراماند و در شیدن بقوت بکشد تا هر چه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید مس امور که واجب و وضو برای آن چند چیز است ج چهار چیز است اول نماز واجب در حکم انشا جزاء منسبه و سجود سهو و نمازهای احتیاطیه در حق طواف واجب و شرط است وضو در تحت هر یک از این دو بلکه شرط است وضو تحت هر نماز مستحب نیز ستم مس کاتبقران و اسم جلاله و اسماء و صفات خاصه خدا غایر که در جبالا صاله باشد مثلاً در آوردن از چنگ کافرا یا از مرثیه نغود با الله یا بالعرض مثل نذر و شبان یا خان یا اسماء انبیا و حضرت سیده النساء و امه علیهم السلام



دَرِ احْكَامِ مَوْضُوعَاتِ

چشم از بواطن محسوس شستن آن لازم نیست و مدارد در شستن آن  
تنگنای بر مشق و تخلیفات و واجب است که در شستن شروع با علامت نماید و هرگاه  
بر دست خود ز پائین میالاجاری ساخت و در نیت خود قرار داد که اول شستن دست  
را اول سر از پر شدن آب از اول پیشانی باشد و وضو صحیح است و همچنین در عجب است  
هرگاه تمام رو بر آب یکبار در حوض مانند آن فرو کند لکن در قصد خود ابتداء روی را  
اول شستن قرار دهد و مابقی را در عقب آن واجب نیست شستن بشو که مؤثر است  
از آب پوشانیده باشد مگر مؤثری که بشو از زیر آن نمائان است در این حال لازم است  
شستن و حکم آبرو و مژه حکم ریش است در شستن در عجب واجب است شستن دستها  
از مرق که محل اجتماع استخوان بازو و دست و محل جمع شدن این دو استخوان  
باید نشسته شود بلکه لازم است داخل نمودن چیزی از بازو تا بقین شستن تمام مرق  
حاصل شود و واجب است آن نمودن شستن مرق بخوبی که در ابتداء شستن رگ  
در کشد و همچنین لازم است شروع نمودن از بالای مرقها اینکه سر از پر بشوید و  
هرگاه عکس نماید وضو باطل است و کسیکه بعضی از دستها و بازو را بشوید اکفا  
مینماید با نچه که باقی مانده از آن و هرگاه از مرق پریده باشند که چیزی از آن باقی نماند  
باشد اکفا مینماید شستن سایر اعضا و بجز آنست تمام بازو را بجای دست  
بشود و کسیکه در زیر مرق او دست دیگری باشد یا آنکه زبان بر خلقت اصلیه  
انگشت داشته باشد یا آنکه گوش را انگشت بردست او داشته باشد همراهِ او میشود  
و احوط شستن مؤدستها است و واجب نیست یا آن نمودن زیر ناخن اگر از قدر  
معارف بلند تر نباشد اگر چه ظاهر دیر را گرفته باشد بواسطه گرفتن ناخن از آن  
پایان مینماید و واجب است شستن هر یک از رو و دستها اینکه باقی نماند مقداری از  
آن اگر چه بقدر جماعی نباشد پس با واجب است نفع چیزی که مانع از رسیدن آب بیشتر

۱۰  
 جدار  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

در احکام و مضامین

پانج بلایا بل نمودن مانع لازم است یا آنکه حرکت میدهند مانع را از مکان  
خود تا آب تمام محل وضو را فرا گیرد سیم واجبست مسح پیش سر بمقدار یکبار و عرف  
مسحش بنامند س چهار مقدار مسح پیش سر کافی است ج آنکه در عرف مسح بنامند  
و محتر رعایت مقدار عرض یک انگشت است و محتر از آن مقدار عرض سه انگشت است  
س فرقی هست در مسح مابین مرد و زن پانج فرقی نیست که مستحب و دیگر است  
برای زنان در مسح وضو عیبه نماز صحیح برداشتن چیزی که سر خود را بپوشد و  
و کمتر از این است در آنکه استحباب عیبه نماز غیرت مجز است و در سر و دست  
داخل نمودن انگشت خود را زیر مقنعه و شوال س اینها لازم است مسح بنامند  
و پانج لازم نیست بلکه جایز است بر هر موضعی که بپوشد و مسح حق بر  
سر چه قلد است ج ربی است که در پیش سر واقع شده و سه ربع دیگر سه  
و دو پهلوی آن که منتهی شود بعد کوشها س اینها نیز سه مرتبه مسح کردن  
آن پانج احوطی و عکس است س اگر موی در محل مسح رویده باشد مسح برون  
است پانج اگر از حد خود که پیش سر است برون فرقه جایز است و هرگاه روید  
بیرون فیه باشد یا آنکه او را بر همان موضع جمع کرده باشند مسح بر آن جایز نیست  
ابا مسح را میتوان ظاهر دست نمود یا منقب است یا طین دست ج واجبست طین  
دست س اگر ممکن نشود یا طین دست بچهره مسح نماید ج اگر کفایه یوان از سایر  
اعضاد دست و تره نشود احتیاط بقدم مسح نمودن پیشه دست س اینها  
است مسح بر چهره و جوارب و شلوارها پانج جایز نیست مگر در حال تقیه همچنانکه جایز  
است تقیه در سایر افعال وضو و عمل صحیح است و اگر تقیه برون از شستن یا مسح  
نمودن غیر ذر حاصل شود احوط بلکه اقوی آنستکه شستن را مقدّم بآن و و کینه  
نموند وضو باز در مکان خلوتیکه تقیه در آن نباشد احوط بلکه اقوی آنستکه

مجلس







در شرایط وضو است

خلا و ندر غامیان من ابانت مقارن شدن رنگ نماید یا پیش از آن ج نیت  
 عبارت از داعی است علی الاقوی محل معینه نداشتن در وقت حاصل شود و تمام  
 عمل را با آنجا آورد کفایت میکند مگر اگر کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال  
 آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضو و حال آنکه محدث نیست چه  
 صورت دارد ج اگر از نیت غفلت باشد وضو ندارد و وضویش صحیح است بجز  
 نیت که آن وضو را بشکند و وضو دیگر بگیرد بقصد رفع حدث در هر دو واجب  
 ترتیب با نیت اول تمام رود یا بشود و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست  
 چپ را و بعد از اینها مسح بر نماید و بعد از آن مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پا  
 چپست بر پای راست و احوط تقدیم پای راست بر چپ است هرگاه کسی فراموش  
 کرد شستن عضو سابق را و لاحق را شست مثلاً اول دست چپ را شست بعد  
 دست راست را چنانکه ج عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالاة معتبره بر هم نهد  
 باشد و اگر موالاة بر هم خورده باشد وضو را از سر بگیرد مگر اگر تمام اجزاء وضو  
 در آب باشد باز بر باران هر یک را بقصد وضو و آب حرکت دهد تا با صل شدن  
 وضو مینماید یا بر ج با صل شدن مینماید و وضو صحیح است و باید بعد از آن  
 حرکت دادن رو بقصد وضو دست راست را بر قصد حرکت دهد و بعد از آن  
 چپ را و مسح در این صورت که آب باقی مانده در دستها آب خارج است صحیح نیست  
 در غایت صحت مسح با نیت که غسل کند دست چپ را بنحو مذکور نماید بلکه بعد از برگردان  
 آوردن از آب بر آب دست راست بشوید مگر با ترتیب در میان اجزاء اعضا هست  
 یا بر ج با نیت ترتیب و باید مقدم نداشتن رجاء پا بر رجاء اعلا که محاذی  
 است بتمیز فاجبت موالاة یعنی در رجاء پا آوردن اعمال بنحویکه در زمان شروع  
 در عضو لاحق عضو سابق با اعتدال هوا و احوال خشکیده باشد پس هرگاه بجهت رجاء

در شرایط وضو است

کرمی هوا با وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سبب استیفاء وضو  
 صحیح است که متتابعاً بعد از فاصله بجا آورده باشد و لا احوط استیفاء است  
 پس هرگاه بجهت سرکه هوا و بخوان در عضو سابق اثر باقی بماند و ندانیم که کرمی  
 معتدل میبود هر چند خشک میشد را بر صورت و بازه بجا آوردن لازم است یا  
 ج احوط اگر گوئیم اقوی استیفاء است مسح در هر دو دست چپ و دست راست  
 خشک شود اما در صورت رجوعی باشد چه صورت در رجوع وضو صحیح است و  
 دوباره گرفتن وضو است پس هرگاه عضو وضو خشک شد اما در رجوع که  
 از حد رو گذشت و طوبی باشد یا موالاة معتبره در وضو ج در صورت رجوع  
 ج محل اشکال است احوط غاده وضو است چهارم و حیثی که با رجوع وضو  
 خودش وضو بگیرد و همبکشد و عرفاً گویند خود وضو را شست و وضو صحیح است  
 فیه نیست میان غاند و ناسی و غاند و جاعل و میان وضو و غسل و شستن و  
 مسح نمودن هرگاه بشوید بگریه نهارت را یا بعضی از اجزاء را بشوید بگریه  
 آن طهارت را یا بعضی از آنها را بشوید بگریه آن طهارت را یا بعضی از اجزاء را بشوید  
 وضو باطل است چه وضو شستن بگریه بشود یا بشود مسح هرگاه در وضو وضو  
 نتواند وضو خودش را بگیرد چه کند ج باید در این حال دیگر را معین بگیرد و مسح  
 خشک کردن اعضا را بر این حال خشک کردن اعضا وضو گیرند است نه وضو دهد و  
 احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو  
 گیرنده است اگر نیت می باشد که فعل وضو را نیت با و توان غاده عرفاً وضو دهند  
 غیر از آنکه باشد بجم مطلق بودن آن وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین یا آب  
 دریا یا شاد یا تراب برف باشد یا نه یا از آن باشد یا نه پس هرگاه چیزی در میان آب  
 بریزند مثل نمک یا گلاب یا مانند اینها وضو در این حال میتوان گرفت یا نه و رفع

مسح در وضو  
 اگر در وضو  
 مسح در وضو  
 اگر در وضو  
 مسح در وضو



# در شرایط وضو است

خداوند عالمان من از بابت مقدار شستن رو نماید یا پیش از آن ج نیت  
عبارت از داعی است علی الاقوی محل معینه ندارد هر وقت حاصل شود و تمام  
عمل را بجا آورد کفایت میکند پس اگر کسی قصد بحد نماید در وضو و حال  
آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضو و حال آنکه محدث نیست چه  
صورت دارد ج اگر از رو غفلت باشد وضو ندارد و وضو پیش از آنکه  
آنکه وضو را بشکند و وضو بگیرد بقصد رفع حدث در وضو واجب  
ترتیب با نیت اول تمام رو را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست  
چپ را و بعد از اینها مسح نماید و بعد از آن مسح پاها کند و اقوی مقدّم داشتن پا  
چپ بر پای راست و احتیاطاً بر پای راست بر چپ مسح هرگاه کسی فراموش  
کرد شستن عضو سابق را و لاحق را شست مثلاً اول دست چپ را شست بعد  
دست راست را چنانکه ج عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه مؤالاه معتبره بر هم نخورد  
باشد و مؤالاه بر هم خورده باشد وضو از سر بگیرد پس اگر تمام اجزاء وضو  
در آب باشد باز بر آب دیگر بقصد وضو و آب حرکت دهد با قصد شستن  
وضو صحیح است یا نه ج بقصد شستن صحیح است و باید بعد از آن  
حرکت دهد در رو قصد وضو است و استراحت این قصد حرکت دهد و بعد از آن  
چپ و راست مسح در این صورت که آب باقی مانده در دستها آب خارج است صحیح نیست  
در غایت صحت مسح با شستن غسل گفته است چنانچه مذکور ننماید بلکه بعد از شستن  
آوردن آب از آب دست راست بشوید پس آب را ترتیب در میان اجزاء اعضا است  
یا نه ج ابی فاحیه ترتیب و باید مقدّم انداختن پا بر دست و اعلا که محاذی  
است سیم فاحیه مؤالاه یعنی در رو بجا آوردن اعمال بخوبی که در زمان شروع  
در عضو لاحق عضو سابق را اعتدال هوا و احوال خشکیده باشد پس هرگاه بجهت شستن

# در شرایط وضو است

کرمی هوا با وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سبب غشای وضو  
صحیح است که متتابعاً در وقت فاصله بخاورد باشد و لا احوط استیفاء است  
مس هرگاه بجهت سرگرمی هوا و غلغلان در عضو سابق اثر باقی بماند و بداند که اگر هوا  
معتدل میبود هوا بر خشک میزد و این صورت و بازه بخاورد در لازم است یا  
ج احوط اگر گوئیم اقوی استیفاء است پس در وضو شستن دست چپ است  
خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد چه صورت در وضو صحیح است و شستن  
دوباره گرفتن وضو است پس هرگاه عضو وضو خشک باشد و دست چپ را شست  
از حد و گذشت رطوبت باشد یا مؤالاه معتبره در وضو صحیح است یا نه ج  
ج محل اشکال است احوط غاده وضو است چنانکه در حدیث آمده است که اگر وضو  
خودش وضو بگیرد و همبکشد و عرفه گوید وضو صحیح است و وضو  
فرقی نیست میان غافل و غافل و جاهل و جاهل وضو صحیح است و شستن  
مسح نمودن هرگاه بشوید بکسی چنانکه در بعضی روایات آمده است که اگر کسی  
ان طهارت را با بعضی از اهل کفایت نمیکند چنانچه اگر شستن در وضو صحیح است  
وضو باطل است چه وضو شستن بکسی بشود یا نشود پس هرگاه در وضو وضو  
تواند وضو خود را بگیرد چه کند ج باید در این حال دیگر را مسح بگیرد و وضو  
خشکیدن اعضا در این حال خشکیدن اعضا وضو گیرنده است نه وضو دهنده و  
احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو  
گیرنده است اگر قیاسی باشد که فعل وضو را نیت با وضو غافل و وضو دهنده  
بمنزله النیت باشد بجم مطلق بودن اب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین و آب  
دوباره یا شیرین یا برف باشد یا نه یا از آن باشد یا نه پس هرگاه چیزی در میان آب  
بریزد مثل نمک یا گلاب یا مانند اینها وضو در این حال میتوان گرفت یا نه و رفع

در وضو شستن دست چپ است



میگردانید هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست <sup>مس</sup> ای باب قلبان متوا  
وضو گرفت بآنرج بی در هر حال جایز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد  
مس ای باب وضو بامشبه مضاف صحیح است بآنرج احوط اقتضای وضو انحصار  
و صحیح است اگر ببرد و وضو بگیرد شستاب وضو باید غصبی نباشد یعنی مباح باشد  
که بملک خود یا بادن صبیح از مالک یا فحوی یا شاهد حال باشد و بخت در شاهد  
حال اقتضا بعلم است مس ای باب از غیرها بیک در منازل و راهها و اسفار و غیر آنها  
وضو گرفتن چه صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهت ظاهر نشده باشد وضو  
صحیح است و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا نحو ایشان مضر نیست مس اگر کسی وضو  
یا جملا باب غصبی وضو بگیرد صحیح است بآنرج بلی صحیح است اما قیمت آن ابرایش  
ست هفتاد و نه وضو بخیر نباشد پس اگر وضو بگیرد باب بخیر باطل است مطلقا بلکه  
اگر قصد حوائج و ترغیب وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود مس هرگاه  
شخص باب بخیر یا جملا یا انسابا یا غفله وضو گرفت چه صورت دارد ج باطل است  
و بر این تقدیر فتنه هم میان وقت و خارج از وقت نیست هتمن خوف ضرر از استعا  
ب نباشد مثل آنکه ظن برسد بر سید مرتضی باز باشد که مرض یا طول هم رسانند  
یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بخود یا بر وفق خود که از مفارقت و متفرق شود  
هر چند که آنرا باشد یا متفرق شود و لیکن صاحب نفس محترم نباشد یا نحو بر جوان  
باشد که از تشنگی ببرد و ببردن آن متفرق شود این شرط و شرط سابق بر این که آن  
اب باشد از شرایط علمیه است نه از شرائط وجودیه یا بنوعی که اگر علم نداشته باشد وضو  
نخواهد بود نه با غساله استخوان باشد هر چند آن غساله پاک باشد و شرائط آن  
در بحث از الزام نجاست گذشت در هر باب وضو مشبه بخیر نباشد مس اگر ممکن نباشد  
مگر از این دو باب که مشبه بخیر است تنه کد یا یکی وضو بدارد و بعد از آن دیگر وضو

مس هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست  
مس ای باب وضو بامشبه مضاف صحیح است  
وضو بگیرد شستاب وضو باید غصبی نباشد  
مس ای باب از غیرها بیک در منازل و راهها  
وضو گرفتن چه صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهت  
وضو بخیر یا جملا یا انسابا یا غفله وضو گرفت چه صورت دارد  
وضو بنباشد مثل آنکه ظن برسد بر سید مرتضی باز باشد  
یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بخود یا بر وفق خود  
هر چند که آنرا باشد یا متفرق شود و لیکن صاحب نفس محترم  
باشد که از تشنگی ببرد و ببردن آن متفرق شود این شرط و شرط  
اب باشد از شرایط علمیه است نه از شرائط وجودیه یا بنوعی  
نخواهد بود نه با غساله استخوان باشد هر چند آن غساله پاک  
در بحث از الزام نجاست گذشت در هر باب وضو مشبه بخیر نباشد  
مگر از این دو باب که مشبه بخیر است تنه کد یا یکی وضو بدارد

مس هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست  
مس ای باب وضو بامشبه مضاف صحیح است  
وضو بگیرد شستاب وضو باید غصبی نباشد  
مس ای باب از غیرها بیک در منازل و راهها  
وضو گرفتن چه صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهت  
وضو بخیر یا جملا یا انسابا یا غفله وضو گرفت چه صورت دارد  
وضو بنباشد مثل آنکه ظن برسد بر سید مرتضی باز باشد  
یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بخود یا بر وفق خود  
هر چند که آنرا باشد یا متفرق شود و لیکن صاحب نفس محترم  
باشد که از تشنگی ببرد و ببردن آن متفرق شود این شرط و شرط  
اب باشد از شرایط علمیه است نه از شرائط وجودیه یا بنوعی  
نخواهد بود نه با غساله استخوان باشد هر چند آن غساله پاک  
در بحث از الزام نجاست گذشت در هر باب وضو مشبه بخیر نباشد  
مگر از این دو باب که مشبه بخیر است تنه کد یا یکی وضو بدارد

وضو ایست و وضو بگیرد و نماز کند ج اگر ممکن باشد حفظ غیر موضع وضو  
از نجاست با تطهیر آن ولو بهین دو بپس یا یکی وضو بگیرد و با دیگری تطهیر نماید  
ثم وضو بگیرد و تنه نماید و الا کفها کند تنه نماید مس هرگاه چیزی یکی از این دو  
اب ملاقات نماید پاکت بآنرج محکوم بظهارت است یا رد هم واجب است که عمل  
وضو پاک باشد از نجاست و هرگاه آب بریزد و جاری شود وضو صحیح است  
وضو و طهارت از نجس وضو باطل است در هر حال وضو صحیح است  
میگردانید مباح باشد یعنی غصبی نباشد مس هرگاه در وضو باطل  
غصبی وضو گرفت بعد از فزاع از وضو سزاگردد یا نه وضو صحیح  
است بآنرج بلی صحیح است لکن از برای مالک زمین حرام است و وضو  
میگردانید اگر غریبا بگوید که عوض دزد سپرد و وضو بگیرد وضو صحیح است  
اگر منحصر است غصبی نباشد و اگر غیر منحصر باشد وضو صحیح است  
اگر چه فعل حرامی یا در آن مرتکب شده مگر بکه وضو گرفتند وضو صحیح است  
در آن محل بوده باشد مس شخص منوط به یعنی وضو گرفتند مگر بکه شد  
و میخواهد وضو بگیرد غصبی است و لیکن هوای امکان مباح است وضو صحیح  
صحیح است بآنرج وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است  
پس در وقت مسح پا از خارج کند از محل غصبی نشاء الله تعالی وضو صحیح است  
مس غسل در حمام غصبی با وجود بودن حمام مباح صحیح است بآنرج غسل  
فاصل است اگر چه آن حمام غصبی مباح باشد مس هرگاه از زمین غصبی  
مباح زاید دارد و در حمام مباحی وضو بدارد یا غسل کند چه صورت دارد ج  
انشاء الله تعالی عیب ندارد وضو و غسل صحیح است مس هرگاه در زمین  
غصبی آب بارش جمع شود و از آن آب بردارد بجهت رفع حدث یا رفع حدث یا بپوش

مس هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست  
مس ای باب وضو بامشبه مضاف صحیح است  
وضو بگیرد شستاب وضو باید غصبی نباشد  
مس ای باب از غیرها بیک در منازل و راهها  
وضو گرفتن چه صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهت  
وضو بخیر یا جملا یا انسابا یا غفله وضو گرفت چه صورت دارد  
وضو بنباشد مثل آنکه ظن برسد بر سید مرتضی باز باشد  
یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بخود یا بر وفق خود  
هر چند که آنرا باشد یا متفرق شود و لیکن صاحب نفس محترم  
باشد که از تشنگی ببرد و ببردن آن متفرق شود این شرط و شرط  
اب باشد از شرایط علمیه است نه از شرائط وجودیه یا بنوعی  
نخواهد بود نه با غساله استخوان باشد هر چند آن غساله پاک  
در بحث از الزام نجاست گذشت در هر باب وضو مشبه بخیر نباشد  
مگر از این دو باب که مشبه بخیر است تنه کد یا یکی وضو بدارد



در احکام جبار است

یا نه ج بار دفع حدث بان میشود مس فاقا لم یورین یعنی آنکه نه آب نه چیزی نما  
که تمام بران جبار است یافت شود برایش تکلیف و ساقط است تا آنکه باید آتش  
صلوه نماید بلا طهارت بر تقدیر سقوط قضا لازم است اگر وقت بگذرد و واحد  
حرام بود بر شود نه در صورتی تا آنکه تکلیف ساقط نباشد از حکم بلزوم قضا  
یا نه ج احوط است که در حالت نماز کند و لازم است قضا او را نیز بجا آورد با  
طهارت مس احکام جبار مفضلان فرما بدج جبار عبارتست از تسکین دین  
که در محل تسکین و نمازندان می بیند لکن حکم در ایستادن مخصوص بان نیست بلکه طهارت  
ست که هر هائیکه بر جرح فاشد زخم شمشیر و غیره فاشد قروح یعنی زخم دمل  
و شبیه می بیند بلکه نیز شامل است و اینرا که از ضما ذات و مانند آنها بر عضو  
بجای تسکین بازخم بودن آن بجای غرض و دست میماند مس هرگاه صاحب جیره بخوا  
عضو خود را فرو برد داشتن جیره یا رسیدن آب بر بران بغیر بردن بر بران باید کرد  
و جیره آب بران تا آب بر بران برسد بخوبی که در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت  
دارد ج در این حد واجب است بر او شستن و کفایت نمی کند مسح بر جیره مس هرگاه  
عاجز است شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجای تسکین آن را با بجای تسکین پاک نبود  
عضو یا نبودن مکان طهری چه کدیج در این وقت مسح نماید بر بدن جیره یا آب  
مسح بر طهری و شستن که در دست از بقیه شستن سایر اجزاء و محل پاچه مانده کفایت  
نمیکند بلکه مسح بابت تسکین اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در  
چند وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه بجز  
که قصد میمکن از شستن و مسح را نکند پس قصد آنچه را که در واقع واجب است نماید  
پس حکم در اینجا برخلاف مسح و یاها میباشد بجهت آنکه در آنها قصد مسح لازم نیست  
و با ممکن مسح بر بشو واجب است مس بر همان بشو و افضل جمع مابین مسح بر بشو و مسح

بشو  
مسح  
تسکین  
جبار  
است

در احکام جبار است

جبار است و لازم است مسح نمودن تمام جیره و آنرا گذاشن جیره بر بر و جیره  
بلی آنچه ممکن نیست یا بشو یا شستن مابین تسکین تسکین جیره و کفایت شده  
در ظاهر سقوط مسح است با تسکین یا شستن واجب نیست مسح بر دست و کف و کف  
میکنند هر لقی که مسح حاصل شود که مسح بر دست و کف و کف و کف و کف  
از اعضا زخم باشد و بر کف و دست و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
و به عدل ممکن است مسح بر کف و دست و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
با غیر آن کف بر دست و کف و دست و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
بشستن اطراف زخم و تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین  
حوط است مس هرگاه جیره بر بدن باشد و بر بدن و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
تکلیف جیره با بر صرف و شستن یا مسح بر بدن و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
در موضع مسح و تسکین نماید و هرگز که مسح و جیره بر بدن و کف و کف و کف و کف  
مس هرگاه بر یکی از اعضا مسح بر بدن و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
باشد از اثران چه کدیج باید مسح بر بدن نماید و جیره بر بدن و کف و کف و کف و کف  
در جیره مابین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین  
مابین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین  
و تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین تسکین  
غیر از مسح میکند همان اثر آب ضو که بر جیره پاک مانده و معتبر است در جبار  
آنکه پاک باشد بر هرگاه بخش باشد کف یا کف بر روی کف است از مسح می نماید  
و احتیاطا هم تسکین نماید بلی معتبر نیست در جبار و جیره و تسکین تسکین تسکین تسکین  
جبار باشد پس جبار است و باره مردان مسح بر جیره از سر و جاره از طایلی  
معتبر است حرام نبودن استعمال آن بر هرگاه معصوم باشد از استعمال جبار نیست

مسح بر جیره  
تسکین تسکین  
تسکین تسکین  
تسکین تسکین



در احکام وضو است

و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کفایت بر دیگران گذاشته شود  
و بداند که وضو صاحب چهره صحیح است حتی بعد از ذوال عذر و تکر از وضوی صحیح  
هر چند وقت و بعد از عاده عمل داشته باشد و احوط عاده وضو است  
بجمله عمل دیگر خصوصاً اگر در اثناء آن عذر بر طرف شود

در بیان احکام مشکوک منعلقه وضو

مس اگر کسی بقی در حالت و شك در وضو داشته باشد تکلیف چیست باید  
وضو بنزد مس اگر کسی بقی در وضو دارد و شك در حدیث چه صورت دارد ج  
ساز بر طهارت گذارد مس اگر کسی بقی هم بحدیث و هم بوضو دارد و شك دارد  
که با حدیث است یا وضو حکم چیست باید وضو بنزد مطلقاً مس اگر  
کسی بعد از نماز شك میکند که آیا وضو داشته یا نه ج بنا بر احتیاط عمل میکند و  
تکرار برای نماز بعد وضو بنزد مس هرگاه در اثناء عمل شك در طهارت نمود  
ج اتمام عمل راسته است با طهارت جدید مس هرگاه بعد از وضو بقی  
کرد که یکی را جزاء وضو را بعمل نیآورده است چه باید بکند ج اگر موالات بر هم  
نخورده آن جزء و ما بعد از آن را بعمل میآورد وضو صحیح است و هرگاه موالات معتبر  
خورده وضو را سر میگیرد مس هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضو شك نماید  
در عضو سابق چه کند ج برگردد بوضو سابق و آنرا بجا میآورد با عاده موالات  
توکیب و سایر شرایط و حکم ظن در این باب حکم شك است و فرقی نیست مابین شك  
در اجزاء و شك در شرایط پس ما ذامیکه فارغ از عمل شده اگر در یکی از آنها شك نماید  
بایست تحصیل بقی کند و قول عدل و احد در هر یک از اینها حجت نیست و کبر الیه  
اعتبار بشک و نیست مس هرگاه موضع وضو یا غسل اشخص نمیشد یا شک بعد از  
وضو یا غسل شک دارد که از آن نجاست کرده یا نه ج وضو و غسل صحیح است و از برای

مس  
کسی که وضو  
بجمله عمل دیگر  
خصوصاً اگر در  
اثناء آن عذر  
بر طرف شود  
مس  
اگر کسی بقی  
در وضو دارد  
و شك در حدیث  
چه صورت دارد  
ج  
ساز بر طهارت  
گذارد مس  
اگر کسی بقی  
هم بحدیث و هم  
بوضو دارد و  
شك دارد که  
با حدیث است  
یا وضو حکم  
چیز است باید  
وضو بنزد  
مطلقاً مس  
اگر کسی بعد  
از نماز شك  
میکند که آیا  
وضو داشته  
یا نه ج بنا  
بر احتیاط عمل  
میکند و تکرار  
برای نماز بعد  
وضو بنزد مس  
هرگاه در  
اثناء عمل شك  
در طهارت  
نمود ج  
اتمام عمل  
راسته است  
با طهارت  
جدید مس  
هرگاه بعد  
از وضو بقی  
کرد که یکی  
را جزاء وضو  
را بعمل  
نیآورده است  
چه باید  
بکند ج  
اگر موالات  
بر هم  
نخورده آن  
جزء و ما  
بعد از آن  
را بعمل  
میآورد  
وضو صحیح  
است و هرگاه  
موالات  
معتبر  
خورده  
وضو را  
سر میگیرد  
مس  
هرگاه کسی  
بعد از  
شروع در  
شستن  
عضو شك  
نماید  
در عضو  
سابق  
چه کند  
ج  
برگردد  
بوضو  
سابق  
و آنرا  
بجا  
میآورد  
با عاده  
موالات  
توکیب  
و سایر  
شرایط  
و حکم  
ظن در  
این  
باب  
حکم  
شك  
است  
و فرقی  
نیست  
مابین  
شك  
در  
اجزاء  
و شك  
در  
شرایط  
پس  
ما  
ذامیکه  
فارغ  
از  
عمل  
شده  
اگر  
در  
یکی  
از  
آنها  
شك  
نماید  
بایست  
تحصیل  
بقی  
کند  
و قول  
عدل  
و احد  
در  
هر  
یک  
از  
اینها  
حجت  
نیست  
و کبر  
الیه  
اعتبار  
بشك  
و نیست  
مس  
هرگاه  
موضع  
وضو  
یا غسل  
اشخص  
نمیشد  
یا شك  
بعد  
از  
وضو  
یا غسل  
شك  
دارد  
که  
از  
آن  
نجاست  
کرده  
یا  
نه  
ج  
وضو  
و غسل  
صحیح  
است  
و از  
برای

در احکام وضو است

بعد از وضو کردن موضع را و هر جا که علم در بملوت شد و بر وضو صحیح نماید  
بجز اسکال بر وضو و غسل عاده نماید و اگر نماز کرده عاده کدس هرگاه کسی  
صاحب حدیث مستقر باشد چهره و وجه عاده و چهره و وجه عاده و چهره و وجه عاده  
بحدیث مستقر چیست ج مرد بحدیث مستقر یعنی شسته که بخوبی شست و با وضو چهره و  
و صاف در وضو و بعد از وضو کدس ج شستن با وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
مبطون از برای اشارت به وضو و کدس با وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
بجا آورد انظار بر زمان میکند و کدس با وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
بجا آورد لیکن ممکن است که در وضو و کدس با وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
در هر جا از نماز که حدیث و وضو و کدس با وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
را تمام کند پس بجا نخواست وضو بنزد و بنام وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
در این حال آنست که نماز را بوضو اول نماز و وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
زمان و سعادت اقل واجب نماز که چهار رکعت است و وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
باشد احوط اتیان آنست بعد از نماز که وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
از تجدید وضو بقیه که ذکر شد بهتر است در وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
و بدون تاخیر نماز را بجا میآورند و حدیث صادر در این مورد وضو و کدس با وضو و کدس با وضو  
است بر صلوات اینک یاره از کهنه یا کپس یا نخوان بخود بپوشد تا نجاست بعد بجا آید  
بدنش نکند و اما مذکور و ذکر و ناخن گرفتن و سترشیدن و غسل بجا از چیزهایی که  
غیر شعبه از استیفاء قاض وضو است نه از اینها و از اینها ناقص وضو نیست بل  
مستحبست تجدید وضو با مذکور و ذکر و ناخن گرفتن و سترشیدن و غسل بجا از اینها  
فرمانند ج مستحبست وضو گذشتن ظریفه از آن وضو بنزد بر طرف است  
و این در ظرفی است که بتوان از آن بدست آب برداشت هر چند مستور باشد و مستحبست

مس  
کسی که وضو  
بجمله عمل دیگر  
خصوصاً اگر در  
اثناء آن عذر  
بر طرف شود  
مس  
اگر کسی بقی  
در وضو دارد  
و شك در حدیث  
چه صورت دارد  
ج  
ساز بر طهارت  
گذارد مس  
اگر کسی بقی  
هم بحدیث و هم  
بوضو دارد و  
شك دارد که  
با حدیث است  
یا وضو حکم  
چیز است باید  
وضو بنزد  
مطلقاً مس  
اگر کسی بعد  
از نماز شك  
میکند که آیا  
وضو داشته  
یا نه ج بنا  
بر احتیاط عمل  
میکند و تکرار  
برای نماز بعد  
وضو بنزد مس  
هرگاه در  
اثناء عمل شك  
در طهارت  
نمود ج  
اتمام عمل  
راسته است  
با طهارت  
جدید مس  
هرگاه بعد  
از وضو بقی  
کرد که یکی  
را جزاء وضو  
را بعمل  
نیآورده است  
چه باید  
بکند ج  
اگر موالات  
بر هم  
نخورده آن  
جزء و ما  
بعد از آن  
را بعمل  
میآورد  
وضو صحیح  
است و هرگاه  
موالات  
معتبر  
خورده  
وضو را  
سر میگیرد  
مس  
هرگاه کسی  
بعد از  
شروع در  
شستن  
عضو شك  
نماید  
در عضو  
سابق  
چه کند  
ج  
برگردد  
بوضو  
سابق  
و آنرا  
بجا  
میآورد  
با عاده  
موالات  
توکیب  
و سایر  
شرایط  
و حکم  
ظن در  
این  
باب  
حکم  
شك  
است  
و فرقی  
نیست  
مابین  
شك  
در  
اجزاء  
و شك  
در  
شرایط  
پس  
ما  
ذامیکه  
فارغ  
از  
عمل  
شده  
اگر  
در  
یکی  
از  
آنها  
شك  
نماید  
بایست  
تحصیل  
بقی  
کند  
و قول  
عدل  
و احد  
در  
هر  
یک  
از  
اینها  
حجت  
نیست  
و کبر  
الیه  
اعتبار  
بشك  
و نیست  
مس  
هرگاه  
موضع  
وضو  
یا غسل  
اشخص  
نمیشد  
یا شك  
بعد  
از  
وضو  
یا غسل  
شك  
دارد  
که  
از  
آن  
نجاست  
کرده  
یا  
نه  
ج  
وضو  
و غسل  
صحیح  
است  
و از  
برای

مس  
کسی که وضو  
بجمله عمل دیگر  
خصوصاً اگر در  
اثناء آن عذر  
بر طرف شود  
مس  
اگر کسی بقی  
در وضو دارد  
و شك در حدیث  
چه صورت دارد  
ج  
ساز بر طهارت  
گذارد مس  
اگر کسی بقی  
هم بحدیث و هم  
بوضو دارد و  
شك دارد که  
با حدیث است  
یا وضو حکم  
چیز است باید  
وضو بنزد  
مطلقاً مس  
اگر کسی بعد  
از نماز شك  
میکند که آیا  
وضو داشته  
یا نه ج بنا  
بر احتیاط عمل  
میکند و تکرار  
برای نماز بعد  
وضو بنزد مس  
هرگاه در  
اثناء عمل شك  
در طهارت  
نمود ج  
اتمام عمل  
راسته است  
با طهارت  
جدید مس  
هرگاه بعد  
از وضو بقی  
کرد که یکی  
را جزاء وضو  
را بعمل  
نیآورده است  
چه باید  
بکند ج  
اگر موالات  
بر هم  
نخورده آن  
جزء و ما  
بعد از آن  
را بعمل  
میآورد  
وضو صحیح  
است و هرگاه  
موالات  
معتبر  
خورده  
وضو را  
سر میگیرد  
مس  
هرگاه کسی  
بعد از  
شروع در  
شستن  
عضو شك  
نماید  
در عضو  
سابق  
چه کند  
ج  
برگردد  
بوضو  
سابق  
و آنرا  
بجا  
میآورد  
با عاده  
موالات  
توکیب  
و سایر  
شرایط  
و حکم  
ظن در  
این  
باب  
حکم  
شك  
است  
و فرقی  
نیست  
مابین  
شك  
در  
اجزاء  
و شك  
در  
شرایط  
پس  
ما  
ذامیکه  
فارغ  
از  
عمل  
شده  
اگر  
در  
یکی  
از  
آنها  
شك  
نماید  
بایست  
تحصیل  
بقی  
کند  
و قول  
عدل  
و احد  
در  
هر  
یک  
از  
اینها  
حجت  
نیست  
و کبر  
الیه  
اعتبار  
بشك  
و نیست  
مس  
هرگاه  
موضع  
وضو  
یا غسل  
اشخص  
نمیشد  
یا شك  
بعد  
از  
وضو  
یا غسل  
شك  
دارد  
که  
از  
آن  
نجاست  
کرده  
یا  
نه  
ج  
وضو  
و غسل  
صحیح  
است  
و از  
برای







[illegible]

مجلس



مس سبب جنابت چه چیز است بیان نمائید و چه چیز است اول بیرون آمدن  
مبنی بر موضعی که عادت بر بیرون آمدن از آن قرار گرفته خواه عادت بیشتر مردم  
باشد یا خصوص شخص باصل خلقت او باشد یا باعارض از مرد بیرون آمدن یا از زن  
در خواب بیرون آمدن یا بعد از هر جماع باشد چه بغیر از احتیاط باشد یا نیز باید بیرون  
آمدن یا که اگر چه بقدر ذره باشد و در حکم منه است خروج بلا مشبه قبل از  
سبزه و قوی غسل کردنست بسبب بیرون آمدن منه از غیر موضع عادت خصوصاً  
یا بین قرازیست یا از سوراخی در قضیب یا در زیر تنها بیرون آمدن و خسته غیر  
متکمل حکم آن وضع است خسته متکمل جنابت و متحقق میشود بر بیرون آمدن  
از هر دو سوراخ یا سوراخی که عادت بیرون آمدن منه از آن قرار گرفته و  
غیر از دو صورت متکمل است احتیاطاً که نشود در هر جماع است آن حاصل  
شود بغایب شدن خسته در قبل و در زن پس بدخول مما خشفه جنابت و هر دو  
حاصل میشود مگر جسدی بیرون نیاید جنابت بوطی مت و حیوان و موطئ  
شدن از برای محاسن است همچنین است و طوی ذکر و طوی در خسته و دخول  
مقطع الحشفه و بعضی آن پس احتیاطاً در هر آنجا ترک نشود مس منه بجز مختص  
شناخته میشود شناخته میشود منه از مرد صحیح پس چیزی از آن شهود خاصه که  
منی در آنجا نشویند نباید در همه جهات سیم بسته بدن پس بیرون آمدن آن و  
اعتبار جماع و مثلاً اثر است با وجوب یکی از آنها اگر علم با شفا آن دو نماید بگر  
اشد ترک نشود احتیاطاً بغسل و وضو بعد از نقض آن لکن شرط است در اعتبار یکی  
را و صاف مذکور اینکه علم با شفا آن دو وصف دیگر نماند و بعضی اعتبار بگو  
شکوفه خرما و خمر ترش بدان نموده اند و قوی خلاف است و اعتبار اوصاف  
مذکور در زمان نكاح است و بایقین نمیده بودن غسل واجبست در همه حال و در حال

[illegible]

ناخوشی و ضعف بنابر یکی از شهوت و سستی بدن حکم بجا نیست شوی که شهوت  
بدن هر دو معاشر است و درباره زنان شحوت معتدل است سستی بدن نیز خوانند  
باشند و خوابها و جهل منی اعتبار ندارد پس زنان هم محمل میشوند مثل مردان که غسل  
برایشان واجب میشود و اما از نومرسانه و زود رجوع و انسان نیز لازم نیست هیچ  
بلی ممکن است که مثل مردان نباشد که چه بعد است و در صورتی که در صورتی که در وقت  
و وجوب غسل و بخوان بسیار پس بجز هر کسی که در وقت رجوع در وقت رجوع  
میشود بانجام واجب غسل میشود و اگر خروج از حشفه پس بعد از آن واجب  
عبارت است از طلب نمودن منی از مرد و با خروج منی بعد از آن واجب است  
محقق میشود پس اگر کسی تنگ کند در خروج منی و در وقت رجوع در وقت  
بیدار شدن اثری نمی بیند یا واجب است بر او غسل بانجام واجب است پس  
هرگاه بیرون آید منی مرد از زن بعد از غسل و حشفه میشود غسل بانجام واجب است  
زن که منی از خودش است یا منی از مرد است یا آنکه منی هر دو باشد که منی از مرد بیرون  
آمده لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش است چه صورت دارد جفت با هم  
محقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رسانید یا اینکه منی از خود شری  
باشد یا اینکه علم بهم رسانید یا اینکه مخلوط است یا منی مرد واجب است غافل  
اگر کسی در بیدار شدن یا در جائه مختص بخود می بیند و یقین کند که این منی از خودش است  
و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیف نیست بنمازها بلکه کرده است چنانچه  
باید غسل کند و اغاده کند هر نماز را که یقین دارد در آنجا جفت بخاورد و اسک  
امور بیکه مشروط بغسل است غسل از برای آنها لازم نیست چند چیز است اجمالا یا  
فرمائید جفت چیز است از آن طواف واجب و نماز مطلقا خواه واجب خواه  
اصلی باشد یا نماز احتیاطی و در حکم است اجزاء فراموش شده در نماز و سجود و سحر و

جاءه في سنة ١٢٠٠







# در احکام غسل جنابت

۴۹

و مانند آن از چیزها آنکه صحت آنها مشروط بوضو است و صومبازد و در تفسیر  
 امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر که بعد از وضو با غسل جنابت بپوشد  
 بخواند کما هان او برین چنانکه برک از رخسار بریزد و بجز قطره از قطرات وضو غسل  
 او حق تعالی ملکی خلق نماید که تسبیح و تقدیس و تکبیر و تهلیل الهی کند صلوات بر محمد  
 و آل محمد فرستند و ثوابش از او باشد و کما هان او بریزد شود سبحانک اللهم و بحمد  
 و اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و انوبالیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک  
 و اشهد ان علنا و لیک خلیفک بعد نبیک علی خلیفک و ان اولیائنا خلفاؤک و  
 اوصاؤه اوصاؤه من طریق غسل کردن و واجبات از میان نماشاید غسل  
 بر دو قسم است ترتیبی و اتساعی اما ترتیب عبارتست از سه شستن اول شستن تمام  
 سر را کردن در جهت شستن طرف راست از بدن سیم شستن طرف چپ از بدن یا باید  
 در شستن سر چپ از بدن یا کردن بشود تا بقین نماید شستن ممان و در شستن  
 طرف راست چپ از بدن و طرف چپ بشود تا خاطر جمع شود در شستن تمام طرف  
 راست همچنین در شستن طرف چپ باید نصف صورتین و ناف را با طرف راست بدن  
 و نصف چپ را با طرف چپ بدن بشود و بجز آنست تمام را با هر یک از طرفین  
 من و بجز آنست که بشود بر بدن واجب است بانج واجب نیست من در غسل  
 ترتیب بقصد می و کردن نماید از ادب فرورد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ  
 کافی است بانج بلی کافی است من بعضی از اعضا ترتیبی و بعضی از اتساعی بشود  
 چه صورت دارد جاز است هر غویکه باشد من هرگاه تمام عضو را با باشد  
 و بقصد شستن هر عضو بدین حرکت دهد از اب جاز است بانج بلی که با تمسک  
 در غسل اتساعی و عبارت از شستن تمام بدن است بغیر و بدن در اب معتبر  
 نیست فر گرفتن اب تمام بدن را در یک حال حقیقی بخوبی که هیچک از اجزاء بدن را اب

در شستن سر چپ از بدن یا کردن بشود تا بقین نماید شستن ممان و در شستن طرف راست چپ از بدن یا کردن بشود تا خاطر جمع شود در شستن تمام طرف راست همچنین در شستن طرف چپ باید نصف صورتین و ناف را با طرف راست بدن و نصف چپ را با طرف چپ بدن بشود و بجز آنست تمام را با هر یک از طرفین من و بجز آنست که بشود بر بدن واجب است بانج واجب نیست من در غسل ترتیب بقصد می و کردن نماید از ادب فرورد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ کافی است بانج بلی کافی است من بعضی از اعضا ترتیبی و بعضی از اتساعی بشود چه صورت دارد جاز است هر غویکه باشد من هرگاه تمام عضو را با باشد و بقصد شستن هر عضو بدین حرکت دهد از اب جاز است بانج بلی که با تمسک در غسل اتساعی و عبارت از شستن تمام بدن است بغیر و بدن در اب معتبر نیست فر گرفتن اب تمام بدن را در یک حال حقیقی بخوبی که هیچک از اجزاء بدن را اب

# در احکام غسل است

۵۰

پیش از دیگر فراتر که چنانکه کفایت نمیکند شستن تمام بدن در یک دفعه عرفیه  
 بلکه معتبر است که در همان قدر گرفتن اب تمام بدن را تمام شستن شود هر چند که پاره  
 اجزاء بدن و پیش شستن شود و غسل ترتیبی افضل از غسل اتساعی است معتبر است در  
 غسل چند چیز اول نیت و معتبر است در آن قربت چنانکه در وضو شستن و نیت غسل  
 جنابت از سایر غسلها و جاز است جمع نمودن میان چند غسل در یک غسل قبیله  
 پیش در وضو گذشت و باینکه اول عمل در هر یک از شستن و نیت است  
 باشد تفصیلا که در نیت وضو شستن شدن است و قصد هر عمل که در  
 تمام ظاهر بدن و از آن گذشتن چیز از آن که چهره است که سر و دست و پا  
 نمودن هر چیزیکه نکند از اب ظاهر بشود و دست و پا و سر و دست و پا و سر و دست و پا  
 دست مالیدن و بخواند اب بایر و سجد چون موی سوه و چهره حلال بدن در دست  
 که در وضو صاحب جیره گذشت و واجب نیست شستن موی که کفایت نمیکند  
 آن از شستن خود بشود و موی که از نوع دیگر است شستن حلقه را و موی که  
 و بجز شستن چیزها نیست که از ظاهر بدن بدن بود آن معلوم نیست سیم شستن تمام  
 نمودن ترتیب در غسل ترتیبی چنانکه در کور شد چنانچه صاحب خود شستن در وضو  
 کتاب دانسته که غریب مطلق یا چیز یا پاک نمیکند وضو و غسل غیر از جاز  
 پنجم صاحب بودن مکانیکه در آن غسل نمیکند و همچنین طرفیکه بایر است بدن خود میرد  
 و چنانکه در آن اب غسل بجز میشود چنانکه در وضو گذشت شستن شستن که خود بدن  
 خود را بشود یا قدرت و ممکن هفتم آنکه فائده از شستن ندانسته باشد و بیان  
 در وضو گذشت هشتم پاک بودن بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن هرگاه  
 پاک باشد موقوف بر پاک بودن سایر اجزاء بدن نیست و اگر پاک باشد پیش از غسل  
 تمام بدن پاک باشد و احکام جیره و بیاض که در وضو گذشت در غسل جاری است

در شستن سر چپ از بدن یا کردن بشود تا بقین نماید شستن ممان و در شستن طرف راست چپ از بدن یا کردن بشود تا خاطر جمع شود در شستن تمام طرف راست همچنین در شستن طرف چپ باید نصف صورتین و ناف را با طرف راست بدن و نصف چپ را با طرف چپ بدن بشود و بجز آنست تمام را با هر یک از طرفین من و بجز آنست که بشود بر بدن واجب است بانج واجب نیست من در غسل ترتیب بقصد می و کردن نماید از ادب فرورد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ کافی است بانج بلی کافی است من بعضی از اعضا ترتیبی و بعضی از اتساعی بشود چه صورت دارد جاز است هر غویکه باشد من هرگاه تمام عضو را با باشد و بقصد شستن هر عضو بدین حرکت دهد از اب جاز است بانج بلی که با تمسک در غسل اتساعی و عبارت از شستن تمام بدن است بغیر و بدن در اب معتبر نیست فر گرفتن اب تمام بدن را در یک حال حقیقی بخوبی که هیچک از اجزاء بدن را اب



هر دو یکی است مگر میانه آن که در غسل ترتیب لازم نیست و منفرق ساختن آن بجز  
جائز است بحتوی در پی بجا آوردن آنست بلی واجب میشود بند و شستن و تنگ  
شدن وقت و مثال آن یکی در این حال اگر چه در پی تنوید غسل صحیح است پس اغسال  
مدر بر زبان فرماید ج بلائکه اغسال مندر بر زبان است و در نیست که عدد  
از بعد غسل منتهی شود و معروف از اغسال غسل است که در این مختصر ذکر  
نشد و اغسال بر سر قیاس است قیاس اغسال که تعلق بر زمان دارد و اغسال غسل  
ست و غسل جمع است و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا  
زوال و از زوال تا آخر روز شنبه از اقصای نماز که چه احوط است که بجا آورد  
قریب بقصا تا آخر روز جمعه که برسد که در روز جمعه ممکن از غسل نشود در  
جمعه جایز است که نیت تقدیم بجا آورد و همچنین است حال در شب جمعه که ممکن  
است که نیت را تا اذان در روز جمعه پیش از زوال اذان نماید و اگر ممکن نیست که در  
روز اذان نماید لکن در خارج وقت ممکن از قضا شدن کفایت میکند با نیت بجا آوردن  
سختی و غسل روز بعد فطر و روز بعد قربان است چهارم غسل روز عرفة  
پنجم غسل روز نهم که هشتم از حج است ششم غسل روز عید غدیر که هجدهم از حج  
است هفتم غسل روز مبارک و آن بیست و چهارم از حج است هفتم غسل روز  
مبعث آن بیست و هفتم از حج است هفتم غسل روز مود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و  
و آن هفدهم از حج است و نهم از حج است و غسل بعد از روز است و از ده غسل  
ماه رجب آن اول ماه و نهم و آخر ماه و در شب هر یک از اینها است و از ده غسل  
شب نهم از حج است و ده غسل در ماه مبارک رمضان از اول ماه است و در شبها طواف  
ارواح مؤکد است در شبها نهم و شب هفدهم و بیست و پنجم و بیست و هفتم  
و بیست و نهم و ظاهر اینست که در هر شب از شبها ده آخر مستحب باشد همچنانکه ظاهر

در بیان اغسال

اینست که در شب بیست و نهم اگر در وقت غسل در خانه مسجدی که در حرم  
اغسال بکنند یا در چهارم غسل شب بعد فطر و روزی غسان مذکور در و بار  
منزوره وقت معینه نیست که چه غنی است که در وقت رجا و زد و جد صغیر  
اکبر ناقض هیچیک از اغسال نیست و غنی است که تعلق ممکن دارد و در چهارم  
جاست است اول بیست و داخل شد ممکن در روز عید و در حرم که ستر نیست غسل  
شدن مسجد الحرام چهارم و بیست و حال بدن ملایم و ستر نیست و غسل است  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز عید و در حرم که ستر نیست  
غسل از جهت مکاتیب معلوم نیست و ستر است که در روز عید و در حرم که ستر نیست  
شده و در اغسال چند چیز است از برای حرم و حیض و در وقت و در وقت و در وقت  
مشعر و از برای غرض قربانی کردن و ستر و از برای ستر و در وقت و در وقت  
صلوات الله علیه و از برای بکره و از برای ستر و در وقت و در وقت و در وقت  
و اسطوره مفاد خود را بشناسد و از برای نیت و در وقت و در وقت و در وقت  
حاجت و بیست و استخاره یعنی از حد طلب بعد از حرم و از موکد و در وقت و در وقت  
بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطهر طلب حاجت و غرض است و کفایت  
کردیم پس از اغسال منونه بعد از حصول فعل از اعمال وارد شده است و از حج  
وارد است و از انجمله از برای قضا و نماز و انصاف و انصاف و انصاف و انصاف  
با رفتن بیست و یک از کسبه شده یا کسب چلیبا است و از برای ان زمان معینه  
نیست و در تمام عمر و وقت آن بلکه است و از حج و از برای عملی است بعد از غسل  
از قبل غسل و از غسل بیست و نماز حاجت و شبها بر اقوی اینست که غسل در  
اول روز کفایت میکند تا آخر آن و همچنین در اول شب غسل نمودن مجزئ است از برای  
عمل در آخر شب بلکه میتوان گفت غسل یکبار در روز بجا آورده میتواند شب عمل را بجا







# در احکام حیض

۵۰

میشود و حکم هر یک چیست **ج** متحقق میشود عادت بدین خون در دفعه دوم  
و مثلاً اگر در وقت هر دو مسأله باشد مثل اینکه در دو ماه از غره تا  
بیم خون بیند از صاحب عادت و قیبه و عادت بر میگویند و اگر در عده مساوی  
باشد در وقت مثل اینکه در اول ماه پنج روز خون بد از اول و در ماه دوم پنج روز  
خون بد از آخر ماه از صاحب عادت عده بر میگویند و اگر مساوی باشد در وقت  
نزد عده مثل آنکه در ماه اول خون بد پنج روز در ماه دوم شش روز هر دو  
از اول ماه خون بد از صاحب عادت و قیبه گویند و نیز محقق میشود عادت بمساوی  
بدین خون در دفعه و یکجا همچنانکه محقق میشود عادت بدین خون در  
دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه در صورت عادت و قیبه و عادت با عاده و قیبه  
سند به بدین خون ترک عبادت کند هر چند خون بصفه حیض نباشد و در حاکم  
عادت عادت که بقیه عادت و قیبه عادت ترک عبادت مگر در صورتیکه خون  
دارای صفات حیض باشد با آنکه سه روز گذشته باشد و الا قبل از سه روز از حیض  
میان از افعال مستحاضه و ترک حیض و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز  
نماید صبر کند و استظهار نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت از ده گز باشد و در  
عده دایما استظهار خلافت را لحاظ در صورت زیادت بر سه روز جمع است میان  
ترک حیض و افعال مستحاضه و در هر تقدیر هرگاه خون منقطع شد بدین  
روز با کمتر تمام حیض است هرگاه گذشته از ده روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته  
باشد و موافق عادت باشد عادت آن معتبر است و زیاده بر عادت استحاضه است  
شکال و اگر تمیز داشته باشد تمیز مخالف با عادت باشد با آنکه توان مجموع حیض  
قرار داد بجهت تجاوز عشره یا عده فاصله اقل طهر عاده حیض است و زیاده بر آن  
استحاضه است اما احکام حیض آنکه صحیح نیست از او نماز نه واجب و نه مستحب

و نه اصل

# در احکام حیض

۵۱

و نه اصل و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر بین نماز حاضر شود نماز باطل است  
حتی اگر حرف از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب است که  
در نماز باشد و مکان نماید که حیض شد داخل کند دست خود را و بماند موضع  
که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود و الا  
در تمام نماید لکن ظاهر اینست که اگر چنین کند و نماز را ترک کند یا در سجده  
و صحیح است که بعد از نماز ظاهر شود حیض شدن یا معلوم شود یا معلوم  
مض بر تمام بودن نماز و همچنین صحیح نیست از نماز بیرون رود و در سجده  
را داخل کند در مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
نمودن در بانه مناجات بقصص که در نجس است یا در سجده  
و طری نمودن در قبل حیض چه صورت دارد **ج** حرام است  
در قبل حیض یا علم بان در بانه هرگز مرد و زن موجب من و مس و مس و مس  
شمردن آن موجب کفر است یا علم بقرین من هرگاه و حی بود در من حیض  
زوج خود را یا گناه واجب بر زن یا نرج واجب است من گناه و حی  
چه قدر است **ج** گناه عبارت از یکبار چیزی است که بکمال شرم  
و این مقدار گناه در اول حیض است و در وسطان نصف است و در آخر آن  
ربع آن من اول و وسط و آخر حیض را بیان فرمائید **ج** زن که عادت من و من  
روز است و روز اول و دوم آن اول حیض است و روز سیم و چهارم وسط حیض  
و روز پنجم و ششم آخر حیض است من و طری که در زمان حیض گناه اش چه قدر  
**ج** واجب میشود بمرمک یا جو که بمرمک یا بمرمک یا بمرمک یا بمرمک  
قول زن در حیض بودن و پاک شدنش مسموع است یا نرج مسموع است اگر  
مطمون باشد که در خبر دادن کاذب است هرگاه جو دهد که در یکجا سه حیض



# در احکام حیض

۵۲

جمع احکام حیض نسبت به روزی که میگوید زمان حیض است جاریست و اگر احتمال  
ضعیف برود که راست میگوید یا حوط است و واجبست بر زن حائض که بعد از بریده  
شدن خون غسل نماید بجهت هر واجب مستحبی که مشروط به طهارت از حدث اکبر باشد  
مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کما  
اروضه نمی کند علی الاحوط مثل سایر اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست  
اگر چه افضل است مس کفایت نفاس را میان فرمایشات نجاش خونپنجه دوازده  
باشد زن از آن میباید خواه هراه طفل باشد خواه بعد از آن خواه هر دو وقت باشد  
که گمراه بوده باشد که هرگاه ده روز از آن باشد که نشسته باشد و بعد از آن خون  
بسیار نفاس میآید بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شده باشد یا نیمه  
تولد شده باشد هر چند مضاعف باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به میسارند یا بیکران میسارند  
و آنست که چهار تا یا بیشتر باشد و در آن و نطفه و علقه مشتمل اعتبار ندارد  
و اینست بخورد زاندر هرگاه خون بیند و من خون پیش از آن باشد هر چند بقدر لحظه  
باشد و از روی نفاس بخورد پیش نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اگر آن ده  
روز است که چنانچه اولی بلکه احوط جمع است میان افعال مستحاضه و ترویج نفاس و آنچه  
روز و آن نفاس غیر صاحب است منقره است یا عادتش برده روز است چه برده  
روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت منقره نفاس او بقدر عادت است و است  
و اما اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است تمام استحاضه و بجهت آنکه ناده روزی  
نفاس قرار دهد و آنرا آنچه ذکر شد از آنکه عادت او نفاس قرار دهد ناده روزی را و حتی  
که در اول و آخر خون بیند یا تمام مدت مذکور بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر  
یا وسط خون بیند نفاس او مقدار بدن خونست چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول  
وسط خون بیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان مابین آنست خواهد بود پس کسیکه

عادت

در روزی که میگوید زمان حیض است جاریست و اگر احتمال  
ضعیف برود که راست میگوید یا حوط است و واجبست بر زن حائض که بعد از بریده  
شدن خون غسل نماید بجهت هر واجب مستحبی که مشروط به طهارت از حدث اکبر باشد  
مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کما  
اروضه نمی کند علی الاحوط مثل سایر اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست  
اگر چه افضل است مس کفایت نفاس را میان فرمایشات نجاش خونپنجه دوازده  
باشد زن از آن میباید خواه هراه طفل باشد خواه بعد از آن خواه هر دو وقت باشد  
که گمراه بوده باشد که هرگاه ده روز از آن باشد که نشسته باشد و بعد از آن خون  
بسیار نفاس میآید بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شده باشد یا نیمه  
تولد شده باشد هر چند مضاعف باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به میسارند یا بیکران میسارند  
و آنست که چهار تا یا بیشتر باشد و در آن و نطفه و علقه مشتمل اعتبار ندارد  
و اینست بخورد زاندر هرگاه خون بیند و من خون پیش از آن باشد هر چند بقدر لحظه  
باشد و از روی نفاس بخورد پیش نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اگر آن ده  
روز است که چنانچه اولی بلکه احوط جمع است میان افعال مستحاضه و ترویج نفاس و آنچه  
روز و آن نفاس غیر صاحب است منقره است یا عادتش برده روز است چه برده  
روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت منقره نفاس او بقدر عادت است و است  
و اما اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است تمام استحاضه و بجهت آنکه ناده روزی  
نفاس قرار دهد و آنرا آنچه ذکر شد از آنکه عادت او نفاس قرار دهد ناده روزی را و حتی  
که در اول و آخر خون بیند یا تمام مدت مذکور بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر  
یا وسط خون بیند نفاس او مقدار بدن خونست چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول  
وسط خون بیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان مابین آنست خواهد بود پس کسیکه

در روزی که میگوید زمان حیض است جاریست و اگر احتمال  
ضعیف برود که راست میگوید یا حوط است و واجبست بر زن حائض که بعد از بریده  
شدن خون غسل نماید بجهت هر واجب مستحبی که مشروط به طهارت از حدث اکبر باشد  
مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کما  
اروضه نمی کند علی الاحوط مثل سایر اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست  
اگر چه افضل است مس کفایت نفاس را میان فرمایشات نجاش خونپنجه دوازده  
باشد زن از آن میباید خواه هراه طفل باشد خواه بعد از آن خواه هر دو وقت باشد  
که گمراه بوده باشد که هرگاه ده روز از آن باشد که نشسته باشد و بعد از آن خون  
بسیار نفاس میآید بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شده باشد یا نیمه  
تولد شده باشد هر چند مضاعف باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به میسارند یا بیکران میسارند  
و آنست که چهار تا یا بیشتر باشد و در آن و نطفه و علقه مشتمل اعتبار ندارد  
و اینست بخورد زاندر هرگاه خون بیند و من خون پیش از آن باشد هر چند بقدر لحظه  
باشد و از روی نفاس بخورد پیش نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اگر آن ده  
روز است که چنانچه اولی بلکه احوط جمع است میان افعال مستحاضه و ترویج نفاس و آنچه  
روز و آن نفاس غیر صاحب است منقره است یا عادتش برده روز است چه برده  
روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت منقره نفاس او بقدر عادت است و است  
و اما اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است تمام استحاضه و بجهت آنکه ناده روزی  
نفاس قرار دهد و آنرا آنچه ذکر شد از آنکه عادت او نفاس قرار دهد ناده روزی را و حتی  
که در اول و آخر خون بیند یا تمام مدت مذکور بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر  
یا وسط خون بیند نفاس او مقدار بدن خونست چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول  
وسط خون بیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان مابین آنست خواهد بود پس کسیکه

# در احکام انحصار

۵۳

عادت او هشت روز در اول و آخر خون بیند تمام نفاس است و اگر در اول و آخر  
یا پنجم و هشتم خون بدید چنانچه روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر در یکم و دوم و سوم  
روزها نفاس او مختص بمقدار بدن خون خواهد بود و اگر در چهارم و پنجم و ششم  
دیده و از عادت گذشت و برده منقطع شد از چهار تا ده نفاس است و مثل  
نشکر شنبک خان مبدئ و مضطرره ده نشسته و اگر در یازدهم و بیستم و سی و دوم  
خام و واجب مستحب مکروه بر عشاء پنجم است مس  
ج بر سر قسم است قبله و کثرت و متوسط مس قبله بحر شناخته میشود ج  
شاخص آن مانع خواهد بود که در روزه در فرج مس که در روزه در فرج مس که در روزه  
از آنرا بگذرد قبله مس من متوسطه و بی مس که در روزه در فرج مس که در روزه  
در روزه در فرج مس که در روزه در فرج مس که در روزه در فرج مس که در روزه  
بینه بگذرد و بیکر بر مدجه که در روزه در فرج مس که در روزه در فرج مس که در روزه  
واجبست یا نه ج غسل و حیضه که در روزه در فرج مس که در روزه در فرج مس که در روزه  
اگر خواهد نافله کند هر نماز را باید است وضو و جل و در روزه در فرج مس که در روزه  
یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح اگر قبل از نماز صبح متوسطه شود و اگر بعد  
نماز صبح و پیش از نماز ظهر یا عشاء متوسطه شود غسل کند واجبست وضو از برای  
هر نماز واجب مگر از برای نماز صبح که وضو واجبست شرط است در هر نماز است  
در قسم ستم که کثرت است مس غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح و یکی از برای  
نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب عشاء که جمع کند بین  
هر دو و اگر خواهد نماز برای یک غسل کند جایز است و احوط وضو کردن با هر یک  
از اغسال است در واجب بودن وضو از برای هر یک از نماز عصر و عشاء خلاف  
است احوط ترک است واجب بودن غسل و وضو در سر قسم گذشت در حالت







نباشد و طبقات و خام در اولی بودن غسل ترتیب طبقات از شستن بدو  
 مادر و اولاد مقدم بر جد و جد و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و  
 احوال میباشند و بعد از آن عتق مقدم است بر ولا و ضامن جریره و ضامن جریره  
 مقدم است بر خا که شرح و هرگاه بگذارد آنرا غسل دهند مگر باطل است و همچنین  
 است حکم در نماز من شرط است که غسل دهند شیعۀ اثنی عشری باشد یا نه  
 بل شرط است مسیبا غسل دهند مگر شرط است در ذکورت و انانیت غسل  
 میت باشد یا نه بل شرط است مگر در نماز یا عدا نماز علی الاطلاق و زن و شوهر  
 و سر به ساله کردن و از غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدد  
 عیب ندارد و در حکم میت است سینه یا قطعه که در آن سینه باشد پس واجبست  
 غسل در محوطه و کفن نمودن و نماز کردن بر آن و قطعه که در آن استخوان  
 باشد نیز واجبست غسل دادن و محوطه و کفن نمودن پس طفلی که جهنما ماه شده  
 باشد و سقط نمود واجبست غسل و کفن و محوطه نمودن یا نه بل واجبست کفن  
 نماز نیز واجبست و نه مستحب و اگر جهنما ماه کمتر باشد واجبست علی الاطلاق  
 او را در کفن بچید و دفن کردن مس واجبست از آن نمودن نجاست از بدن میت  
 پیش از غسل و پوشاندن عورت او را از ناظر محترم در حال غسل یا نه بل  
 واجبست مثل سایر احوال چنانچه واجبست رو قبله نماید میت را در حال  
 احضا اگر رو قبله نباشد یا بیکر بر پشت بخوابانند و از او کف پا های او را  
 منوجه قبله نمایند و منقطع میشود و جو مذکور بر تحقق شدن وفات مکرر در فن  
 نمودن و احوال غایب است بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن نیز و فرقی نیست  
 در وجوب مذکور میان آنکه محض مرد باشد یا زن طفل یا بالغ و واجبست  
 غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن آن بر جمیع اقصای افعال و غسل کردن

باشد

و در غسل میت  
 اگر مرد و زن  
 و اگر بالغ و طفل  
 و اگر مسلمان و کافر  
 و اگر در حال حیض و نفاس  
 و اگر در حال عجز و جنون  
 و اگر در حال سحر و جادو  
 و اگر در حال غرق و غرق شده  
 و اگر در حال سوختن و سوخته  
 و اگر در حال تپیدن و تپیده  
 و اگر در حال زنده بودن و زنده  
 و اگر در حال مرگ و مرده  
 و اگر در حال حیات و حیات  
 و اگر در حال ممات و ممات  
 و اگر در حال دفن و دفن  
 و اگر در حال کفن و کفن  
 و اگر در حال غسل و غسل  
 و اگر در حال نماز و نماز  
 و اگر در حال عتق و عتق  
 و اگر در حال ضامن و ضامن  
 و اگر در حال جریره و جریره  
 و اگر در حال اولاد و اولاد  
 و اگر در حال مادر و مادر  
 و اگر در حال پدر و پدر  
 و اگر در حال برادر و برادر  
 و اگر در حال خواهر و خواهر  
 و اگر در حال اعمام و اعمام  
 و اگر در حال عتق و عتق  
 و اگر در حال ضامن و ضامن  
 و اگر در حال جریره و جریره  
 و اگر در حال اولاد و اولاد  
 و اگر در حال مادر و مادر  
 و اگر در حال پدر و پدر  
 و اگر در حال برادر و برادر  
 و اگر در حال خواهر و خواهر  
 و اگر در حال اعمام و اعمام

و در غسل میت  
 اگر مرد و زن  
 و اگر بالغ و طفل  
 و اگر مسلمان و کافر  
 و اگر در حال حیض و نفاس  
 و اگر در حال عجز و جنون  
 و اگر در حال سحر و جادو  
 و اگر در حال غرق و غرق شده  
 و اگر در حال سوختن و سوخته  
 و اگر در حال تپیدن و تپیده  
 و اگر در حال زنده بودن و زنده  
 و اگر در حال مرگ و مرده  
 و اگر در حال حیات و حیات  
 و اگر در حال ممات و ممات  
 و اگر در حال دفن و دفن  
 و اگر در حال کفن و کفن  
 و اگر در حال غسل و غسل  
 و اگر در حال نماز و نماز  
 و اگر در حال عتق و عتق  
 و اگر در حال ضامن و ضامن  
 و اگر در حال جریره و جریره  
 و اگر در حال اولاد و اولاد  
 و اگر در حال مادر و مادر  
 و اگر در حال پدر و پدر  
 و اگر در حال برادر و برادر  
 و اگر در حال خواهر و خواهر  
 و اگر در حال اعمام و اعمام

باشد یا مرخا که شرح یا از جانب خود اغسال را که واجبست از برای میت اگر بعد  
 از غسل بمیرد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد  
 ج واجبست غسل دادن میت را از سر تا پا و در کفن کافور و ستر یا ستر  
 یعنی ابخال و واجبست ترتیب نمودن کفن در میت غسل و فرس و بپوشد و بپوشد  
 میان اینکه میت جنب باشد یا خائض یا مسافر و در کفن میت غسل و فرس و بپوشد  
 میت را غسل ترتیب و کیفیت ترتیب بخوریکه در غسل حدس که در کفن و بپوشد  
 است بپوشد در هر یک از غسل و کفن و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 که تیمم اولی اقصای میت را بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 غسل یا بپوشد کافور و ستر و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 بجهت غرضی مثل سوختن یا آبله و زانو بودن احوط اینست که در کفن و بپوشد  
 کفن و تیمم زایدست خود عمل از ندرت سبب و احوط جمع است و بپوشد و بپوشد  
 میت یا امکان و اقوی مباح بود مکان غسل است مس حکم مکرر نمودن میت  
 بیان فرمائید ج واجبست کفن نمودن در برهه و برهه و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 انرا ستر یا بپوشد میبایست و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق پیراهن باشد  
 و در لنگ آنکه میان ناف و زانو افراشته باشد و در نقاب آنکه از طول انگشت رباد  
 باشد که در سر کفن یا توانست و از عرض آنقدر رباد باشد که بر روی بپوشد و بپوشد  
 آن و احوط در پیراهن بلند بودن است تا بعد و در لنگ پوشانیدن است از سینه  
 تا بعد لکن احوط و اظهر آنست که زاید بر قد و اجواب بدن کبار و در شکر چنانچه  
 اگر صغیر باشد از مال صغیر بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 چیست ج اکفا یا بپوشد مقدور است نماید بلکه اگر هم مقدور نشود مگر پوشانیدن

و در غسل میت  
 اگر مرد و زن  
 و اگر بالغ و طفل  
 و اگر مسلمان و کافر  
 و اگر در حال حیض و نفاس  
 و اگر در حال عجز و جنون  
 و اگر در حال سحر و جادو  
 و اگر در حال غرق و غرق شده  
 و اگر در حال سوختن و سوخته  
 و اگر در حال تپیدن و تپیده  
 و اگر در حال زنده بودن و زنده  
 و اگر در حال مرگ و مرده  
 و اگر در حال حیات و حیات  
 و اگر در حال ممات و ممات  
 و اگر در حال دفن و دفن  
 و اگر در حال کفن و کفن  
 و اگر در حال غسل و غسل  
 و اگر در حال نماز و نماز  
 و اگر در حال عتق و عتق  
 و اگر در حال ضامن و ضامن  
 و اگر در حال جریره و جریره  
 و اگر در حال اولاد و اولاد  
 و اگر در حال مادر و مادر  
 و اگر در حال پدر و پدر  
 و اگر در حال برادر و برادر  
 و اگر در حال خواهر و خواهر  
 و اگر در حال اعمام و اعمام



واجبست در اینحال عورتین تنها را پوشانند پس گفت کفن کردن میان فرما شد  
ج طریقی را نشانکه لنگ مقد بر پیراهن و پیراهن مقد بر لافانه باشد احوال است که  
هر یک از سر یا چهره پوشانند بجز آنکه در زبر داشت و جایز نیست مقصود بودن  
نخس بودن و نر جو بر بودن و احتیاطا آنکه از پوست نباشد هر چند آن حیوان تکیه  
شده نما کول اللحم نباشد و همه اینها در حال اختیار است اما در حال اضطرار  
نحوه تکفین و ستر عورت باینها غیر از مقصود است تا رعایت از ذوی الحقوق  
س کفن واجب را اصل مال بر میدارند یا از ثلث ج از اصل مال بر میدارند هر  
مدون باشد مگر آنکه کفن او بر ذمه شوهر است هر چند زن مالدار باشد و  
نست بعد از غسل جنوط کردن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است بجا آورد  
کفایت میکند زن مشمی و این جنوط مخصوص از برای میتی است که محرم نباشد و اگر  
محرم باشد بوی خوش ابدان زدند و نیزند مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که در این  
صورت قول مجوز خالی از قوت نیست مس نماز میت واجبست تا پنج نماز میت  
است بر شیعه اثنی عشره مطلقا چه شهید باشد چه کشته شده بقصاص یا نحو خود را  
کشته باشد یا خنجر نکرده باشد یا غیر ایشان از باب کبائر و جایز نیست نماز بر کفاله  
چه اصلی و چه غیر آن و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و  
دیوانه اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست نماز بر لقطه دار  
الاسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقطه دار الکفر را نیز هرگاه در آن مسلمی باشد  
که ممکن باشد تولد از آن مس ایا نماز میت واجبست یا عین ج نماز میت  
لازم است بوجو کفاله و لکن شرط است در صحت آنکه مصلی مؤمن اثنی عشره باشد  
احوط اعتبار بلوغ است مس ایا اولی نماز چه کسی است ج اولی نماز کسی است که  
تغسل است تفصیلا که گذشت جایز نیست نماز بر میت بدو اذن ولی چه فرایند

[illegible]

دَرْغَمَانِ مِیْخِ احْکَامِ دَرْغَمَانِ

و چه جماعت و اگر از ندم احدی از جماعت و خود نیز اقامه کند با قابلیت اگر  
منوط بعد شرعی باشد منشا ساقط شد و لا یتنجس شود و نماز از فردی خود کند  
باذن ولی یا خویشی خواهد کرد و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط آنکه اقوی گذارد  
امر است نیز بر ولی و کیفیت نماز است که بقیه بکند و بیخ کمر که اول نماز کمره لا حرم  
است بگوید و در میان آنها چهار دعا بخواند قل شهد انی و صلوات بر محمد و  
آل انجانب تیمم دعا از برای مؤمن چهار دعا در هر روز و شب و هر کجا که باشد  
بگوید یا شهدان لا اله الا الله و یا شهدان یا رسول الله و یا محمد و یا  
صلی علی محمد و آل محمد و بعد از تکیه سوم یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد  
تکیه چهارم اللهم اغفر هذا انفسه و هذا انفسه و هذا انفسه و هذا انفسه  
در وقتی است که صفت سفر نمی باشد یا شدن و حضور و عدم نماز روز  
باشد چه نباشد بعد از تکیه چهارم بگوید یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد  
و اگر پدر و مادر و طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی را ایشان کافر شود یا  
دعا را بمؤمن تنها نماید و واجبست در آن بیت و قیام و دو قیله نمودن و  
و گذاردن سویت را بطرف راست نماز گذاردن مگر آنکه مأمو باشد و هرگاه عکس  
بگذارد میت را باطل میباشد نماز چنانکه فراموشی و چه از دو حامل و همچنین شد  
است پیشتر خوانند میت را در حال نماز من احکام دفن را بیان فرمایند و دفن  
نمودن جسد میت واجب بر یحیی کفایت یا نرج واجب کفایتست و باید پنهان نمیشد  
جسد میت را در زیر خاک بنحویکه محفوظ بماند جثه او از ضرر و زندگان و بوی او  
انتشار و واجبست که بخوابانند او را بدست راست و قبله و هرگاه در کف نباشد  
و دفن او ممکن نباشد بگذارد او را در طرفه مثل صندوق و سر او را بپندند و در دریا  
اندازند و یا آنکه بر پای او حوضی کنی مثل سنگ بینند او را و در دریا اندازند

卷之五

卷

من قلوب



[illegible]

یا اینکه اندک از مال خود بدل نماید که بدینان مضی الحال او باشد هفتصد مکه دست  
کتابش تحصیل آب استعمال در دانه ها باشد هشتصد مکه اگر دارد که است از برای  
یا غسل و نظیر بدن یا جائز نمیشد شستن باشد پس جایز باشد بر پایا میبکشد و تمام بدل  
از وضو یا غسل نماید هشتصد مکه نیز بد که حد از استعمال مکه دارد عطش برخواست  
دیگر یا حیوان محتوی علف نشود پس در زمان مکه نیمه و حد مکه که در وضو و غسل  
غسل کند صحیح است اگر غرض از آن بر جان حاصل شود که در وضو و غسل  
تخلی منق و خوار و در مکه و آب وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
س نیمه بر غیر وضو مکه و در مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
باشد یا سنگ یا کج و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
هر چند رنگین باشد و هر چه باشد در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
خاکی که دفعه دیگر نیمه تمام است و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
خالص نیمه کند یا تمیز و حد و مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
نیمه نماید بکل اگر ممکن باشد شکایت آن س که نیمه باشد مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
نیمه عبارت از زدن شکم دو دست بر زمین مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
الاحوط بطول نه بعضی بنام شکم دهها بار از ابتدا و دستگاه مؤانزل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
برو ها اطوح نمودن آنها است پس از آن مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
بندد آنها را سر انگشتان و بعد از آن مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
و آنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت دیگری می میشود مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
بین انگشتان و شراطیکه در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل  
غسل یکضرب کافی است تا برج احوط آنکه دو نیمه نماید یکی بد و ضربت یکی یک  
ضربت و کفایت میکند در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل مکه و در وضو و غسل



وکن احوط بجا آوردن اقد است با امکان و اگر مبتدن غیر مسلم باشد یا مثل آن  
چهره گایتر چهره گایتر و خامله باشد طفل مؤمن واجب است او را پشت بقبله دفن  
نمایند تا آنکه طفل دو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرام است  
دست دادن بصورت و خراشیدن آن و کندن مو چهره و مانتا فارب و چهره در غیر  
فارب و همچنین شق نمودن رخت بر غریبه و برادرش تیمم در چهره وقت واجب  
نشد و بیان فرما شد ج در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن شود استعجال  
باعتقاد ناشر غاوان محقق میشود بحدی که از اول بناقتن آب بقدریکه کفایت نما  
عسل یا وضو نماید و معیار در بناقتن آب بقدریکه تمام غسل یا وضو نماید  
چندین عرفی است لکن اگر در میان باشد و احتمال بدهد وجود برادر یکی  
در صرف کارم است که تفحص کند در چهار سمت از آن در ارض سهله بقدر رفتن در  
شهر باشد در ارض غیر سهله مقدار است بر آنکه بترسد بپسند و تحصیل  
بعضی بعضی با عرض یا مال معتد بر او برسد چهره از جهت خوف از زدن باشد یا زدن  
یا کم شدن زدن یا غرضهاست برسد از استعمال آب بجهت ناخوشی یا درد چهره یا  
درد یا زخم یا دمل یا امثال اینها از چیزها شبکه ناخوشا استعمال آب موجب ضرر  
است که ملحق بجهت یا آنچه در حکم است نبوده باشد چهارم آنکه در استعمال آب اگر  
ندارد باشد که موجب غایت تحمل آن توان نمود و از این قبیل است شد سرما و اگر  
استعمال آب سبب نرکدن پوست بشود یا در شستن آن بشود بضمیمه تحمل آن  
باعتدال شود یا باشد تیمم میکند خواه سبب بر او آمد خود بشود یا بر خواست سبب بر او  
یا باشد یا تیمم تحصیل آب محتاج باشد تحمل منتهی آنکه موجب غایت تحمل آن ممکن نباشد  
چهره بریدن یا شد یا غیر آن و از این باب است تحصیل دو رو در دنیا و مقدما اگر مکرر در آب  
هرگاه محتاج بار باشد شستن آنکه نتواند تحصیل آب نماید مگر آنکه آنچه دارد بدل نماید

یا اینکه اندک از مال خود بدل نماید که بدل آن مضرتی نباشد و فاسد نمیرسد و رفت  
کفایتش تحصیل آب استعمال آن باشد یا شستن شستن آنکه بکند دارد کفایت از برای وضو  
یا غسل و تیمم بریدن یا جانش بخیلند شستن یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
از وضو یا غسل نماید تیمم بکند بترسد که جدا از استعمال بکند دارد عطش و ناخوشی  
دیگر یا حیوان محترمی است نبودن در نماز آنکه تیمم واجب است و وضو در نماز  
غسل کند صحیح است یا مرجع غیر تیمم در بر حال یا حیوان محترمی است یا در حال  
تحمل منتهی و خوار و در مسکن است و وضو یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
س تیمم بر غریزه منتهی است و اگر تیمم مرجع است و وضو یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
باشد یا سنگ یا کج و معوج و در مسکن است و وضو یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
هر چند رنگین باشد و هر حیوان باشد و در مسکن است و وضو یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
خاکی که دفعه دیگر بجهت تیمم مسکن است و وضو یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
خالص تیمم کند یا تمکن و بعد بر زمین جدا بکند یا تیمم نماید یا وضو یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
تیمم نماید بکل اگر ممکن نباشد خشکاید آن مس کفایت تیمم را سازد و در مسکن است  
تیمم عبارت از زدن شکم دو دست بر زمین بیکر تیمم مسح پشت و دو دست علی  
الاحوط بطول نه بعضی تیمم را شکم و سینه یا هم از ابتدا در مسکن است و وضو یا شستن یا جانش بخیلند یا مال میکند و تمایل  
برو ها احوط مسح نمودن آنجا است بر آن مسح پشت است یا شکم دست چپ یا  
بند سینه یا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت است یا شکم دست چپ یا شکم  
و آنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت بگری مس میشود مسح لازم است نه مسح  
بین انگشتان و شراطیکه در وضو گذاشتن تیمم نیز معتبر است مس تیمم بدل از وضو یا  
غسل بکسر یا کافی است یا مرجع احوط آنکه دو تیمم نماید یکی بدو ضربت یکی یک  
ضربت و کفایت میکند در جمیع اینکه تیمم اول را تمام کند و ثانی را کفایت



بیکسرت بهتر باشد و منها نماز بر چند قسم است. بر دو قسم است واجب  
 مستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیه التحیه والسلام بر پنج قسم است اول  
 در پنج گانه یومیه شبانه روزی در نماز با اتمام نماز طواف چهار نماز که  
 باشد و باید با عهد یا امان آنها واجب شده باشد چنانچه نماز میت اما نماز جمعه که  
 جمعی قسم علیحدہ فرموده اند پس داخل در پنج گانه یومیه میباشد نماز جمعه  
 واجب تحریر است با پنج سجده واجب تحریر است نه عین نماز رکعات نماز پنج گانه  
 یومیه را بیان فرماید سجده در رکعات نماز یومیه هفده رکعت است که عبارت میباشد  
 ارد و رکعت نماز صبح و نماز ظهر چهار رکعت نماز عصر چهار رکعت نماز مغرب  
 رکعت و نماز عشا چهار رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن  
 دو رکعت است قسم دوم در نماز مستحبی است آن دنیا است و لکن اقتصار میشود  
 بنا فله نمازهای یومیه شبانه روزی که اثنار از اوقات بینا مندرج است رکعت  
 ظهر که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر  
 کرد و چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافله عشا  
 است که از اوتره میامند شش رکعت بعد از نماز عشا باید کرد و آن بکر رکعت محتر است  
 و هشت رکعت نافله شب است که وقت آن بعد از نصف شب است و هر چند نزدیک صبح  
 باشد محتر است دو رکعت نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و بکر رکعت نماز  
 و تراست که بعد از نماز شفع باید کرد و دو رکعت نماز نافله صبح است که پیش از نماز  
 صبح باید کرد و مجموع اینها سی و چهار رکعت است که عدد رکعات فریضه شبانه روزی  
 با نافله نسیجه و بکر رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعتی یکسلا میتوان نماز و کفای  
 بحدتها و نحو اندن سوره و قنوت میتوان نمود من نماز عید قربان و عید رمضان واجب  
 است با پنج سجده در عصر امام علیه السلام با ناسب خاص و واجب است اما در این عصر مستحب

مس اوقات نماز را بیان فرماید سجده اوقات نماز چهار قسم است اول وقت مختص  
 دوم وقت فضیلت سیم وقت مشروط چهارم وقت اجرائی و وقت مختص از نوبت هر  
 نماز از مقدار بیش که ممکن باشد بحسب حال شخص تحصیل کند در آن وقت و در آن  
 نماز در آن و اگر از پیش و چند نیز باشد همان مقدار را در آن وقت مستحب است اما اگر  
 مختص بظهور است مقدار را در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 از آن عصر از آن عصر است که مختص بمرتب است در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 منبر را در آن بخواند و بکر مختص است در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 شبت و مابین آنها و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 افتاب است از دائرة نصف النهار و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است که در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 فضیلت نماز ظهر و عصر و وقت اجرائی است که در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 تا آخر وقتش و اما اجزای عصر در دو وقت است یکی پیش از وقت نصیب و یکی بعد  
 وقت فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت مغرب در وقت غروب است و در آن وقت و در آن وقت  
 شفق مغرب و آن سر خست که در وقت مغرب میرسد بعد از غروب است و در آن وقت و در آن وقت  
 نماز عشا بعد از بر طرف شدن سر خست که از مغرب است تا ثلث وقت شب است و در آن وقت و در آن وقت  
 بکو وقت بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 است مدافعی مشرق که فجر صادق باشد تا سرخ مشرق زده بعد از آن و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
 تا طلوع افتاب در نماز صبح وقت مشروط و مختص نیست من و نماز اجرائی یعنی چه  
 سجده نماز اداء است و فضیلت ندارد من اما نماز با کمال است و بکر رکعت  
 از آخر وقت یا قبلت مصلی از ادرک نمود نماز را ادا نماید و در وقت قضا اگر چه با آن ادا  
 بعد از وقت بخواند و در وقت یا قبلت یا بعد از آن نماز را ادا کند و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت

در وقت مختص  
 در وقت فضیلت  
 در وقت مشروط  
 در وقت اجرائی



در احکام قبله

شده است نه معتد داشتن بر آن و اگر نماز پیش از وقت نمود باطل است چه تمام نماز  
پیش از وقت واقع شده باشد چه بعضی آن چه بعد کرده چه بفراصتی چه مسئله را  
داشته باشد چه نداشته باشد چه وقت را داشته باشد چه نداشته باشد اما جایز است  
اعتماد نمودن معتد در داخل شدن وقت یا نه جایی نیست با مکر بودن علم و قول  
دو نفر صادق معتد و قائم مقام علم است علی الاقوی و هرگاه حاصل شود مظنه  
از اذن شخص معتد یا قول بکفایت اعتماد جایز نیست بلی جایز است هرگاه مکر نشود  
علم در هوای ابر و احوط آنست که در غیر هوای ابر صبر نماید تا علم بدخول وقت حاصل  
شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه آن فاسد بوده است باید اعاده کند نماز را هرگاه  
نماز در خارج وقت بخوانده باشد اگر جز آن در وقت واقع شده هر چند  
سرمه و آب باشد عاده مکر در صورتی که فاقه بطن مثل هوای ابر یا قیاس بدخول  
وقت و ترکیب متغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر مکر  
سرد در حالتی که در نماز باشد عدول نماید نیست نماز پیش چه ظهر باشد چه مغرب  
کرد و وقت مخصوص نماید و الا الحواطه نماز است بعد از عدول و اتمام و اگر بعد  
از فراغ باشد بجز نیست از هرگاه در وقت مختص نماز ظهر یا مغرب واقع شده باشد  
و نماز آن نماز ظهر یا مغرب باشد پس نه ایت قبله و کعبه استقبال قبله را بلی  
فرمانندج بدانکه قبله مکانیست که نماز در آن واقع است و محل آن تابا است و  
مجموع تابا حرز من قبله است و حجر اسمعیل داخل قبله نیست هر چند در طواف گاه  
داخل است و واجبست بر نمازگذار توجه بر کعبه در حق بعد حجت کافی است  
پس چیزهایی که واجبست در آنها و قبلیه بودن چند چیز است پنج چیز است  
اول نماز واجب چه نمازها شبانه روز یا غبار و از انجمله است نماز میت و نماز  
مست که بنده و مانند آن بر خود واجب کرده باشد بنا بر وجهیکه مواظب با احکام

در احکام قبله

در احکام قبله

و نماز عید فطر و اضحی که در این زمان واجب نیست حکم نماز و حرم دارد و همچنین  
فراض بودی که بر سبیل استغفار یا عاده آن میباشد با قضا که تفرق را حاکم نیست  
بجا میآورد حکم نماز و جبر دارد و اما نمازهای مستحبی در وقت قضا و کفر و کفر  
باشد پس واجبست بنا بر احتیاط در نماز و قبلیه بودن و اگر در زمان زهد و  
سوانی باشد واجب نیست حتی در وقت کبر که کفش و غیره را بر سر و کلاه نماز  
انسان در حالت احتضانه مستحبست و نماز اگر در وقت کبر و کلاه نماز  
راست نماز گذارد و یا نماز را در وقت کبر و کلاه نماز گذارد و یا نماز را در وقت کبر و کلاه نماز  
بپهلوی راست بخواند و یا در وقت کبر و کلاه نماز گذارد و یا نماز را در وقت کبر و کلاه نماز  
پنج حیوان که محقر اند و نماز گذاردن بر آنها حرامست و اگر در وقت کبر و کلاه نماز گذارد  
نمودن آن چون در مکان مسکینت مکان نماز گذاردن بر آنها حرامست و اگر در وقت کبر و کلاه نماز گذارد  
جایز است نماز در هر مکانی که در وقت کبر و کلاه نماز گذاردن بر آنها حرامست و اگر در وقت کبر و کلاه نماز گذارد  
چه عملی باشد بسبب این رخصت هر دو معتد است و اگر در وقت کبر و کلاه نماز گذارد  
منفعند برای شخص بخواند و چه در وقت کبر و کلاه نماز گذاردن بر آنها حرامست و اگر در وقت کبر و کلاه نماز گذارد  
بازن عامر باشد یا بادن نماز گذاردن خواه باذن صریح باشد یا غیر آن خواه مسرعا  
لاصل باشد مثل زمین مؤمن یا غیر آن و چه در وقت کبر و کلاه نماز گذاردن بر آنها حرامست و اگر در وقت کبر و کلاه نماز گذارد  
بر ابطه بکند در میان مصلی و مائت باشد از صدقه عین که مائت باشد و مائت باشد  
و معتد است علم بهم رساندن از شاهد حال پس اگر علم بهم رساند و مظنه بهم رساند  
نمیواند نماز بکند در غیر ملک آن در غیر صحرایا و یا عاقبت که بحسب تعارف  
غایت مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در آن نماز گذاردن  
اثار را ضعیف نبود و مائت باشد صحیح است اما جایز است نماز در آنجا گذاردن  
مادر و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمو و خاله و صدیق

در احکام قبله



# در لباس مصلی است

۶۶

بدون اذن ایشان یا بر جایز نیست بنا بر اقوی و حال آنکه با سایر مردم مساوی  
میباشد پس هرگاه عمد در حال اختیار در ملک غصب نماز کند صحیح است یا نه  
ج باطل است هر چند نماز متعجب باشد یا خود غاصب نباشد پس اگر از روی  
جهل یا نسیان در ملک غصب نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیح است مگر در صورت  
جهل بحکم از روی تقصیر و اگر عرفا اجرت از ضامن است پس هرگاه بغیر حق  
در ملک غصب حبس کرده اند یا آنکه بجهت نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده  
بروقت در مکان مخصوص پس در آنجا نماز کند نمازش صحیح است یا نه ج اگر چاره  
بیرون رفتن از مکان مخصوص ندارد نماز در آنجا صحیح است پس احکام پوشانیدن  
عورت و لباس مصلی را بیان فرمائید ج واجب شرط است پوشانیدن عورت  
در نماز ج باید بداند شعور و در نماز است شرط است چنانکه نظر کند باشد یا  
نباشد و عورت مرد قبل و بعد و بیضین است اما لبین و مابین و کبک و ستر از عورت  
نیست و نه مابین و کبک و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت  
مردن که واجب پوشانیدن آن در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو کف  
دست و ظاهر دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع آنها است مگر از مقدار زانو  
ار موضع سجود از پیشانی پس واجب پوشانیدن مؤمن و زنان یا نه ج  
بلی واجب است مگر کتف و دختر نابالغ پس باید بودن لباس بدن مصلی واجب  
و شرط صحیح نماز را نشانی یا نه ج بلی واجب است شرط صحیح است  
در لباس مصلی که مباح باشد یا نه ج بلی شرط است بنفصل بلکه در مکان  
نماز نشد پس هرگاه از رکع اجبار یا علم غصب ندانستن یا فراموشی نماز کرد  
در لباس غصب صحیح است یا نه ج صحیح است بلی اگر در عرف کراهت داشته باشد  
ست پس یا لباس مصلی از چه جنس است یا نه ج جاز است از جمیع بنا

تبرین  
احکام  
لباس مصلی

# در لباس مصلی است

۶۷

پنیر و گان و غیر آن و همچنین ز پوست حیوان ماکول اللحم نماند که مردن هر چه  
دباغی شده باشد و همچنین جاز است بودن رخت نماز گذار زبیم و کون و کون  
چون ماکول اللحم هر چند تکیده شده باشد و باز مرده کیده نماند و بر نقد بر  
کندن واجب است شستن موضع که رسیده است بیدن مرده یا رطوبت پس کو  
تاس مصلی حرم محرم نباشد چه صورت در ج زبری میسر است و در مصلی نماز  
اگر چه سائر عورت نماند مل بدو و در عورت و غیره و در صورت نماز  
زنان مباح و جاز است چه در نماز و چه در غیر نماز و مخرج و در صورت نماز  
هر چند مخرج ده بلی باشد بلکه نماز آنکه مضطرب شود و در صورت نماز  
جاز است از برای مردن بر سر ما هویت که شسته و در صورت نماز  
مردن بلیع و شراب هستند و همچنین عل و در صورت نماز و در صورت نماز  
و در این زمان بعضی شهر در میان ندیده اند که در صورت نماز  
غیر ماکول اللحم در ما هویت مردن و محض شد و در صورت نماز  
اجتناب لازم است یا نه ج لازم نیست اگر یقین در نسیان باشد یا نه ج  
ما کول اللحم در آن نیست و لا محمل تا ممل است و حرم غیر نماز پس جاز است  
مصلی طلا یا نایف باشد یا نه ج از برای مردن جاز نیست بلکه نماز یا نایف است اگر چه  
سائر عورت هم نباشد و در برای زنان مباح و جاز است پس آنکه طلا در دست  
نمودن مرد چه صورت دارد ج حرام است ولی حرام نیست همراه داشتن طلا در دست  
چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار پس حمل بخن یا منجنق مثل دستمال یا کتف و غیره  
چه صورت دارد ج احوط اجتناب است پس چیزیکه سائر عورت باشد و بخن یا منجنق  
باشد بر سجده و در جیب یا بغل گذارند یا در نماز جاز است یا نه ج اجتناب  
س هرگاه در جیب یا بغل پوشیده بگذارند در نماز تکلیف نیست ج

در صورت نماز  
اجتناب لازم است  
ما کول اللحم در آن نیست  
مصلی طلا یا نایف باشد  
سائر عورت هم نباشد  
نمودن مرد چه صورت دارد  
چه سکه دار باشد  
چه صورت دارد  
باشد بر سجده  
س هرگاه در جیب



# در لباس مصلی است

۶۶

بدون اذن ایشان یا نزع جایز نیست بنا بر اقوی و حال آنکه لباس مرد مسافر  
میباشد پس هرگاه عمد در حال اختیار در ملک غصب نماز کند صحیح است یا نه  
ج باطل است هر چند نماز متعجب باشد یا خود غاصب نباشد پس اگر از روی  
جهل یا نسیان در ملک غصب نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیح است مگر در صورت  
جهل بحکم اگر در وقت قصر و اگر عرفا احرنه در ضامن است پس هرگاه بغیر حق  
و در ملک غصب حبس کرده اند یا آنکه بجهت نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده  
بر وقت در مکان منصوص پس در آنجا نماز کند نمازش صحیح است یا نه ج اگر چاره  
بیرون رفتن از مکان منصوص ندارد نماز در آنجا صحیح است پس احکام پوشانیدن  
عورت و لباس مصلی زن بیان فرمائید ج واجب شرع است پوشانیدن عورت  
در نماز جیبا فلدین شعور و در نماز سنت شرط است چه آنکه نظر کند یا باشد یا  
نباشد و عورت مرد قبل و در و بیضین است اما لبین و مابین و کبکین و ستر از عورت  
نیست و نه مابین و کبک و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است عورت  
مردن که واجب پوشانیدن آن در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو کف  
دست و ظاهر دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع آنها است مگر از مقدار زانو  
از موضع سجود از پیشانی پس واجب پوشانیدن مؤسی و زنان یا نه ج  
بلی واجب مگر کبک و دختر نابالغ پس باید بودن لباس بدن مصلی واجب  
و شرط صحیح نماز را نشناختن یا نه ج بلی واجب شرع است و صحتش پس شرط است  
در لباس مصلی که مباح باشد یا نه ج بلی شرط است بنفصل بلکه در مکان  
نماز ذکر شد پس هرگاه از رکع اجبار یا علم غصب ندانستن یا فراموشی نماز کند  
در لباس غصب صحیح است یا نه ج صحیح است بلی اگر در عرف کراهت داشته باشد یا  
است پس یا لباس مصلی از چه جنس باید باشد ج جایز است از جمیع بناها

ترتیب  
احکام  
لباس مصلی

# در لباس مصلی است

۶۷

پنبه و گان و غیر آن و همچنین از پوست حیوان ما کول اللحم یا نه ج هر چند  
دباغی نشده باشد و همچنین جایز است بودن رخت نماز گذار زینم و کون و کون  
حیوان ما کول اللحم هر چند تکمیل نشده باشد و باز مرده کیده باشد و بوقدر  
کندن واجب است متن موضعیکه رسیده است بدن مرده یا در طوبس کون  
تاس مصلی حرم محض باشد چه صورت دارد ج از روی مصلحت و مصلحت نماز  
اگر چه سائر عورت نماند مثل بدن در رخت و غیره پس در صورتی که در رخت  
زنان مباح و جایز است چه در نماز و چه در غیره و در صورتی که در رخت  
هر چند مخرج ده پلک باشد بلکه نماز امیکه مضحک نشود و در صورتی که در رخت  
جایز است برای مردن نرس ما هون که همیشه در لباس در رخت  
مشرع بلیع و شرع هستند و همیشه علماء و ارباب دینت و اهل دیار مرده مسافر  
و در این زمان بعضی شهر در میان ندخه بدین حد که در رخت مصلی  
غیر ما کول اللحم در رخت هون مبرور و بعضی علماء بر تهنید در رخت  
اجتناب لازم است یا نه ج لازم نیست اگر یقین داشته باشد یا نه ج اجتناب  
ما کول اللحم در رخت نیست اما محل تأمل است بحکم غیر نماز پس جایز است  
مصلی طلا ناف باشد یا نه ج از برای مردان جایز نیست بکنه نماز نا حلت است که چه  
سائر عورت هم نباشد و برای زنان مباح و جایز است پس انکس و طلا در رخت  
نمودن مرد چه صورت دارد ج حرام است ولی حرام نیست همراهِ داشتن طلا در رخت  
چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار پس محل تخمین یا منجر مثل دستمال یا کبک در رخت  
چه صورت دارد ج احوط اجتناب است چه سکه سائر عورت باشد و تخمین یا منجر  
باشد بر سیمچید و در جیب یا بغل گذارند یا بدن نماز جایز است یا نه ج اجتناب  
س هرگاه در لباس تخمین پوشیده اند در رخت نماز تکلیف چیست ج

در رخت  
نماز  
اجتناب  
است  
در رخت  
نماز  
اجتناب  
است



# در اذان اقامت

۶۸

اگر ناظر محرمی حاضر باشد یا همان لباس نماز کند و اگر ممکن است تطهیر و ناظر محرم هم بشود  
تطهیر لباس نماید و نماز را بخواند پس اگر در بیرون لباس غصیه لباس ندارد و ناظر محرم  
حاضر نباشد در این لباس جایز است نماز کردن یا نزع جایز نیست بلکه باید برهنه  
نماز کند پس اجزاء حرام گوش مثل موی گربه و غیره در نماز حملش جایز است یا  
ج قوی عدم جواز صلوٰه و بطلانست پس اجزاء انسان مثل موی پادندان  
همراه مصلی باشد نمازش صحیح است یا نزع بلی صحیح است اگر چه از غیر باشد پس  
هرگاه نجاست در لباس باشد و فراموش کند بان لباس نماز کند نمازش صحیح است  
یا نزع صحیح نیست اغانه باید کرد و اگر وقت گذشته باشد قضا میکند پس  
اگر لباس نجس بود و مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش چه صورت داد  
ج صحیح است و اگر وقت باقی است بهتر اینست که اغاده کند و اگر وقت گذشته قضا  
را و نیست پس اذان و اقامه واجب است یا مستحب مستحب مؤکداست در نمازها  
بجایگزینی و متبرک و اگر استحباب اقامه اذان بیشتر است در سایر نمازها مشروع نیست  
یعنی گفتن حرام است فرقی نیست در فرائض بومیتهای این است که اذان باشد یا قضائی  
در سفر باشد یا در حضر و نماز جماعت یا فردی در حال صحت باشد یا مرض نماز کذا  
مرد باشد یا در بلی در اقامه و سفر و جماعت و حال صحت در باره مردان تا اگر استحباب  
بیشتر است پس کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید ج اذان چهار تکبیر است بلفظ  
الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت رسالت  
بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش ختی علی که دو تائی آن بلفظ ختی علی الصلوٰه و  
دو تائی آن بلفظ ختی علی الفلاح و دو تائی آن بلفظ ختی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند  
پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت بر ولايت حضرت باقر علیه السلام  
جز اذان نیست و لکن بقصد تری بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواند

در اذان و اقامه

# در مقارنات نماز است

۶۹

و اگر بقصد جزیئت بگوید حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در وقت اذان  
نیت و در آخر آن یک تهلیل نیست و زیاد باید کرد بعد از ختی علی خیر العمل و تقدیم  
الصلوٰه پس فصول اذان هجده فصل است فصول اقامه هفده فصل است پس هر یک  
مصلی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه صورت دهد ج کبیر  
رکوع رکعت اول منکر شد جایز است نماز را قطع کند و در رکوع دوم بگوید  
را از سر بگیرد و داخل در نماز شود و بجز قطع کردن پس هر یک که بگوید یا  
شد که نماز جماعت بگذارد بدد که امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت  
به هم خورده و یکی بقدر دو نفر یا از ترس در هر صف جماعتی باشد و اگر  
اذان و اقامه جایز است یا نزع جایز است پس معارضه با سایر نمازها  
مقارنات نماز بازده چیز است اول نیت و حقیقت آن و بی معنی است  
قصد و تعیین نمودن در آنچه متبرک باشد و قصد در بی معنی است  
قصد و وجود واجب است یا نزع واجب اداء در وقت قضا در غیر وقت  
در حضر و قصد و سفر و غیر جماعت و در نیت و وقت نیت اذان است یا  
میشود یا نیک در حین شروع تکبیر الا حرام یا نیت باشد و معتبر است متبرک است  
و انا یا خیر نماز و واجب نیت در جمیع نمازهای واجب و شرط است در همه نمازها  
در مقام است واجب است یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
در حال تکبیر الا حرام و قیام متصل بر رکوع و آن آخر جزا و قیام است که اذان بر رکوع  
میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر است باشد و اما در حال  
تکبیر الا حرام و قیام متصل بر رکوع نیز مکن است هرگز مکن جزیئت که در آن  
باطل کند نماز را هر چند هو باشد پس قیام یعنی هیچ معنی ایشان بر نیت و  
در حال اختیار و باید یا هارا از یکدیگر بگویند و در ذکر که هر دو در وقت

و اگر



و همچنین باید استقرا داشته باشد در حال قیام مس اگر عاجز شد از ایستادن  
چکدج اگر ممکن است تکبیر کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن  
عاجز شد تکبیر کند و اگر از آن هم عاجز شد بخوابد بدست راست و دو قبله اگر از آن هم  
عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آن هم عاجز شد بخوابد بر پشت و پاها را دو قبله  
باشد و اگر احوالش بر شد بکمر مذکور بر گردد و اگر کوتاهی کند نمازش باطل است  
سیم تکبیر الاخر امر بدانکه واجبست تکبیر الاخر امر و ان رکن نماز است باطل  
نشد نماز بجز این خواه بر وجه عمل باشد یا سهوا یا جهل و معتبر است در این آنچه  
معتبر است در نماز بجز بادی قصد افشاح بان پس اگر شروع بتکبیر کند و نمازش  
داخل رکوع شود و یا مو یا غبار و یا باد بین بر خاستن بگوید نماز او باطل است  
و واجبست تلفظ کردن بتکبیر الاخر بلفظ الله اکبر بدو هزئه قطع چه بجهر  
گوید چه باخفات مس هرگاه تکبیر گفت و شک نمود که تکبیر الاخر امر است  
یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع چه باید کرد ج در چنین صورت باید  
تکبیر الاخر امر قرائت دهد مس هرگاه تکبیر گفت شک میکند که این تکبیر پیش از  
رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع چه باید کرد ج بنا بر این تکبیر پیش از رکوع که در جهل  
قراشت و واجبست در رکعت اول و دوم از فرائض خواندن فاتحه الکتاب و یکسوره  
تمام پس از آن جایز است کفایت کردن بخواندن چهار مض و تعجیل بجهت امر مهمی و جایز  
است اسقاط سوره یا شاکر و قاف و شریف و سایرین دو از مقامات ضرورت هرگاه  
عذر مقدّم باشد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر این که اگر کفایتان نماید  
اعاده سوره را نماید و الا صحیح است اگر بگوید بعد قصد امثال مس حمد  
رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجبست و جزء است در هر نمازها چه  
در نماز واجب چه در نماز سنت و جز ثبوت آن در حال الثاقب مس اگر حمد

در رکعت اول و دوم از فرائض خواندن فاتحه الکتاب و یکسوره تمام پس از آن جایز است کفایت کردن بخواندن چهار مض و تعجیل بجهت امر مهمی و جایز است اسقاط سوره یا شاکر و قاف و شریف و سایرین دو از مقامات ضرورت هرگاه عذر مقدّم باشد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر این که اگر کفایتان نماید اعاده سوره را نماید و الا صحیح است اگر بگوید بعد قصد امثال مس حمد رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجبست و جزء است در هر نمازها چه در نماز واجب چه در نماز سنت و جز ثبوت آن در حال الثاقب مس اگر حمد

فراموش کرد نماز باطل است یا نه ج باطل نمیشود و لکن اگر هنوز داخل رکوع نشده باشد  
ابد خواه پیش از سوره باشد یا بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از آن  
کند و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطر این امر عاده عدد را بخت و اگر بعد از  
سوره باشد و سجده سهو بجهت زیادتی سوره بخوابد و حساب او که بعد از رکوع  
باشد و سجده سهو بجهت فراموشی حمد مس گوشه کند و چون حمد سوره  
بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت در ج در صورتی که در هرگاه  
هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از رکوع در سوره حمد که در ج است  
در این شک نیست بلکه گوشه در هر حال در هر صورت در هر حال  
اعتباری ندارد مس ایا واجبست در غایت در هر حال در هر حال  
بلی واجبست در غایت خارج در غایت حرکت عزیمت در هر حال در هر حال  
و بعضی مراعات مذکور که متصل باشد و حجتی در هر حال در هر حال  
بر وجوب مطلق نیست لی اختیار مذکور و جبر در هر حال در هر حال  
اثبات و کلمات در هر حال و موالات مابین آنها واجبست مس با خبر است در  
حرکت و وصل بیکون یا نه ج در وقت حرکت و وصل بیکون حاصر است و در  
ثوب و ثواب اگر معروف بر ملون برسد غامض واجبست یا نه ج حسب خبر  
آن ترک نشود مس در رکعت سیم و چهارم بخواند و خواندن حمد و تسبیح از بعد از آن  
ج بلی مختار است افضل تسبیح اربع خواندن است چه از برای امام و چه برای مأمو و چه  
منع دس تسبیح اربع بگوئید خواندن کافی است یا نه ج احوط سه مرتبه خواندن است  
مکرر در مقام ضرورت مثل ضیق وقت مس چهار سوره عزیمت را در نماز خواندن مختار  
است یا نه ج جایز نیست بلکه حرام است مس ایا در قرائت چهار اخفات واجبست  
ج بلی واجبست از برای مردان در نماز صبح و در رکعت اول و دوم نماز صبح و در

در رکعت اول و دوم از فرائض خواندن فاتحه الکتاب و یکسوره تمام پس از آن جایز است کفایت کردن بخواندن چهار مض و تعجیل بجهت امر مهمی و جایز است اسقاط سوره یا شاکر و قاف و شریف و سایرین دو از مقامات ضرورت هرگاه عذر مقدّم باشد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر این که اگر کفایتان نماید اعاده سوره را نماید و الا صحیح است اگر بگوید بعد قصد امثال مس حمد رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجبست و جزء است در هر نمازها چه در نماز واجب چه در نماز سنت و جز ثبوت آن در حال الثاقب مس اگر حمد



بهر کون در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن از برای زان تحیر است و نماز  
 هر دو جهت اخفات است و این در وقتی است که ناعمر صغیر و الاطفال  
 اخفات بجز رکوع است و واجبست در هر رکعت از فرائض یومیه بر هر کوع و ان رکع  
 و زان کردن که نمودن آن بعد با سهوا یا اصل میشود نماز مکمل است که زیادتی  
 بخوبی بخود امد بطل آن نیست و لازمست خم شدن در نماز بخوبی معارف تا  
 بعد بیک هرگاه در شهادت موافق حال او باشد برسد بر نوها و او را حور رسد کف  
 دست و اسس هرگاه که رکوع را فراموش کرد و رفت سجده پیشانی بر زمین  
 رسد که شد چه کند سجده برگردد و قیام و برود بر رکوع و ذکر رکوع را بگوید و احتیاطا  
 عاده نماز نماید **مس** هرگاه بقصد رکوع خم شد فراموش کرد رکوع را و رفت  
 سجده پیشانی بر زمین بیاوردش افتاد تکلیف چیست **ج** مختار برگردد یا بعد  
 رکوع و رکوع بخوابد و در نماز است شود برود سجود و نماز تمام کند و بعد از آن عاده  
 عاده نماز نماید که اصل رکوع را فراموش نموده باشد و اگر فراموش نموده طمأنینه و  
 ذکر را قیام بعد از رکوع را بخوابد و در رکوع واجبست تا برج بلی واجبست  
**مس** اگر در رکوع چیست **ج** اگر در رکوع بجز است بجز تیره گفتن ذکر کبریا که آن سجده  
 ربه العظیم و سجده است یا ذکر صغیر **مس** ربه سبحان الله و در حال وضو و کفایت  
 میکند بجز تیره و مستحبست که طاق بخوابد از آنکه عبارت از سه مرتبه یا هفت مرتبه باشد  
 شمر سجود است و آن واجبست در هر رکعت از نماز واجبست و سجده و اگر نود شود  
 سجده در بیک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعد باشد یا سهوا باشد یا جهل  
 باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند عمد یا سهوا و کم کردن یک سجده یا زیاد کردن  
 آن بطل نیست بنا بر این مگر آنکه از روی عمد باشد **مس** سجود بجز تحقق میشود **ج** تحقق  
 سجده بجز شدن و گذاشتن پیشانی بر زمین بیکه عرفا سجده گفته شود و کفایت میکند

مقدار در هر از پیشانی بمایع التمجید علیه **مس** حد پیشانی چه مقدار است **ج**  
 حسب طول از اذن در سنگاه موی سر است از دماغ و روه و عصب عریض  
 جبین است **مس** آن جزو نماز است که در سجده معتبرست چند چیز است **ج** هفت چیز  
 است اول گذاشتن شکم در سهوا و نوها و دو بکشتن بزرگ از پاها از هر یک طول  
 قدمیان منتهی میشود علی الاصول ماکد سن بسف بزرگ و حد است که  
 این هفت موضع عمل باطل نیست و بجز این هفت موضع نیست و در هر رکوع  
**مس** هرگاه عاجز شد رکعتی که در سجده سهوا یا سهوا در سجده سهوا  
 بدل از شکم قرار دهد و غیره **ج** اگر در سجده سهوا یا سهوا در سجده سهوا  
 الا قرب فالاقرب در هر رکوع سه سجده کند رکوع کرد و سجده کند  
 که بجای العظیم لا علی یگوید **مس** ربه لا اهل و نهان که در رکوع  
 تسبیح کبری نماید و اگر تسبیح صغری در سجده سهوا یا سهوا در سجده سهوا  
 تسبیحها نیست و از هر کون قدر رکوع جب جبهه زمین و هفت سجده کند  
 زمین و شبران قبل از شروع بدو رکعت از رکعت پنجم بر زمین و سجده و  
 نشستن بر حالت اعتدال و اطمینان چنانچه در سرودش رکوع ذکر کند  
 آنکه خم شود از برای سجود تا بعد بیکه محل پیشانی مشاء عمل یسار شود **مس** در  
 سجده است و بلند تا چه حد صورت دارد **ج** بقدر بلند است اگر چهار انگشت مضمو باشد  
 نیست **مس** اگر کبریا عاجز شود از سجده کردن چگونه باید خم شود بقدر بیکه بگوید  
 محل سجود را بلند میکند بقدر بیکه نتواند در دست زان سجده نماید و اگر هیچ قسم  
 خم شود بجا آن دست اشاره نماید و اگر نتواند بی اشاره کند بدو چشم اشاره نماید  
 و اگر آن هم نتواند بی چشم اشاره نماید و واجبست بر داشتن چیزی را که بر آن سجده کند  
**مس** بر چند چیز سجده میتوان کرد **ج** چیزی که مایع التمجید علیه میباشد زمین















# در مبطلات نماز است

۸۰

شود بان از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است بانرج بلی صحیح است هر چند بمبادن  
باشد با عدل تجاوز از مقدار دیگر جایز است در حال اختیار علی الاحوط چهار  
تکلم کردن است عمد هر چند بدو حرف ممله باشد و اما سهواً مبطل نیست  
هر چند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون  
رفته است مس در نماز تنجیح کردن یا تنجیح کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن بخو  
اینها چه صورت دارد ج عیب ندارد و آنکه ذکر شد در تکلم بکلام دمی بین بود اما  
قرآن و دعا و مساجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن آنها ضرر ندارد مگر آنکه  
روح محرم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلم یا آنکه ایه سجده تلاوت نماید  
و احوط ترک دو سوره خواندن است اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی ایستاد  
کند بقصد تحیت تکلیفان مصلی چیست جایز است از برای مصلی بدان  
واجبت اگر چه سلام بغیر از صیغه قرآنی باشد پس اگر نکرده جواب سلام  
از چه صورت دارد ج نماز صحیح است اگر با بقا محمل جواب مشغول بدو کربا قرآن  
نکرده باشد مثلاً و الا عمل باطل است و هر تقدیر برگاه کار است و واجب است آنکه  
جواب مثل صیغه سلام باشد هر چند بغیر صیغه قرآنی که سلام علیکم است  
باشد بهتر از اغاه مثلین در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که  
عبارت از سلام علیک و السلام علیک و السلام علیکم و السلام علیکم است بخیم  
فهمیده کردن است اگر چه از دو اختیار باشد علی الاحوط و آن خنده است که  
بر او از مد و ترجیع باشد و اجزاء احکام بطلان بر مطلق او از است و تبیه  
که از البخده گویند مبطل نیست اگر چه عمل باشد شمر کردن یا از است محتمل  
امرد نبوی خواه از جهت فوتان باشد یا از جهت طلبان آن هرگاه سهواً باشد  
فساد نمیکرد پس در گوشتن یا از چه مفرمان است احتیاط لازم آید آن

در مبطلات نماز است

# در مبطلات نماز است

۸۱

و گوشتن بر امر لغزش که چه با و از باشد مبطل نیست کسی که با اختیار نمود در  
گوشتن در امر نبوی عمل را باطل است علی الاحوط هفت مرتبه که با تبیل است که  
صورت نماز را بر هم راند و عسر خوردن و تلبیس است که با تبیل شده مرد  
بودن چیزی که در نماز است عسر خوردن و تلبیس است که با تبیل شده مرد  
نماز را بر هم راند و عسر خوردن و تلبیس است که با تبیل شده مرد  
داخل شود و باید میان محل نماز و مکان دیگر در وقت نماز  
و اتیان بمنافات دیگر هم نماید که گفتن میان جدار و دیوار  
با اختیار پس در حال بیرون و ضرر صریح در وقت نماز  
و گفتن یا سر رکعتی یا در وقت نماز از برای نماز که با تبیل شده مرد  
کردن جزئی یا کم کردن جزئی در نماز است و سوال شد که اگر در وقت  
جواب بر سر قسم است اگر صاحب نماز را بیست یا بیست و یک بار  
نمود و قسم دو در هر صورت بعد از آنکه در وقت نماز باطل است و قسم صحیح  
باشد بطیکه در میشود پس از آنکه اعتبار ندارد در دعای سج و سج  
نوع میباشد از آنکه بعد از سلام است یعنی که سلام نماز صحیح را برساند  
میکند که آیا بگو گفت کرده یا ندیده گفت کرده اما اعتبار بجهت یکی یکم و نماز صحیح  
است همچنین در سایر نمازها و عدا اعتبار بشک بعد از فراغ آن ندارد در صورتیکه  
طرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل است مثلاً اینکه بعد از  
فراغ از نماز صحیح شک کند که نماز بگو گفت باشد یا نه و گفت در این سؤالی که  
باطل است و واجب است که از اغاده نماید در وقت شک بعد از وقت سجده نماز  
ظهر یا عصر که شمر داخل بوقت مغرب شده شک میکند که با نماز هر و عشر کرده  
بانرا اعتبار بشک نیست و قلم بدیده که نماز اگر کرده است بشک بعد از محل مثل آنکه

در مبطلات نماز است



# در مبطلات نماز است

۸۰

نشود بان از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نرج بلی صحیح است هر چند بمبادن  
باشد یا بعد تجاوز از مقدار دیگر جایز است در حال اختیار علی الاحوط چهار  
تکلم کردن است عدا هر چند بدو حرف ممل باشد و اما سهواً یا بی مبطل نیست  
هر چند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون  
رفته است مس و نماز تنگی کردن یا تنگی کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن بخو  
ابنها چه صورت دارد صحیح نیست و آنکه ذکر شد در تکلم بکلام مذمتی بود آه  
قرآن و دعا و ساجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن آنها ضرر ندارد مگر آنکه  
بر وجه محقر باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلم یا آنکه ایه سجد تلاوت نماید  
و احوط ترک دو سوره خواندن است مس اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلا  
کند بقصد تحنن تکلیفان مصلی چنین ج جایز است زیرا برای مصلی بدان  
و اجبت اگر چه سلام بغیر از صیغه قرآنی باشد مس اگر نکر کند جواب سلام  
یا چه صورتی دارد صحیح است اگر با قیام محل جواب مشغول بدین کار باشد  
نشده باشد مثلاً و الا عمل باطل است و هر تقدیر گناه کار است و واجبت آنکه  
جواب مثل صیغه سلام باشد هر چند بغیر صیغه قرآنی که سلام علیکم است و  
باشد بهتر مراغه مثلین در تعریف تنکیر و افراد و جمع است در صیغه اربعه که  
عبادت سلام علیک السلام علیک و السلام علیکم و السلام علیکم است پنج  
تمتیه کردن است اگر چه زکوایه یا خبر نباشد علی الاحوط و آن خدا بپسند  
بر و از و مد و ترجیع باشد و احوط اجرا احکام مبطلان بر مطلق او از است و تبی  
که از لب خنده گویند مبطل نیست اگر چه عدا باشد ششم در بستن یا و از است بجهت  
امرد نبوی خواه از جهت فوتان باشد یا از جهت طلبان آن گناه گناه سهواً باشد و  
فساد تنکیر در بستن یا و از جهت مغیر باشد صحیح احتیاط از را عاده آن

در مبطلات نماز است

# در مبطلات نماز است

۸۱

و در بستن بر امر اخوت اگر چه با و از باشد مبطل نیست کسی که با اختیار شود در  
در بستن بر امر نبوی عدا یا اهل است علی الاحوط هفتاد و یک یا نایل است که  
صورت نماز را بر هم راند هفتم خوردن یا شامیدن یا سکر یا ناله یا ناله  
بودن چیزی که در دهان است صریح ندارد و مستحب است آنرا حکماً ترک نمود و  
نماز نیز برای کسی که سکر شده و قصد نموده هم کرده باشد و بر سکر و سکر  
داخل شود و نباید میان محل نماز که رود و سکر و سکر و سکر و سکر و سکر  
و اتیان بمنافیات دیگر هم نمیداند آنکه گفتن میسر شود و سکر و سکر  
با اختیار پس در حال سکر و سکر و سکر و سکر و سکر و سکر و سکر و سکر  
و گفتن یا سکر و گفتن یا در دو رکعت یا در دو رکعت یا در دو رکعت یا در دو رکعت  
کردن جزئی یا کم کردن جزئی در دو رکعت یا در دو رکعت یا در دو رکعت یا در دو رکعت  
جواب بر سر قسم است اگر ثابت و زان باشد یعنی که اعتقاد بر این است  
نمود و قسم دو در هر صورت بعد از فکر که در سکر و سکر و سکر و سکر و سکر و سکر  
باشد اطمینان در میشود پس آن تکلیف است اعتبار ندارد در صیغه اسبج و سج  
نوع میباشد اول شک بعد از سلام است یا نیت که سلام نماز صحیح را یا است  
میکند که آیا بگو گفت کرده ام یا ندان گفت کرده ام اعتباری شکی ندارد و نماز صحیح  
است و همچنین در سایر نمازها و عدا اعتبار نیست بعد از فراغ از نماز در صورتی که  
طرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل است مثل اینکه بعد از  
فراغ از نماز صحیح شک کند که آن نماز بگو گفت باشد یا سکر و سکر و سکر و سکر و سکر  
باطل است و واجبت که از انقاده نماید در وقت شک جایز و وقت بی وقت نماز  
ظهر یا عصر که در داخل بوقت مغرب شده شک میکند که آیا نماز صحیح و عصر کرده  
یا نه اعتبار در شک نیست و قبل بدیده که نماز اگر چه امر است شک بعد از محل مثل آنکه

در مبطلات نماز است

در مبطلات نماز است















در سهوی یا نسی

در فوات مقدّم باشد و اقویّ تحریر است و اقویّ عدد و جوّ تعیین است با سجده  
 در وقت تنان سجده سهوی کیفیت دو سجده سهوی یا بیان نماید که کیفیت دو  
 سجده سهوی است که نیت کند و سجده میکنم برای آنچه بعل آورده ام و یا بدو  
 در نماز بان نحو بگوید واقع شده است قریب الی الله و احوال که قصد و جوّ از یاد نماید  
 آنچه ذکر کند و برود و سجود و احوال تعیین ذکر است در آن اینست بسم الله و یا  
 السلام علیک یا ابا عبد الله و بر کانه و سر بردارد و بنشیند باز برود و سجده  
 و صیغه مذکور را بخواند و بعد از سر برداشتن از سجده دوم تشهد را تمام بخواند  
 مثل تشهد نماز و یک سلام دهد مثل السلام علیکم ورحمة الله و بر کانه و احوال بخواند  
 بجز را بد بر شهادت بر و حدّ نیت بر رسالت است بقصد قریه مطلقه پس اگر  
 کسی بعد از نماز فراموش کرد سجده سهوی را تکلیفش چیست هر وقت بخاطرش آمد  
 بخواند و اگر در بین نماز یادش آمد بعد از نماز اتیان بان نماید و اگر وضو نداده  
 باشد حیاط وضو بگیرد و وقت تنان سجده سهوی نماید پس اگر کسی شکات  
 سهویات و ظنّات و منافات و سجده سهوی را نداند و هیچکدام در نمازش اتفاق  
 نیفتد نمازش چه صور دارد صحیح است نمازش اگر تحصیل آنها واجب ذکر کرد  
 کند نماز فاسد است نمازها بیکبار مکلفین قضا شده چه عمد و چه سهوا و چه  
 معذرا شرایط و احکام از بیان نماید که واجب است اتیان بقضائهما نمازها و آنچه  
 غیر از نماز جمعه نماز عیدین از کسانی که اتیان در وقت نموده باشند و واجب نیست  
 قضا از آنچه واقع شده باشد و یا بام محالفت از حق بر کسانی که از اهل قبله باشند چند  
 محکوم بکفر باشند مثل غالی بان باشند و آنچه فوت شده باشد از نماز در لحاظ نیست  
 باد بوانگی یا بیروشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد و اگر  
 در تمام وقت نباشد بلکه در باید مقدار نماز در وقت چه در اول چه در آخر

در نماز قضا است

واجب است قضا آن نیز و اگر مقدار بگوید تحصیل شرائطی را که فائداست بیکه  
 طهارت بتهمله علی الاحوط از آخر وقت در باید بدو و اگر از اعداد واجب  
 نماز اداء و اگر بگوید قضا آن واجب است در نماز قضا نیز واجب است  
 جلی ترتیب واجب است در قضا بنحوی که فوت شده اسان نمازها که بدو  
 را و اگر نداند واجب نیست ترتیب اگر موجب عسر و حرج باشد من غیر قضا  
 نماز و معتبر غایت ترتیب لازم است یا مرجع لازم نیست پس هر چه در قضا  
 کوف پیش از خفتن که هر کوف بعد واقع شده باشد که هر چه در قضا  
 آن بر بوم معتبر هر چند بوم معتبر نباشد باشد پس هر که نماز در وقت و بوم  
 شود و نداند که مرتب بوده چکد ج باید بکند و ظهر و عصر و دو و سه و چهار  
 یا مغرب میان دو ظهر نماید و کفای میکند در حصول ترتیب اینست هر که بگوید  
 هر که بکسب باشد چون ظهر یا غریب پس نیت کند اول ظهر بیکبار و فوت شده بعد  
 دو و ظهر و هنگامی که بیکبار نماز قضا در اداء دارد اول و دوم سهوا بیکبار  
 یا مرجع مختار است هر که هر که بخواند در اول بکند و بجز مقتداش نص  
 بر اداء است خصوص هر که بیک نماز قضا شده یا مطلق نماز او و چه یکی باشد  
 چه بیشتر پس اگر کسی در سفر نمازش فوت شد در حضر بخواند و قضا او را  
 کند و همچنین بعکس آن باید نماز قصر را قصر بخواند تمام را تمام یا مرجع بل غلبه  
 در قصر و تمام در اداء نمودن آن حال فوت است یعنی اگر در حضر نمازش فوت  
 شده تمام کند قضا از هر چند در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت حاضر نباشد  
 در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در آخر وقت حاضر اعتبار  
 بحال فوت نماز است هر که مرد قضا نماز را از اجبر شود قراش چه در  
 مجبور بخواند یا اخفات ج مجبور بخواند اگر چند نفس استیجار نماید از برای

در قضا  
 اگر در وقت  
 نماز باشد  
 یا بعد از آن  
 یا در وقت  
 غیر آن



در نماز جماعت

قضا نمودن نماز بکس شخص یعنی از برای میت و احد واجبست مراغه ترتیبیانه  
 ج بلی واجبست کوفی میت یا وصی ان یا متبع جاهل بترتیب فوت شده  
 از میت باشد در چنین حالی رعایت ترتیب ساقطه بشود اگر نداند که خود میت  
 عالم بترتیب بوده و متا اگر داند که میت عالم بترتیب بوده است پس در این هنگام  
 وجوب ملاحظه ترتیب قوت دارد خصوص هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و در  
 خبر از صورت و صلوة تعیین نکرده باشد پس نماز جماعت مستحبست یا واجب ج  
 مستحب مؤکد است در جمیع فرائض خصوص در نماز یومیه خصوص هرگاه اداء باشد  
 خصوص در صبح و مغرب و عشاء خصوص از برای کسیکه در مسجد باشد بلکه در خوشی  
 که ازین مسجد را میشوند پس فضیلت نماز جماعت را بیان فرماید ج  
 بدانکه فضیلت جماعت بر فردی بیست و چهار درجه است یا بیست و پنج درجه یا  
 بیست و هفت درجه یا بیست و نه درجه هر یک از این بیست و چهار رکعت محسوبست  
 که هر یک نماز آن محبوبتر است بسوی خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز  
 جماعت افضل است از نماز منفرد در مسجد کوفه یا و جوانکان محسوبست و هزار رکعت  
 است پس موافق این بیان نماز جماعت افضل از هزار نماز است بلکه در روایتی شده  
 که آن بدو هزار نماز محسوبست روایتی شده که نماز در پیش سر عالم برابر هزار نماز  
 است لهذا اگر در آن مضاعف خواهد شد و به هزار میرسد و اگر واقع در مسجد جماعت  
 شود مضاعف میشود بر حسب تفاوت نماز در مسجد غیر آن و آن عبارتست از صد  
 درجه پس مجموع در جماعت صد هزار مرتبه خواهد شد و اینها همه با اتحاد مأموران  
 و اگر متعدد شود مضاعف میشود در هر یک بمقدار مجموع در سابقان بدو درجه  
 و همانکه عدد امتحان یاد برده شد اگر اسماعیلا کاغذ شود و در خان قلم گردد در آن  
 مرکب شوند و آنرا و جن و ملائکه نویسند باشند نتوانند ثواب بکس رکعت از آنرا

در نماز جماعت  
 جماعت  
 نماز

در نماز جماعت

بنویسند یا جمیع آنچه ذکر شد بدانکه از وجب نیست مگر در جمیع عیدین یا شریع  
 آن که محل آن ذکر میشود و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد و مقصر باشد  
 در صحیح نمودن آن پس اگر ممکن باشد از ذکر صحیح نمودن حمد و سوره در وقت مجزوت  
 از فردی بطریق صحیح یا جماعت کفایت بشود و اگر در وقت ممکن نبود و صحیح بود  
 بجهت تنگی وقت مانند آن معین است بر او و خاصه شد بر جماعت اگر ممکن نباشد صحیح  
 و وجه واجب نیست بر او جماعت تنگی و خاصه شد بر جماعت مستحبست  
 در توافل حتی در نماز روز عید غدیر یا بر قوی و حیوانی مسروق است و مستحبست  
 و باکی نیست بجماعت که در آن با جمعی که مستحبست یا واجبست مستحبست  
 فریضه از غیر که تیان بخیر ترع نباشد و همچنین فریضه که بخیر است و در روز  
 استحباب است مسافر بفریضه یا صوم یا فریضه یا بقضا انداختن یا سبب حج  
 بلی جایز است و همچنین است اختلاف در وجوب استحباب انداختن کسیکه فرائض  
 یومیه بخیر میآورد بکسیکه فریضه صوم میکند و همچنین بکسی که در مسکن  
 و جایز است اقتداء کسیکه صلوٰه پات میکند بکسیکه صلوٰه پات میکند و همچنین  
 در جنازه و عید بلی نماز گذاردن در هر یک از این سه نماز اقتداء بکسی که در نماز دیگری  
 کند همچنانکه اقتداء نمیکند یومیه گذاردن صواف گذاردن و همچنین در عکس جایز نیست  
 بلکه احوط آنستکه نماز عید گذاردن اقتداء بکسی که از نماز استقامت گذاردن نماید و همچنین در عکس  
 این صورت اگر چه در نماز موافق در نظر باشد و احتیاط در ترک جماعت در نماز  
 احتیاط اگر چه نماز احتیاط باشد و همچنین احوط آنست در ناظر مذوره  
 پس عید بکس جماعت بان معتقد میشود چند نفر است و دو نفر است که یکی مأمور  
 یکی مأمور چه مرد و چه زن باشد چه مأمور زن باشد یا صبیغ یا غایب  
 لکن احوط و اولی اقتداء نکردن بطفل است اگر مأمور بر کوع رفت و شک نمود

در نماز جماعت  
 جماعت  
 نماز



اینکه در نماز آمده ام یا نه حکم چیست در این صورت حکم نماید بدو نکرده  
اما مثل کسیکه یقین بداند که ادا کرده و نماز او باطل است پس هرگاه یقین دارد  
که در رکوع با ما ملحق نمیشود اقامت کردن جایز است باینج جایز نیست بلکه نظر  
امام بشود تا در رکعت دیگر اقامت کند پس اگر ما مومنی بترسد که اگر ملحق بصف  
شود امام از رکوع سر میبرد پس چنانچه در این حال در این مکان که ایستاده  
اقامت کند و تکبیره الاخره بگوید و برود بر رکوع بشرط آنکه مانع از اقامت در آن  
مکان نباشد مثل در و حائل و بلندی جای امام و در حال رکوع یا بعد از  
رکوع ملحق شود بصف و احوط اینست که گام را بر ندارد بلکه پاها را نیز زمین  
بکشد هر چند لازم نیست لکن احوط آنست که در حال ذکر حرکت نکند پس از اینجا  
که نماز جماعت معتبر است بیان فرمائید چنانچه در امام جماعت شرط است بالغ  
بودن و عقل داشتن و ساله بودن از جدام و برص و حد شرعی بعد از توبه بشرط  
دانستن احوط و اقوی اینست که شرط نیست بلی اقامت کردن بکسیکه از اینها ساله باشد  
احوط است همچنین شرط است که امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکور بود  
اگر در میان مومنین با جمیع ملکی باشد و همچنین شرط است که امام که نشسته باشد  
هرگاه مومنین ایستاده باشند و نیز شرط است که نبوده باشد در میان امام و  
ما مومنی که مانع باشد یا امام را مگر آنکه مامورین باشد و امام مرد و  
همچنین شرط است که نبوده باشد مامور و در امام و با از صفی که پیش روای  
باشد آنقدر که از او جدا نمیشود و در نبودن ما مومنین است از امام پیش از بلند  
گام و هرگاه بیک نفر یا چند نفر پیش باشد یا قلیل یا بیشتر و در چنانچه هرگاه  
در صف آخر یا صف بیست و میان هر یک از اهل آن باشد وضو ندارد اما در صفهای  
اخر تر است هر چند ظاهر آنست که وضو ندارد اما میگرداند بر قدر معتبر نباشد

و همچنین

و همچنین شرط است که جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن مومنین  
نباشد بقدر معتد به اگر زمین سرازیر نباشد و اگر سرازیر باشد صریح در هر  
آنکه بسیار سرازیر باشد مگر آنکه امام یا مومنین مأمور در حال ایستادن باشند و در  
همچنین شرط است که بود را امام و اینکه ما مومنین قصد اقامت نمائیم و یقین نمائیم  
پس اگر ما مومنین قصد اقامت امام را بکنیم و بعد معصوم کسی را مامور بکنیم و در  
چهر صورت در سجده نماز و داخل است که چهره غافل باشد و سر را بر زمین  
اقامت با امام حاضر نماید و چنین نداند که شخصی است بعد از هر که در سجده  
دیگر بود حکم چیست چنانچه اگر در ایستادن قصد کند که در سجده و در  
عادل میدانند و چنانچه از ایستادن بعد معصوم کسی را مامور بکنیم و در  
اگر عمر و زاهم عادل در دو طرفه نماز امام را صریح باشد یا نه قصد کند  
و بالذات اقامت از ایستادن چنانچه امام حاضر است بعد معصوم کسی را مامور  
بوده است پس نماز باطل است اگر چهر عمر و زاهم عادل بداند پس چنانچه ایستادن  
ما مومنین با امام جایز است باینج پیش ایستادن جایز نیست و احوط با مومنین  
از امام در جمیع مساجدش پس واجبست متابعت کردن ما مومنین در رفت  
نماز باینج بلی واجبست باید پیش از امام هیچ فعلی را انجام ندهد و احوط مؤخر  
ما مومنین است در افعال از امام یا بنفشی که مقلان نباشد و اما در قوال تکبیر الاخر  
را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن احوط آنست  
در سلام و همچنین در تفسیر اقوال واجبست مسموعه پس اگر امام بعد از تکبیر الاخر  
تکبیر الاخره بگوید و ما مومنین با تکبیر الاخره اول داخل نماز شده باشد  
حکمش چیست در این صورت عدول بفرادی نمائیم پس اگر ما مومنین در رکوع  
رکوع یا سجود یا برود بر رکوع یا سجود پیش از امام بهر ابا خطا چه صورت در سجده







## در نماز مسافر است

۹۶

هرگاه بپنجاه روز خبر داد ما بکنه مسافت بحد سفر شرعیست و بپنجاه روز بکراهت  
داد برخلاف آن تکلیف چیست حج اقوی آنست که تمام میکند لکن احوط جمع است  
لازم نیست پیروی مسافت هرگاه مثل مزاج باشد اما غیر از چیزهای آنکه  
در حج نیست مثل خبر گرفتن و فحص بین مقتضای احتیاط مراعات آنست در شخص  
موضوع در آنکه مسافر نیست قصد مسافت داشته باشد مس هرگاه کعبه  
مقدار مسافت را به قصد رود مثل آنکه عقبه زد یا کوچه و مانند آن برود و  
در آنکه بقدر مسافت خواهد رفت یا نه آنکه برود در حال دیوانگی به قصد چه  
صورتی در حج در این صورت آنچه که رفتن است محسوب از مسافت نیست و باعث  
قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر  
باشد در برگشتن باید قصر کرد مس اگر کعبه بعد از آنکه به قصد رفتن در بین رفتن  
قصد هشت فرسخ کند چه باید کرد حج باید قصر کند خواه مسافر یا اصاله باشد نا  
بانتیج مثل غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هر چند بران راضی نباشند بلکه مجبور  
باشند بتمتع بکنه قصد مسافت را مستحب دارند تا منتهی شدن مسافت مس هرگاه  
ازاده برگشتن نماید پیش از رسیدن با آنچه که کفایت میکند در حصول مسافت یا منتهی  
شود در رفتن تکلیف چیست حج باید نماز را تمام نماید مس اگر کعبه بیرون رود  
بقصد مسافت بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار تقاضا و رفتن او موقوف  
بر رفتن ایشان باشد چنانکه حج اگر از حد ترخص نگذشته است باید تمام کند و اگر  
گذشته باشد چهار فرسخ یا زیاد احوط جمع است اگر قصد ماندن در روز دارد  
انجام نداشتن باشد و در صورتیکه بقدر چهار فرسخ نرفته باشد با علم بآمدن رفته  
پس قصر نماید و اگر کمتر از چهار فرسخ نرفته باشد و اطمینان بآمدن رفته نداشتن  
باشد تمام میکند چنانکه جمع نکند با قصد مسافت عز می ماندن در روز دارد

## در نماز مسافر است

۹۷

اشای مسافت و نه غرض شود او را این ازاده در بین راه اگر هر یک روزی  
دهد باید تمام کند نماز را و در حکم ازاده ماندن است در مسافت و وطن خود  
رسیدن مس هر از وطن چه مکان است حج وطن بر سر قدم است یکی در هر  
است که آن محل تولد انسان است و وطن ابا و جد او است و در آن شهر  
شش ماه در آنجا ماندن نه داشتن ملت یا بقدر مسافت مس که قصد عرص  
از آن نداشتن باشد و در وطن بخاوری است که روزی خود در آن شهر مانده  
و میانش قرار گرفتن در آنجا نیست و در آن شهر است و در آن شهر  
گویند و وطن فلان شخص است بجز چیز دیگر شرط نیست مس که در  
شرط است شش ماه در آنجا توقف نمودن در هر سال و در هر سال مسافر  
آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانوار و همراه او باشد مل بکند و جمع روز در هر  
بسیار از قبل اعراب بری و باره اریلات با آنکه سفر شعاع علی و سکر مامید  
شود با سم خاچه مثل مکاری و سازبان و همه کس و فاصد و کخی و تا حوض  
صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و مال خاص اگر مسافر  
صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت برود یا حج  
ج باید قصر کند اگر از شغل و عمل خود در آن سفر دست برد مسراسد و آید  
تمام نماید و واجب میشود تمام کردن در سفر بتم هرگاه قرار داده سفر را عمل خود  
و در سفر و تیم ترک نشود احتیاط بجمع میان قصر و تمام و گذر آنکه هرگاه صلوات کند  
بر آن قبل از سفر مطلقا مکاری یا جمال مثل آنکه رفت و آمد کند و زاد و منش  
بعد سفر کند و منقطع میشود حکم مذکور نمایند در روز در وطن و بقصد ماندن  
ده روز در غیر وطن ششم آنکه سفر او حواصا باشد مثل فلان نمودن از جهاد و غیره  
غلام و ترغابتان حواصا باشد مثل سفر برای ضرورت مسلم و مؤمنین در روز



مان ایشان و غایت ظالم در ظلم او و مضرت نیست معاصی که در سفر واقع میشود  
بر سه اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود و سفر بیکر مثلاً  
یا واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم و آنچه که در سفر پیش نمیشود باعث نماز  
نمودن نماز میشود یا نرج باعث نمیشود هرگاه کسی سفر کند از برای صید کردن  
طیور و لعب حکم در قصه و اتمام چیست اگر سفر برود از برای این مطلب نماز را  
تمام کند هفت روز و اگر در شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار و نشانه  
در آن شهر یا قریه را و معبر در صد مؤذن و چشم نظر کند و گوش شنود و بلند شود  
است چنانچه معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بپسندد  
یا به خور یا موش یا شنونده نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بود  
چیز بخورد و چیز بخورند و فرق نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن  
موضع رجعت بر گشتن جمع مایل قصر و اتمام است تا آخر کند نماز را تا وارد شود  
بهره معبر است شرط میز بود در بلد توطن و در بلد اقامه اشکال است از جهت  
میل و ترجیح از محل ترخص و هرگاه سفر معصیت باشد یا عقب صید طهوری  
باشد یا بدو قصد حرکت نموده باشد معبر موضع برگشتن است و واجب قصر  
جدا تحقق از خط گذشتن است اما مسافر در چند جا محلی است مابین قصر و اتمام  
ج در چهار موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضور رسول صلی الله علیه و آله و  
و یکی مسجد جامع کوفه و یکی خرابه سید الشهدا علیه السلام لکن افضل اتمام است احتیاط  
قصی است که حدیث خبر چه قدر است حدیث خبر در دست واضح نیست از احادیث  
که انکشاف عده یقین شود و ان عبارت از اطراف ضریح مقدس جناب سید الشهدا  
است مسافر بیکر در بلد به مثل حله یا بغداد در یک وقت و قصد اقامه کرده باشد  
چنانکه در روز واقع شده عیوب نیست بکران بکند یا نرج بلی میتواند وضو را قاتا

او نمیرساند مگر آنکه یک بلد گفته شود مثلاً جوه یا نسیه عجم و متاع صید کوفه  
بالتسبیر بخت شرف و بغد یا التسبیر بکافین و صهران مختص صید بخت بکافین  
در قصد اقامه فرزند دهد که در یک بلد اقامه نماید و قصد اقامه در مجموع و کومر  
کهاست نمیکند مسافر بعد از قصد اقامه یا در مسافر از حد و مختص مریض باشد  
باز گشت نمود محل اقامه و قصد اقامه جدا مگر حکم بپسندد یا نرج  
و اگر قصد اقامه جدا بده نماید را بر خان تمام معتق است مسافر در محلی خاص  
از آبادی قصد اقامه میتواند کند یا نرج بلی میتواند کند که قصد اقامه در میان  
خانه ها محلی ایشان صحیح نیست مگر آنکه با بستر یا بستر در میان  
هستند و تجارت بیکر کوچ نمیکند یا بیکر است که کوچ کند و در میان و حد  
نیت اقامه در آن ضرر ندارد مسافر هرگز در میان مسافر را باید و بکند  
چهار رکعتی یا تمام کرد بعد از این و گشت ممکن است مسافر از مسافر محل  
اتمام نماز معتق است و همیکه محل اقامه خارج شود مختص مسافر است  
میتواند در وطن از برای خود قرار دهد یا نرج بلی میتواند مسافر هرگاه مختص  
فراموش کرد سفر خود را و نماز تمام کرد چه صورت در نرج اگر وقت هست  
اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا دارد و مستحب و گدست برای کسی که  
نماز را قصر میکند آنکه بعد از هر فرضیه که از قصر نموده می دهد بگوید سبحان الله  
والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و هجرتی اینست که بنابر فیهما تعقیب قرار  
دهد مسافر اگر خوب نوزده چند چیز است ج شش جز است وقت بلوغ و  
عقل سیم مسافر نبودن بیعی بیکر در آن قصر یا چهار ساله از مردان بیکر  
مضار که برسد شخص بیب یا بر نفس محرم یا عرض محرم یا از نفس مسافر یا  
حفظان واجب باشد از مشقت شد بیکر سواد تحمل شد غایه و مثل اینها

مسافر هرگاه مختص مسافر است

مسافر هرگاه مختص مسافر است



سلامتی از بهوشی که غالب بر حواس شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرط است در صحت روزه چند چیز اول هر چه که شرط است در وجوب روزه مکر بلوغ که از طفل بمرحله دخیل باشد چه پس روزه صحیح است لکن واجب نیست در غیر ستمایمان و اسلام چهارم آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه کجایش بچاه و بکروزنداشته باشد در جای دیگر و مما متابع واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن روزی که روزه غیره از رمضان قصد نماید از آن محسوبست و نیز از ماه رمضان پنجم آنکه کسیکه روزه سنت میخواهد بگیرد قضاء از رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و بخواند در ذمه او نباشد و اگر استیحا باشد بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد ششم آن که از برای زن و غلام و کبیر در روزه مستحب خصوصاً از برای زن که رغابت احتیاط شدید در آنست و در ذمه او متبع اذن محض نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعاة احتیاط خوبست در آن و شرط است در صحت روزه مستحب از فرزندان عده ای پدر و مادر و بیکه اذن علی الاحوط اگر چه اقوی صحتست مطلقاً با علم تا آنکه ایشان هم غفلت از آنها با تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل میآورد و در جزای آن با شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه مادر مضایک هرگاه علی باشد ضرر نیست در آن تقلید پس اگر سهل انگاری کند و اخذ مسائل روزه نکند و ترک در روزه ناند و با اخذ نماید از کسیکه بنا بر اعتماد بان نماید مجرد امساک بنجوم مذکور کفایت در امثال روزی کند مگر امساک نماید از چیزها بلکه بدانجام الا که شامل ترول است و همچنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات علی اگر فاضل محض باشد و در واقع از آنچه باید امساک نمود

امساک نموده باشد و وجوب قضاء بر او معلوم نیست ششم نیز در واجب نمیشود روزه و نیز صحیح است بدون چیزی از شرائط غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه که آنچیز هست بر او از غسلهای شب روزه بجهت نماز بعمل میآورد و شش آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن بینه و بخور هر چند صحت روزه توقف بر غسل ندارد و اما آنچه موقوفست بر صحت روزه بر عمل ظاهر آنست که از غسلهای روز است و همچنین غسل است که سبیل را محوطه اگر پیش از فجر بعمل نیآورد و اگر پیش از فجر غسل کند که نیست در صحت روزه و غسل شب اینست که در خلعت در صحت روزه کند سبیل را در هر چند و مرده است و همچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر بخورد و نیز در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کرد پس ترک غسل در صورت روزه و صحت روزه نیست هر چند تا شب ترک شود بخلاف آنکه اگر زبری نماز کند و سوزنده و باطل است و شرط نیست پیش از آنکه غسل نماز صبح بر طلع فجر که در احوط تقدیم غسل است بر فجر و اعاده است بعد از فجر که چه قصد آن نماز است یا نه باشد و فرق نیست در شرط بودن غسل در نماز کبره متوسطه و اما وضو در استحباب تقلید شرط نیست پس روزه از مریض صحیح است با برح اگر مضطر باشد صحیح نیست و معتبر است در ضرر رسانیدن علم باطن بلکه احتمال مساوی کفایت میکند اگر چه در صورت احتمال جمع میان ضرر و قضا احوط است کافی است در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مقیدان باشد هر چند کافرا باشد پس از نماز روزه واجب است سفر صحیح است با برح صحیح نیست مگر روزه سه روز بدل دهد و همچون روز بدل بداند از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب با ثواب عدا مس روزه که نذر کرده باشد گرفتن از او در سفر و حضر هر دو با سفر صحیح است

در مسائل روزی است







آمد مگر جماع که باید ترک کرد از پیش از صبح و در حکم جماع است استسقاء و اخذ  
ان بر طرف شدن حرمه مشرق است از سمت دس گذشتن ان بنا بر اقوی و احوس  
در نیت روزه کفایت میکند قصد نمودن قره الی الله بانرج بلی کفایت میکند  
ولی باید تعیین ان نماید هرگاه معین نباشد قصد وجوب استحباً با مثل  
ان با اخطار ضرورت است بانرج ضرورت نیت در نیت قمار مضایق  
قره کردن به قصد وجوب تعیین کافی است بانرج بلی کافی است اگر بدانکه قمار  
رمضان است و اگر نداند و روزه بگیرد نیت غیر قمار مضایق بعد معلوم شود که  
ماه رمضان بوده پس اگر روزه از غیر نبوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد  
بود و الا محمل تأمل است لکن در استیجار بلکه نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است  
و همچنین کفارات و نذر مطلق و روزه مندوب محتاج است بتعیین و نیت  
نیت روزه چه زمان است و نیت در شبست هر چند در جزای اخر ان باشد  
و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی بر امانه مخصوص در  
زمان مخصوص یا او باشد و قصد منافی ان نداشته باشد اگر کسی نیت  
علا نیت را ناخالصی شود روزه و صبح است بانرج صبح نیت و قضا بر او  
واجب است نه کفاره پس هرگاه بعد از نیت روزه منافی آنرا بعمل آورد پیش  
از صبح نیت باطل میشود بانرج باطل نمیشود و تجدید نیت روزه ضرورت نیست  
هر چند ان فعل جماع باشد و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل  
رمضان و نذر معین در حال احتیاط اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که از  
روز اول قمار رمضان است یا ان روز روزه بگیرد معین نموده است یا فراموش  
نموده باشد نیت نیت باقیست تا نظیر و واجبست بر کسیکه علم هم  
رساند بوجوب روزه ان روز یا بخاطرش ابد بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت

بالمسائل  
مفتر  
و ان  
و ان  
و ان

کند و اگر نذر روزه او باطل است اما غیر روزه معین واجب روزه قمار و مضایق  
و نذر مطلق جایز است نیت در ان تا بزوال روزه که منافی بعمل نیامده باشد  
روزه او صحیح است و بصر شدن فوت میشود و نشان و اقامه روزه و بصر  
جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب تا باطل اگر بعد از غروب چیزی از روز  
مانده باشد در اول قمار مضایق نیت روزه گرفتن تمام نموده باشد  
بانرج بلی جایز است و احتیاط تجدید نیت در هر سه روز ضرورت نیست  
مشبه شود بوم آخر شعبان یا اول رمضان بکسب حرمه و نیت روزه  
نیت آخر شعبان یا نیت روزه و نیت غیر روزه در هر سه روز ضرورت نیست  
روز معلوم شد که ان رمضان است و بصر و بصر در هر سه روز ضرورت نیست  
معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید در هر سه روز ضرورت نیست  
چند چیز است اول در وقت خوردن و شامیدن است که هر سه روز ضرورت نیست  
علا نیت و او موجب قضا و کفاره است و نیت باطل است و نیت باطل است  
و چه غیر معناد باشد مثل خاشاک و سرکه در خشت و سرکه در خشت و سرکه در خشت  
انها منعارف باشد و چه غیر معارفات حرامها و حرامها و حرامها و حرامها  
مثل فرو بردن بقیه غذا که در بدن میباشد که منعی است از عمل و سهو  
نمیکند هر چند مقصود از روزه روزه گرفتن و حرام کردن است و حرام کردن  
قضا کردن است هرگاه خلل نکرده باشد و احوط بکشد فضالت است از  
بشو خلق و هرگاه بقصد اهن ابی مانع یا خلط پسر یا بار و در و در باطل  
میکند من انکشی میکند طعام جویدن بجهت صفای با مرغ و میوه و چشیدن  
طعام و امثال ان چه صورت دارد بطلان روزه نمیشود و بکشد غذا چیزی از  
نبرد و احوط اولی قول امور مذکوره است بدو ضرورت و حاجت و اگر بدو احتیاط

در مباحات روزه است







# در كفارة الصوم است

۱۰۸

حرام است افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین یا پیش از زوال چهر قضا شهر رمضان باشد چهر غیران و لکن در قضا شهر رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره لازم میشود علی الاقوی اما نذر مطلق و مند و جایز است بعد از زوال چهر پیش از زوال پس علامانده خول مار مضار را بیان فرماید ج علامانان چهار چیز است اول دیکه هلال هر چند بگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان است و همچنین هلال ما شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان شهادت عدلین است مطلقاً اگر موافق باشد در شهادت در وصف هلال و شهادت بد دهند بدید چنان شاع است باینکه جمعی گویند که ما زاد بدیم و ثابت میشود بان هلال با حضور علم پس بر حایض و نفث اقضای روزه ما مضار واجبست بانرج بلی واجبست و همچنین بر کسی که خوب فطر باشد تمام روزه را و نیت نکرده باشد یا آنکه روزه را فراموش کرده باشد و کسی که فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بران چند روز یا تمام قضا واجبست بر او قضا و کرغافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب روزه است واجبست بر او قضا علی الاقوی و واجبست بر مرتد چهر علی باشد چهر فطری و مستحبست تنایع دادن و ترتیب دادن واجبست چهر از نکال بگذرد یا پیشتر لکن سنتست مس کفاره افطار کردن صور مضار یا نذر معین را بیان فرماید ج کفاره بر سه گونه است اول بنده ازاد کردن در مرد و مانچه در بچه روزه گرفتن سیم شصت مسکن یا طعمه دادن اگر بجلال افطار کرده باشد و اگر بخرام افطار کرده باشد اعیان یا الله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را بد هد یا برا خود مس در هر صورت مضار اگر مرد زن خود را اگر او نماید

بجند روز  
در هر روز  
در هر روز

در کفاره  
در کفاره

# در شرائط وجوب فطره است

۱۰۹

بر جماع و هر دو صائم باشد زحمتش چیست در این صورت و جبت بر نذوح دو کفاره بد هد و اما اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد واجبست بر هر یک کفاره و اگر زن در اشاده بشود یک کفاره بر مرد واجبست یک کفاره بر زن اگر چه احوط دو کفاره است بر مرد مس اگر کبیده در روز نیت افطار کند و احوط بداند مرتد است بانرج بلی مرتد است مس شرائط وجوب فطره را بیان فرماید ج شرائطان چند چیز است اول بلوغ است نذر عقل شرع واجبست بر دیوانه چنانچه در صغیر گذشت در حکم جنون است علامه بیونی و دران نیز لازم نیست سیم حوتت یعنی ازادی پس بریده کفاره نیست مگر کسی که خونی از او رانده باشد پس بحساب جزو مرد و لازمست چهار مرتبه و در هر مرتبه فطر واجبست و مراد از فقیر کسی است که نتواند زکوة فطره و غیران بگیرد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است بر او زکوة فطره واجبست چنانچه در بیان مضمون اخبار وارد شده لکن احوط برای فقیر که براه بر قوت خود غله فطره مالک است اخراج است و مشهور است که مستحبست از برای فقیر که صاحب عیال باشد بد فطره بعیال خود دست بدست بکند و در احوط اخراج کرد مس واجبست فطره از چهر وقت پیش از غروب شب عیلاست یا بعد از غروب ج واجبست فطره در چهر غروب یا ثاب پیش از مغرب علی الاقوی مس هرگاه پیش از غروب ثاب از شب عید کافری اسلام اختیار کند یا طفل یا نفع شود یا دیوانه یا مجنون یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود یا مملوکی شود فطره ندادن یا ندادن واجبست بانرج واجبست لکن اگر بعد از غروب یا شب عید بگوید و بخواند یا ندادن ایشان فطره لازم نیست لکن مستحبست در صورتیکه قبل از زوال روز عید و حوتت فطره را بد هد یا برا خود مس بر کفاره که فطره واجبست بر خود

در کفاره  
در کفاره







در زکوة قال است

گذشتن سال در آنها معتبر است اخراج زکوة نمودن از آنها واجب است بانرج واجب  
 نیست س هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در آن چیزها بشک سال در آن معتبر  
 نیست ممکن از تصرف نباشد زکوة واجب است بانرج واجب نیست س هرگاه  
 ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب است بانرج واجب  
 نکر بختی ترک نکردن اخراج زکوة است هر وقت که ممکن شود از تصرف در آن  
 س واجب نبود زکوة بر مالک غیر ممکن از تصرف در این امور مذکور چیست  
 است ج در وقتی است که بهولت تواند تصرف نماید هر چند بصر بعضی از مال  
 نباشد علی الاحوط خصوصاً در صورتیکه مصرف بجهت تخلص پس نباشد بشرط  
 آنکه آنچه بایقی میماند بقدر نصا باشد س هرگاه قادر بر بیع آن مال هست لکن  
 متمکن از تصرف در این امان نیست بر چنین شخصی زکوة واجب است بانرج واجب  
 زکوة احوط است س زکوة در مال وقف واجب است بانرج واجب نیست  
 وقف عام و چه وقف خاص و همچنین در ثلث وقف عام اما وقف خاص پس واجب  
 است زکوة در نمایان س در مالیکه گم شده چه حیوان چه غیر حیوان زکوة واجب  
 است بانرج واجب نیست س مالیکه بقرض داده باشند هرگاه تأخیر از جانب  
 گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة او واجب است بانرج واجب نیست س هرگاه  
 تأخیر از جانب قرض دهنده باشد و قصد او فرار از زکوة دادن مال باشد در این  
 صورت بر این شخص زکوة واجب است بانرج واجب نیست س زکوة قرض بر قرض  
 گیرنده است یا بر قرض دهنده ج بر قرض گیرنده میباشد بر قرض دهنده مگر آنکه  
 نبر غار شده و از قبل قرض گیرنده و معتبر اعتبار اخذ او است س زکوة از کار  
 ساقط میشود بعد از اسلام بانرج ساقط میشود از او هر چند عین زکوة موجود  
 باشد س زکوة در چند چیز واجب است ج بر نه چیز اول طلا و نقره و سکه و گوشت

در زکوة قال است

چهارم شتر نیم کا و شتر کدم هفتم جو هشتم و بز نهم و خمار و شتر است  
 واجب شدن زکوة در اینها بودن هر يك بمقدار نصا و نیز شرط است در حیوانات  
 اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماد و از دهم س باید داخل شده باشد  
 دو از دهم واجب شدن زکوة مستقر است بانرج ج احوط حکم با شتر از دهم  
 تر اول است و ماد و از دهم از سال اول محسوب نیست نه از سال دوم پس در سال  
 و نقره شرط وجود کوه چه چیز است ج شرط است در آنها نکر مسکون و نکر  
 معا طری باشد خواه سکه اسلام باشد یا سکه قدیم باشد یا سکه جدید باشد  
 باشد یا نقره خلط باشد یا صاف باشد س شرط وجود زکوة کا و گوشت سفید و  
 چه چیز است ج شرط است در آنها آنکه در نه سال چوبه باشد و زعفران و  
 نه معلوفه س ملار در چوبه یا معلوفه بودن اینها چیست ج مدار بر صدق  
 اسم است عر یا با بیغنه که عرف از چوبه یا معلوفه بگویند س اگر در یکجا یاد  
 یا سه یا یا بیشتر بیرون روند بصورتی که گوشت سفید عرق و خاشاک و در اینها  
 آبا از سائمه بودن بیرون میروند بانرج ج بی بیرون میروند س معلوفه بودن بچوبه  
 متحقق میشود ج بخوردن چیزی که معلوفه باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک  
 چه باذن هر يك باشد یا نه غیر مالک عوض بخوراند یا نه س اولادین کوه و شتر  
 و گوشت در حکم مادر اینها است بانرج ج بلی در حکم مادر آنها است در سکه نقره  
 است آنکه سائمه باشند س ابتداء سال اولاد از چه وقت است ج از حیوانان  
 آنها است س شرط است در شتر و گا و که کارکن نباشد بانرج ج بلی شرط است  
 هر چند سائمه نباشند و فرقه در کار کردن نیست میان ذراع و اب کنی و ذراع  
 و اسبا کردن و نه در میان آنکه مالک آنها از ابر عمل داشته باشد یا غیر مالک  
 و ملار بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نامند آنها را س وجوب زکوة

در زکوة بانرج واجب نیست س هرگاه  
 ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک  
 نکر بختی ترک نکردن اخراج زکوة است  
 س واجب نبود زکوة بر مالک غیر ممکن  
 از تصرف در این امور مذکور چیست  
 است ج در وقتی است که بهولت تواند  
 تصرف نماید هر چند بصر بعضی از مال  
 نباشد علی الاحوط خصوصاً در صورتیکه  
 مصرف بجهت تخلص پس نباشد بشرط  
 آنکه آنچه بایقی میماند بقدر نصا باشد  
 س هرگاه قادر بر بیع آن مال هست لکن  
 متمکن از تصرف در این امان نیست بر  
 چنین شخصی زکوة واجب است بانرج  
 واجب نیست س زکوة در مال وقف  
 واجب است بانرج واجب نیست  
 وقف عام و چه وقف خاص و همچنین  
 در ثلث وقف عام اما وقف خاص پس  
 واجب است زکوة در نمایان س در مالیکه  
 گم شده چه حیوان چه غیر حیوان زکوة  
 واجب است بانرج واجب نیست س مالیکه  
 بقرض داده باشند هرگاه تأخیر از جانب  
 گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة او  
 واجب است بانرج واجب نیست س هرگاه  
 تأخیر از جانب قرض دهنده باشد و قصد  
 او فرار از زکوة دادن مال باشد در این  
 صورت بر این شخص زکوة واجب است  
 بانرج واجب نیست س زکوة قرض بر  
 قرض گیرنده است یا بر قرض دهنده  
 ج بر قرض گیرنده میباشد بر قرض  
 دهنده مگر آنکه نبر غار شده و از قبل  
 قرض گیرنده و معتبر اعتبار اخذ او  
 است س زکوة از کار ساقط میشود  
 بعد از اسلام بانرج ساقط میشود  
 از او هر چند عین زکوة موجود باشد  
 س زکوة در چند چیز واجب است ج  
 بر نه چیز اول طلا و نقره و سکه و  
 گوشت

در زکوة بانرج واجب نیست س هرگاه  
 ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک  
 نکر بختی ترک نکردن اخراج زکوة است  
 س واجب نبود زکوة بر مالک غیر ممکن  
 از تصرف در این امور مذکور چیست  
 است ج در وقتی است که بهولت تواند  
 تصرف نماید هر چند بصر بعضی از مال  
 نباشد علی الاحوط خصوصاً در صورتیکه  
 مصرف بجهت تخلص پس نباشد بشرط  
 آنکه آنچه بایقی میماند بقدر نصا باشد  
 س هرگاه قادر بر بیع آن مال هست لکن  
 متمکن از تصرف در این امان نیست بر  
 چنین شخصی زکوة واجب است بانرج  
 واجب نیست س زکوة در مال وقف  
 واجب است بانرج واجب نیست  
 وقف عام و چه وقف خاص و همچنین  
 در ثلث وقف عام اما وقف خاص پس  
 واجب است زکوة در نمایان س در مالیکه  
 گم شده چه حیوان چه غیر حیوان زکوة  
 واجب است بانرج واجب نیست س مالیکه  
 بقرض داده باشند هرگاه تأخیر از جانب  
 گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة او  
 واجب است بانرج واجب نیست س هرگاه  
 تأخیر از جانب قرض دهنده باشد و قصد  
 او فرار از زکوة دادن مال باشد در این  
 صورت بر این شخص زکوة واجب است  
 بانرج واجب نیست س زکوة قرض بر  
 قرض گیرنده است یا بر قرض دهنده  
 ج بر قرض گیرنده میباشد بر قرض  
 دهنده مگر آنکه نبر غار شده و از قبل  
 قرض گیرنده و معتبر اعتبار اخذ او  
 است س زکوة از کار ساقط میشود  
 بعد از اسلام بانرج ساقط میشود  
 از او هر چند عین زکوة موجود باشد  
 س زکوة در چند چیز واجب است ج  
 بر نه چیز اول طلا و نقره و سکه و  
 گوشت







صبر و بیخ ثمن آن و از نصاب و زمین متقال صبر و ربع عثمان و ضابطه  
 نکتہ از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل سال اخراج شود بعد از رسیدن  
 نصاب لکن باین ضابطه بعضی از اوقات قبل از یاد داده میشود و باید که  
 مال نصاب اول هر یک از طلا و نقره و مس و باد در نصاب باشد و از آنجا  
 گرفته باشد چیزی در آن نمی باشد در حکم طلا و نقره است در نصاب در وقتیکه  
 باید اخراج شود مال تجارت و منافع مستغلات پس از برای شتر چند نصاب  
 است حج دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است در هر نصاب  
 یک گوسفند در این میان که پنج کمتر است چیزی نباید بدهد ششم بیست و شش  
 شتر است در آن واجبست که داده شود یک شتر که داخل در سال دو شده باشد  
 شش و شش شتر است و در آن واجبست که داده شود یک شتر یک که داخل در  
 شش باشد هشت و شش شتر است در آن واجبست شتر داده شود که  
 داخل در سال چهارم شده باشد نصاب ششست یک شتر است در آن واجبست  
 شتر داده شود که چهار سال تمام کرده باشد داخل در پنج شده باشد نصاب  
 دهم و نصاب شش شتر است در آن دو شتر باید داده شود که هر یک داخل سال  
 ششم شده باشد نصاب یازدهم نود و یک شتر است که باید در آن دو شتر داده شود  
 که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب دوازدهم صد و یک شتر است پس  
 در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد در  
 چهار شتر باید داده شود یک شتر یک که تمام کرده باشد سال دوم را و داخل در  
 ششم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یاد در میان بلای باشد در آن زکوة نیست  
 و آنچه کمتر شد که از شتر داده شود باید داده باشد پس در گاو چند نصاب است  
 حج در نصاب اول سی گاو است و در چهل است بعد از چهل بخیر است در اختیار

صبر و بیخ ثمن آن  
 نکتہ از برای اخراج  
 نصاب لکن باین ضابطه  
 مال نصاب اول هر یک  
 گرفته باشد چیزی در آن  
 باید اخراج شود مال  
 است حج دوازده نصاب  
 شتر است در این میان  
 شتر است در آن واجبست  
 شش و شش شتر است  
 شش باشد هشت و شش  
 شتر است در آن واجبست  
 داخل در سال چهارم  
 شتر داده شود که  
 نصاب ششست یک شتر  
 شتر داده شود که  
 نصاب دهم و نصاب  
 شش شتر است در آن  
 شتر باید داده شود  
 شتر است که باید در  
 شتر است پس در هر  
 شتر یک شتر باید داده  
 شتر است که تمام کرده  
 شتر است و آنچه پیش  
 شتر است و آنچه کمتر  
 شتر است و آنچه کمتر  
 شتر است و آنچه کمتر

کردن چهل و سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد صد و بیست و یکم که ممکن است  
 معین است اعتبار آنکه فرو کردن در آن بیش از صد و بیست و یکم که ممکن است  
 سال به ده چهر باشد چهل و دو در هر چهل و دو یک گاو و ده گاو و ده گاو  
 در سال ششم شده باشد پس در زکوة صد و بیست و یکم که ممکن است  
 گوسفند است در آن یک گوسفند باید داده شود صد و بیست و یکم که ممکن است  
 دو گوسفند باید داده شود و بیست و یکم که ممکن است  
 سیصد و یک است در آن چهار گوسفند باید داده شود صد و بیست و یکم که ممکن است  
 بیش از آن هر صد گوسفند یک گوسفند باید داده شود صد و بیست و یکم که ممکن است  
 باید داخل در آنست که گوسفند داخل در سال ششم شده باشد صد و بیست و یکم که ممکن است  
 باشد سال تمام کرده باشد صد و بیست و یکم که ممکن است  
 نیست هر چند نیست که واجبست محصور در صد و بیست و یکم که ممکن است  
 پس مستحقین زکوة چند صد حج حسب صد و بیست و یکم که ممکن است  
 ولی دو ماسود حال امپاشا از اول و ضابطه که مال نصاب زکوة باشد در  
 آنست که مالک مؤثر سال خود و عیال خود باشد نه با فعل و نه با قوه بترک  
 که تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد بزرگای کردن زکوة و جمع و ضبط نمودن  
 چهارم که هر یک تا نصف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد اما در میان عیال  
 است پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شد و از او باشد بلکه مصفا و از  
 زکوة میتوان آنها را خرید و آزاد کرد با شرط شتر ادای دین کسیکه غایب باشد  
 از ادای آن بشرط آنکه دین معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات است مثل بلای  
 و مسجد و مدرسه بنا نهادن و غیر آنها هفتم کسیکه مانده اند در راه بی خرجی  
 اگر چه در ولاست خود و بلد خود چیزی را باشند با شرط پس کسانیکه متوجه

صبر و بیخ ثمن آن  
 نکتہ از برای اخراج  
 نصاب لکن باین ضابطه  
 مال نصاب اول هر یک  
 گرفته باشد چیزی در آن  
 باید اخراج شود مال  
 است حج دوازده نصاب  
 شتر است در این میان  
 شتر است در آن واجبست  
 شش و شش شتر است  
 شش باشد هشت و شش  
 شتر است در آن واجبست  
 داخل در سال چهارم  
 شتر داده شود که  
 نصاب ششست یک شتر  
 شتر داده شود که  
 نصاب دهم و نصاب  
 شش شتر است در آن  
 شتر باید داده شود  
 شتر است که باید در  
 شتر است پس در هر  
 شتر یک شتر باید داده  
 شتر است که تمام کرده  
 شتر است و آنچه پیش  
 شتر است و آنچه کمتر  
 شتر است و آنچه کمتر



بر بدن کردن زکوة میشود چند صنفند ج بر چهار صنفند اول از اموال که  
دوم و کل مالک است سیم و حق مالک است چهارم امام علیه السلام با غاملی که از  
قبل امام علیه السلام باشد یا از قبل مجتهد عادل اگر ما ذون باشد از قبل امام یا  
مجتهد در خارج بلکه سنت بردن در نزد امام چنانچه سنت بردن در  
نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصاً در اموال ظاهره مثل غلات و انعام  
ثالثه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و ان داعی است  
اخطار بیایس یا واجبیت زکوة را قمت کردن در میان اصنام مذکور و یا  
جرجوبان معلوم نیست بلی مراعاة ان احتیاط است و واجبیت در زکوة  
نقدین بنابر احوط بلکه غیر بنابر احوط کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا و نقره  
باید برون رود نهند و ان سرش مثقال صبره است در طلا و در نقره  
و بنش مثقال است در نقره چنانچه گذشت مس اطفال شبعه زکوة میتوان  
داد بنارج بلی میتوان داد هر چند بدانی که پدران ایشان زنده هستند و فاسق  
باشند مس هاشمی زکوة میتواند بکند بنارج شرط است بکندن زکوة هاشمی  
نباشد مگر زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت او نکند مس زکوة  
ما را در بد خود داد بختراست با حمل ببلد دیگر نیز میتوان کرد ج افضل آنکه  
در بلد خود صرف شود مگر در صورتی که در بلد مستحق نباشد در این وقت واجب  
است نقل ببلد دیگر مستحق در آنست نمایند در حق نقل کردن اگر تلف شود  
ضامن است بنارج بر تقدیر بکند در بلد خود مستحق باشد ضامن است بنارج  
تا خبر نداشتن دادن زکوة را از وقت و جوان مگر در حال انتظار مستحق یا غایب  
بودن مان با عک تمکن از تصرف مس اگر ناخبر کند در رسانیدن زکوة را با اهل  
ن یا رجوع بودن مستحق در این وقت تلف شود ضامن است بنارج بلی ضامن

مس اجرت کمال و وزن نمودن اجناس زکوی یا اگر است ج یا مالک است کار  
مال خود اخراج نمایند مس جایز است که زن زکوة مال خود را شوهر خود بدهد  
بنارج بلی جایز است اگر چه شوهر نیاز بمشاور برساند مس خمس بنجد چنانچه  
بگرد ج بخت چنانچه بکند از آنکه از کفار حرجی در خود بدست بد  
خواه عسکر جمع نموده باشد یا از جمله منقولات باشد نه از اموال زکوة  
جنگ باذن امام علیه السلام باشد و اگر بدو در مدعیان در مدعیان باشد  
اذن از امام مثل حال خصوصاً امام علیه السلام و حجت زکوة سلام باشد و  
ظاهر آنکه مال مخصوص امام است و موقوفه که در حرجی که بدو با جبر از  
تصرف ایشان برون بیاورد و غصب نباشد از مسلم یا بعد شد حرجی  
خمس است در موعاد است حق ملک و گرد و خود در خمس اسرار گل  
سرخ و گل سرشور و سنگ اسباب و اهل و حج و شرط است برون کردن بکند  
شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کند و کدخ و امثال آنها و شرط  
نیز رسیدن بنصاب نصابان نصاب طلا است سیم و آنکه در زمین برون  
کرده باشند بخت زکوة یا بخت مجرد محافظه بوده باشد در صورتیکه صدق  
کند عرفا خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار الحرب یا در موات دارا اسلام که اثر  
اسلام بر او نباشد بوده باشد و اگر در دارا اسلام نباشد زمین هم مالک دانسته  
باشد پس اگر مالک زمین نباشد و علم دارد بر اینکه کسانیکه مالکان  
زمین بوده اند حکم از ایشان مالکان نبوده مالک میشود چهار خمس از او  
بکند خمس از او بکند خمس است اگر علم ندارد بحال صاحبان یک سابق رجوع نمائند  
نزد بکند از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید یا بدو بدو مطالبه  
بکند و اماره چه منعده باشد مگر با واحد و اگر انکار نماید مالک سابق رجوع



در خمس است

نماید و اگر او در آن ملک نماید حکم او نیز حکم سابق است و لیکن خانی از اشکال نیست  
و همچنین است حکم در سایر ممالک چنانچه هر چه از دین بفرود رفتن بیرون نیاید  
مثل مرید و مرفرید و اما آنچه بدو فرود رفتن بیرون نیاید داخل در منافع ممالک  
ست و غیره که فرود رفتن در باب تحصیل شود حکم حکم چیزها نیست که بفرود رفتن  
شود و اگر زندقه گرفته شود خمس در آن واجبست بدان اعتبار نصیحت علی الاحوط  
یجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب است هر چند که  
باشد مثل صد کردن و هب و بوش کردن یا آوردن و فروختن و سقانی کردن و  
شدن حتی عبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن صحرا و اگر انگیز و عمل کوهی  
جمع نمودن در خانه در عملی گرفتن بر مال میراث و هبه هدیه و مهر و عو  
ض خمس بعلق میگردد باینکه در هبه و هدیه و آنچه بجهت و بوصیت منتقل شود  
و در صدای که به زحمات بدست آید حیاطه نرود نشود بلکه در میراث مملکتی  
و در سایر موارد که در عوض خلع و خمس و زکوة و صدقه مندر بر خمس لازم  
نیست **مس** در محض آبادی باز بلکه آبادی در عین ملک در عین نیز که حاصل  
شود بدو فصل کتابه مثل انکه املاکی را خرید و مقصود از آن عث بود در فرو  
نمایان منافع در نهاد نظر نداشته بهم رسیده خمس در آنجا است باینکه  
در اینها خمس واجب نیست در آبادی قیمت موقر اما در آبادی عین اشکال است  
**مس** ممالک که بارش یکچه منتقل و بدل و اطلاع از آبادی بهم رسانند یا منفعه  
در آنجا باشد خمس در آن واجبست باینکه اگر گاه چندی از اجناس  
بجز آنکه گریز و نقد نصابود و سال بر آنجا گذشت واجب میشود در زکوة  
باینکه اگر چنانچه در زمین زندقه است بلکه مطلق زمین بیاض که ذمی  
است و اگر چه در آنجا باشد خمس در آن واجبست باینکه اگر چه در آنجا

نیز در  
است  
نیز در  
است

در  
است  
نیز در  
است

در  
است  
نیز در  
است

در احکام خمس است

احد قیمت زندقه نیست و نه اجبار او بر منفعت آن در نزد جمیع در سایر  
قصاص خمس نیست بویضا هر یک که مالک منو و در حرج قبضه رابع نماید  
و غلبه خمس غیر نقدین و سدر و غول و اسب و غیره در حرج قبضه رابع نماید  
نمایان شود هفتاد و نه حلال نیست که محوطه را در حرج رسد و سدر و غیره  
نمودن در حرج مریضه معلوم باشد که در حرج رسد و سدر و غیره  
که مالک و در هر دو معلوم باشد مالک در سدر و سدر و سدر و سدر  
و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر  
بفرد خمس باشد مگر تا ستر پس که در حرج رسد و سدر و سدر و سدر  
این در است و قیمت آن باید سدر در سدر و سدر و سدر و سدر و سدر  
خمس نیست **مس** در منافع مریضه و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر  
سال باید خرج کرد باینکه در حرج رسد و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر  
رباده مد باشد از آبادی خمس در آنجا رسد و سدر و سدر و سدر و سدر  
بمس همان شخص خمس است باینکه در حرج رسد و سدر و سدر و سدر و سدر  
بنمودن کرمل بکری در حرج حوطه و در حرج و سدر و سدر و سدر و سدر  
و حیوان سواری و ظهور و کس و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر  
دانشه باشد و مؤثره سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر و سدر  
در جمیع ممالک که لایق بجان شخص باشد و در آنجا سدر و سدر و سدر و سدر  
نمایان داد **مس** هرگاه عین مال خمس بر و غلبه گرفته باشد و حرج خمس در آنجا  
نکرده باشد و از آن لباس بکشد و پوشد نماید در حرج خمس در آنجا  
همان مال لباس بکشد و پوشد نماید در حرج خمس در آنجا  
نکرده باشد بکشد و بدهد که در حرج خمس در آنجا

در  
است  
نیز در  
است



و خیرات و هدايا و خراجات نکاح و سفارطاعات و زيارت  
 حج مستحب از جمله اموال مؤنه سال است بآنچه اینها نیز از اموال مؤنه  
 سال است و در جمیع اینها احوط اعتبار بمیان روز و لیاقت بحال شخص است  
 تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد از جمله مؤنه  
 بآنچه اتمام سرمایه از مؤنه حسا کردن اگر منسلز مخرج شدید نشود خالی از  
 اشکال نیست بلکه اقیه می شود حسا نکردن است از مؤنه سال من بخارجی  
 لازم شود بند و شیرین و کفارات از مؤنه سال محتو است بآنچه بلی از مؤنه  
 محسوب است و خراجات حج واجب داخل در مؤنه سال است بآنچه اگر در آن  
 سال بهر سدا داخل در مؤنه سال است اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال آخر  
 بهم رسد داخل در مؤنه آن سال است اداء دین در سالیکه اداء می کند از مؤنه  
 آن سال است اگر چه دین از سال سابق باشد بشرط آنکه در آن سال ممکن از اداء  
 شده باشد و الا نه فتوا احتیاط بعد احتساب از مؤنه و اگر آن سال معذور  
 شد از رفتن حج محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید عسبانا یا بر او محسوب است  
 من معتبر در سال در آن سال قمری کامل است بآنچه بلی اعتبار در آن قمری  
 کامل است و کفایت نمی کند داخل شدن در ماه و از ده چنانچه معتبر است در ابتدا  
 شروع در رکعت معتبر نیست و رجوع خمس این قسم نصا و نه انقضا سال لکن جایز است  
 تاخیر تا باخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجود در اینها فوری است و  
 تاخیر تا باخر سال جایز نیست کیفیت قیمت مصر خمس و شرایط ارباب خمس و نحو  
 انوائیان فرمائید مضمون میشود خمس شش قسم سهیم از امام علیهاست  
 که در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر است سهیم دیگر از امام و مناکین  
 و من سبیل سادات و شرط است در صحت خمس نیست بخوبیکه در زکوة گذشت از لاشا

با وکل یا وصی او مکرر یا بخره می میدهد از زمین که از مسلم خریداری شده و بی  
 احکام بخوبی که در زکوة گذشت لازم است تعیین اگر معتقد باشد در ترازو  
 خمس از سهم امام علیها و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست که  
 خمس را تعیین نمود و قبض فقیر یا بجهت اداء دین یا غیره یا بجهت عیال یا بجهت عیال  
 بود بغير آن من در احوط سادات غیر از امام شرط است بیکه شاعشر باشد  
 یا نه و عدالت را ایشان شرط است بآنچه بلی انصاف و حسن نیت است  
 لکن عدالت شرط نیست من در سادات غیر از امام که در ولادت و یا سهیم که بجهت غیر  
 صلی الله علیه و آله است باشد بآنچه شریعت شهر حدر و ولادت هر مؤمنی  
 علی مرتضی طالب نباست و کفایت میکند اولاد و در هر سهیم بود من سادات  
 باید از جانب پدر و یا مادر باشد از جانب مادر هم میتوان جمع معتبر است که جانب پدر  
 باشند از طرف مادر و نه انتساب ناس من در شهر و خمس میتوان در دایره حج  
 بلی میتوان داد من در شهر هر کس که کسی که مکود که فراموش نباشد  
 مثل آنکه مرگ بحال زن خود یا زن دیگر مقاربت کرده بعد معتبر است که دیگری بوده  
 حال از این مقاربت اگر اولاد بهم رسد و زاولد شهر میگوید من در شهر مکا  
 قمت کردن واجب است بآنچه واجب نیست لکن خود قمت کردن است من مقاربت  
 سادات و اینها را ایشان از مؤنه سال زیاد نرود در جایز است بآنچه جایز نیست  
 چنانکه جایز نیست باین سبیل زینان زاید از حاجت دادن و معذور در سال فقیر  
 وقت دادن خمس است شرط است در نیم فقر و درین سبیل بیکه خمس میگوید  
 غیر آن بیکه در زکوة گذشت من فقره هسته رجوع خمس در میان حال  
 حضور امام علیها و حال غیبت در سهیم امام و غیر امام بآنچه فرق نیست و  
 جایز است سادات من امام غیر امام را با باین و ناسهم اما اختیار ناس



بجهده عادل است پس اگر ممکن نباشد رسانیدن بجهده عادل و نه حفظ نمودن  
تا اینکه خبر عار ایشان برسد تکلیف چیست ج جایز است که خود با عادل مؤمن  
زیادت مذکور بآیات بدهند پس سید که خمس را گرفت و مالک شد بخرسید  
میتواند به خارج میتواند در و همچنین فقیر بیکه زکوة یا رد مظالم گرفت و مالک  
شد ببد میتواند بدهد پس سید میتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالح کند  
یا خرج تصبیه حقوق اعداء و فرائد یا حمله مشکل است پس اگر کسی خمس مال را  
بر ذمه بگیرد و تصرف در آن نماید بذن مجتهد جایز است یا خرج جایز نیست مگر  
در مجتهد پس فقیر اعداء و ایتام و ابن سبیل از ایشان مستأثر داد خمس  
لازم است یا خرج لازم نیست بلکه تماماً یا یکی از ایشان میتواند داد لکن در وقت  
عاج حاضر مستحق و نکر در وقت حضور مستحق و علم با ضرر توزیع احوط است  
پس هرگاه سه ساله حاضر بذن مجتهد بآیات بدهد محترم میشود یا نه ج جایز  
است و سبب بلکه دوباره باید مجتهد بدهد یا اذن از او بگیرد بآیات یا احوط  
است هرگاه کسی بس او تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بآیات فقیر بدهد بعنوان  
تصدق و بکمال شود که هر وقت خمس او تعلق گرفت از ایشان بر دارد چه صورت دارد  
ج صحیح است نیز آنکه بر استحقاق بلکه باشد پس اگر کسی در خفی نشاند بر  
خمس آن را بر روی مرعوبت هر ساله نموی که میکند بعد از وضع مؤنه خمس دارد  
یا خرج آن خمس بذن بعد از اخراج مؤنه پس شخصیکه خمس بر ذمه اش بودند داد و  
تصدق شد تلذیحا اگر بدستش نیاید بار اول خود که سیدند و فقیر باشند میتواند بدهد  
یا خرج بلی میتواند بدهد و احتیاط است بدان از حاکم شرع است پس هرگاه  
در باب مکاسب جلی از اشخاص منقرضه دانند که بعد از سال وصول میشود خمس  
را باید در حال بدهد یا از زمان وصول شدن ج اگر میداند که طلب وصول میشود

مختار است که حال بدهد یا هر وقت که وصول میشود خمس را بدهد پس هرگاه  
امام را بجهتدین غیر علم که جامع شرائط است میتوان داد یا نه ج بلوی تون ناد  
دستگاه آنکه کفایت تصرف و نگاه و کفای مثل علم باشد پس هرگاه که خای از سید  
دارد و دست فقیر شد جایز است که با زای خمس طلب یا با وختا کند ارج بلوی تون ناد  
و احوال است که آن وجه را بجهتدین خمس را بدهد و او رد کند و عموماً در صورتی که  
بناکرار باشد و همچنین است در مظالم حشا کردن با فقیر پس هرگاه که کده مانا  
چون نام و پز یا خود ماد در فضیلت که بجهتدین صادر شده بود در کوشش را داد و سالی  
برای خود قرار داده بود بجهتدین اخراج کردن خمس سال در صورتی که در حجت  
مؤثر از آنها را با دآمد خمس دارد یا نه ج بلوی تون ناد و یا عموماً بجهتدین  
خمس را بدهد و همچنین است در کوشش و شتر و کاه و غیره پس در خبره  
سالیانه که زیاد میباشد مثل برنج و روغن و قند و کاه و ذغال و تساک و غیره  
و غلغل و سائو و مغلقات که ذخیره کرده بود عموماً دارد یا نه ج بلوی تون ناد  
از مؤثره خمس آنها را با دآمد بشرط آنکه از ارباب مکاسب بیایند و خمس را پیش از  
باشد پس در زینت خانه مثل بورد و بارفتن و تسمیه نه که رضو و زیارت  
نشینند در میان سال از ارباب مکاسبش خرید و سال بزرگ بعد از سال  
خمس یا عموماً بجهتدین بجهتدین بلوی تون ناد و یا عموماً بجهتدین  
نمود پس زینت زنان مثل گوشواره و خطمال و گردن بند و گل و دست بند  
دارد یا نه ج بلوی تون ناد اگر چه از ارباب مکاسبش خریده باشد پس هرگاه که  
از ارباب مکاسبش خریده باشد و سال بزرگ و گذشت خمس دارد یا نه ج بلوی تون ناد  
اخراج مؤثره اگر زیاد آمد باید خمس را بدهد پس هرگاه که شخص بزی خود  
است یا خانه مثل ظرف و سفارش خواب و فرش اضافی که در حق اتفاق بجهتدین و غیره

مسلم  
آغاز زندگانی  
نشان مجاز  
تیم ماس  
و تو دلداده  
تو ایست  
ایمان  
ایمان



در تصدق است

حاجت بر او میشود بعد از سال خمس بر آنجا تعلق میگیرد بانچه خمس ندارد  
 اگر چه از ارباب مگاسبتش خریده باشد که چه سال یک دفعه بر آنجا محتاج شود مثل  
 عید و غیره و وجوبه غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست  
 بانچه غیر از اینها واجب نیست مگر بحد و عهد یا بین یا کفاره که بر کسی واجب شود  
 در اینها نیز اخراج کردن از مال واجب میشود و تصدق دادن از مال مطلقا  
 صورت دارد و تصدق است و کما است بقدر قوه و کجا پیش حال شخص بشرط بلوغ و عقل  
 و جواز تصرف در مال و نیت قریه و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض یا دن  
 مالک من شرط است و گیرنده تصدق مستحق فقیر باشد بانچه شرط نیست  
 چنانکه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند تصدق مستحب را بگیرد من هرگاه تصدق  
 را داد پس گرفتن آن جایز است بانچه جایز نیست باشرایطش من تصدق مخفی  
 دادن بهتر است با اشکار و افضل مخفی دادن است مگر آنکه متهم شده باشد در  
 میان مردم بترک مواثبات یا آنکه قصد او از اظهار متابعت نمودن مردم باشد و را  
 و قمار تصدق واجب افضل مخفی داشتن است و سنت است ابتدا بجزیه دادن  
 پیش زوال و مخفی شدن از فقیر بجهای با ظلم و سنت است بیایا تصدق نمودن در  
 وقت حاجت در مزار مضار و بر افرا بخود خصوصاً ایام ایشان و بویه هاشم  
 خصوصاً علویان ایشان و سنت است تصدق نمودن در اقل روز و اقل شب و در  
 روز جمعه در مزار مضار و بدست خود دادن خصوصاً برای مریض و امر نمودن مریض  
 بلکه غیر مریض نیز فقیر را که غایب از برای او و سنت است بذل نمودن چیزی را که نزد  
 او محسوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن و برگزیده اموال و مساعدت  
 نمودن بر سبب تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهنده دست خود را ببلند  
 تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را که تصدق نموده بعد از دادن بفقیر من

در تجارت است

اهل بیت محتاجی و فقر نمودن چه صورت دارد ج مکرره است و مؤکد است مکرره  
 در سؤال نمودن در مجالس من در نمودن سال چه صورت دارد ج مکرره است  
 چنانچه در اظهار کردن مکرره است من بودنی صحت دادن من است بانچه  
 بلی جایز است بلکه راجح است خصوصاً کو خوش شخص باشد و همچنین مستحکم غیر  
 شیعان را بر اهل اسلام من جایز است و کوه گرفتن به دست بانچه ج جایز  
 مکرر در حاکم صورت با نکر زکوة از بی هاشم و در حاکم صورت با نکر  
 صدقه و اجبه غیر از زکوة از نمودن و بکارت و بویه و بویه و بویه و بویه  
 گرفتن است اما صدقه نمیدهند بهر جائز سنت کردن و بویه و بویه و بویه و بویه  
 من فضائل و ثواب تجارت را بیان فرماید ج زبیری هاشمی و بویه و بویه و بویه و بویه  
 افضل بیایا است و ثواب بیایا چنانچه حضرت رسول علیه السلام فرموده است  
 که هر که رنج از برای عیال خود بکند همچون کسی که حج و عمره کند و زکوة دهد  
 تعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین فرموده است که بیایا تجارت کردن بهتر است  
 خدا بیایا دوست میدارد پیشکار من را و همچنین فرموده تجارت کسب است  
 برکت دهد خدا بیایا شما را بدرست که شنید ز رسول خدا که فرموده رزق در جز  
 است بزجر و در تجارت کسب بکسر در غیر و همچنین فرموده که حدانند تبارک و  
 تعالی دوست میدارد بغیر و فقیر را در طلب رزق و از حضرت امام جعفر صادق  
 روایت است که فرموده پس است مرد را نگاه که ضایع کرد و بیایا آن خوش بخت  
 حضرت رسول فرموده ملعون ملعون من بیایا من بیایا ملعون ملعون من بیایا  
 ضایع گذارد کسی را که عیال او است من اقسام مگاسبت را بیان فرماید ج  
 مگاسبت بر پنج قسم است اول از آن کسب واجب است و وقتی است که توفیق عیال خود  
 موقوف باشد و او را چیزی دیگر نباشد غیر از کاسبی و آخر و بویه و بویه و بویه و بویه

در بیان فضائل و ثواب تجارت  
 در بیان فضائل و ثواب تجارت  
 در بیان فضائل و ثواب تجارت  
 در بیان فضائل و ثواب تجارت



در مرکب مستحبت و ان است که از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر  
عیال و خود و صدقه دادن و عیال جان هم کسب مباح است و ان گاهی است که  
از ان مشغول باشد و ضرورتی در ان باشد و مانع از ان باشد بقصد چیزی  
نقد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروه است و این بروجی است  
که اجتناب از ان کردن بجهت باشد چه صوابی کردن و کف و روشی و غله فروختن و  
حجامت کردن یا شرط اجرت و بنده فروختن و قصایه کردن و قابل شدن با شرط  
جوت و زرگری نمودن و جوت گرفتن چنانکه جان جوان بزرگوار بر جوان ماده  
کتاب گنای که اجتناب از حرام و مال مردم نمی کنند و اجرت تعلیم قرآن و  
تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن حصیه حیوانات و معامله  
کردن با ظلمه و یا کسانیکه بیست طبعند بجهت بیانی نداشته باشد یا بخر و حق  
بشان میگویند و یا کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره و پیچ  
و مانند اینها و نا طایفه کرد ها و ذمی چون یهود و نصاری و مجسم کسب حرام است  
چند نوع است اول مباحی که بخر و بیاید چون بول و غایب  
شنان و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند مگر بول و غایب حیوان حلال گو  
غیر بول شتر برای استشفای در ان خلافت و اقوی اینست که خرید و فروختن  
همه اینها حلال است اگر منافعی محله مقصود داشته باشد و همچنین حرام است  
مباحی که سایر نجاسات علبه چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکار  
که تعلیم داده باشند و همچنین عبد کافر بیع و شرا و اجاز است اگر چه مرتد فطری  
هم باشد علی الاقوی و در سگی که با سان حیوانات بوستان و خامه باشد  
خلافت است و احو اجتناب است اقوی اجتناب است از مباحی که بخر و بیاید  
شد مملات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشان بخر و مانند ان

در مرکب مستحبت و ان است که از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیال و خود و صدقه دادن و عیال جان هم کسب مباح است و ان گاهی است که از ان مشغول باشد و ضرورتی در ان باشد و مانع از ان باشد بقصد چیزی نقد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروه است و این بروجی است که اجتناب از ان کردن بجهت باشد چه صوابی کردن و کف و روشی و غله فروختن و حجامت کردن یا شرط اجرت و بنده فروختن و قصایه کردن و قابل شدن با شرط جوت و زرگری نمودن و جوت گرفتن چنانکه جان جوان بزرگوار بر جوان ماده کتاب گنای که اجتناب از حرام و مال مردم نمی کنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن حصیه حیوانات و معامله کردن با ظلمه و یا کسانیکه بیست طبعند بجهت بیانی نداشته باشد یا بخر و حق بشان میگویند و یا کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره و پیچ و مانند اینها و نا طایفه کرد ها و ذمی چون یهود و نصاری و مجسم کسب حرام است چند نوع است اول مباحی که بخر و بیاید چون بول و غایب شنان و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند مگر بول و غایب حیوان حلال گو غیر بول شتر برای استشفای در ان خلافت و اقوی اینست که خرید و فروختن همه اینها حلال است اگر منافعی محله مقصود داشته باشد و همچنین حرام است مباحی که سایر نجاسات علبه چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکار که تعلیم داده باشند و همچنین عبد کافر بیع و شرا و اجاز است اگر چه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی که با سان حیوانات بوستان و خامه باشد خلافت است و احو اجتناب است اقوی اجتناب است از مباحی که بخر و بیاید شد مملات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشان بخر و مانند ان

مکر و غن بخر که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دین مردار و نحو ان  
مباحی که این مشکل است بلکه جائز نیست و اما روغنی که نجاست عارضی شد  
پس جائز است فروختن ان با اعلام نجاست ان از برای فروش کردن بخر و روغنی  
است که از برای فروش کردن در تحت التما و غیر مسقف مباح است و اما روغنی  
مباحی که لایطو حرام است چون طیار و صوفی و روغن و مسکه و مانند ان  
در حکم اینها است جاره دادن خانه را با مال پاک کسی از برای حریف شدن حرام  
از قبیل شراب و سوار شدن و ظاهر ان برای طایفه مباح است و اما روغنی که  
چیزیکه موجب اذیت و معصده باشد نه از برای حریف شدن و نه از برای  
بدشمنی و نه در حاکم و نه بخر و بیاید و نه در حاکم و نه در حاکم  
نباشد یا نفع معتد به باشد چون خمر و روغن و مانند ان که در حاکم  
چهارم علی است که نه از برای حریف شدن و نه از برای بدشمنی و نه در حاکم  
مطلقا و همچنین است قمار بازی کردن و با شرط و با انگشت بازی و با تخم مرغ  
بازی کردن و مانند اینها و همچنین است عمارت کردن و ان عمارت ساز و صوفی  
یعنی از یکبار و دو بار و از قوه شصت و بیرون یا اقامت از نکر در عرف عم امر  
مرد و خوانندگی بگویند و بواسطه آنکه کلمات ان از قرآن بامریه باشد اگر چه  
متمن بر طرب نباشد و فرقی نیست در تحقق غنایان اشعار و قرآن و غیر  
و مانند اینها چون اذان بلکه حرمت غنادر قرآن و مراغه الکد است و معصیت ان  
و عقابان مضاعفات است بلی غنادر معتبر در عروسی از برای زنان در محلی که  
خالی از مردان باشد و بالان طه نباشد و متمن بر باطل نباشد استثنای کرده اند  
و احو اینست که از مطلق صلا خوش آورنده در خواندن شعر بخر و بیاید حاکم  
و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بخر و بیاید باطل بخر و بیاید

در مرکب مستحبت و ان است که از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیال و خود و صدقه دادن و عیال جان هم کسب مباح است و ان گاهی است که از ان مشغول باشد و ضرورتی در ان باشد و مانع از ان باشد بقصد چیزی نقد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروه است و این بروجی است که اجتناب از ان کردن بجهت باشد چه صوابی کردن و کف و روشی و غله فروختن و حجامت کردن یا شرط اجرت و بنده فروختن و قصایه کردن و قابل شدن با شرط جوت و زرگری نمودن و جوت گرفتن چنانکه جان جوان بزرگوار بر جوان ماده کتاب گنای که اجتناب از حرام و مال مردم نمی کنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن حصیه حیوانات و معامله کردن با ظلمه و یا کسانیکه بیست طبعند بجهت بیانی نداشته باشد یا بخر و حق بشان میگویند و یا کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره و پیچ و مانند اینها و نا طایفه کرد ها و ذمی چون یهود و نصاری و مجسم کسب حرام است چند نوع است اول مباحی که بخر و بیاید چون بول و غایب شنان و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند مگر بول و غایب حیوان حلال گو غیر بول شتر برای استشفای در ان خلافت و اقوی اینست که خرید و فروختن همه اینها حلال است اگر منافعی محله مقصود داشته باشد و همچنین حرام است مباحی که سایر نجاسات علبه چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکار که تعلیم داده باشند و همچنین عبد کافر بیع و شرا و اجاز است اگر چه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی که با سان حیوانات بوستان و خامه باشد خلافت است و احو اجتناب است اقوی اجتناب است از مباحی که بخر و بیاید شد مملات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشان بخر و مانند ان



نوع کند میت را بچیز هائیکه در او موجود نباشد و همچنین حرام است اگر کفن  
 از برای غیبت کردن مؤمنین یا این طریقی که در عقب برادر ایمانی اعلام نمایند بچیز  
 در او موجود نباشد و او را اظهار کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ بستن و  
 سخن چینی و تشادادن و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و  
 همچنین حرام است جرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن بچیز که این عبارت  
 است از کلامی یا کتابی که باعث حلاوت شود در بدن یا عقل معیور شود و ملحق  
 کرده اند باین بستن مرد و اگر بحلال خود مقاربت نتواند بکند و همچنین بختیاری و اگر  
 وجوب مانند آنها از اعمال محرمه بچیز حرام است اگر جرت گرفتن از برای چیزی که واجب  
 است بجا آوردن نیز بر انسان با لذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و  
 خواه واجب کفای باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و این  
 و همچنین شهادت دادن یا امریکه شاهد است در آن مانند آنها از واجبات شرعی  
 ز قبیل بیعت از صناعات که نظام امر معاش است باغاس در بیع و شراء  
 چینه خریدن و فروختن چید چیز شرط است ج در آن هیچ چیز شرط است آن  
 نکه باید فروخته و مشتری هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست هر چند  
 ده سال داشته باشد بلی هرگاه اطفال بمنزله الک باشند از برای فروخته با  
 کسیکه میخرد و شرط صحیح مبیعه را ایشان موجود نباشد و این امر تقریر و مانند آن  
 معلوم باشد و ظاهر این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که  
 بالغ است میباشد و صحیح میباشد چنانکه متعارفت بشرط آنکه عوضی که طفل  
 میدهد بقیه کند که صاحب مال که در دست طفل است سهوا تا آنکه معاوضه  
 که در بین دو بالغ است واقع شود و بجهت اینست که صفا مال بعضی از اهل تجارت را  
 که معامله با ایشان میکند و بکل کند باین طریقی که هر وقت طفل مثلاً بیاید از بی

در بیع  
 قریب

خریدن فلان چیز تو و بکل مبیاشی که از جانب من قبول مبیعه کنی در وقتیکه از  
 جانب خود بناء مبیعه فروختن داشته باشی و اگر بایع و مشتری عاقل  
 باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدل آن در آن بیک و خوبی است باینکه بایع و  
 مشتری رشید باشند یعنی ملکه اصلاح حال داشته باشند چنانکه بایع و مشتری  
 مختار و با قصد و شعور باشند و شایسته اگر اه و اجبار و غفلت و بوجوه غصب  
 خواب و مانند آنها نباشد مگر اگر اه بحق مثل اگر اه و اجبار که شرع بر فروختن  
 کسی را که احتکار بکند چینه غله را حبس بکند و نفروشد بجمع کردن و مرد  
 محتاج نباشد بلی هرگاه کسیکه او را اجور کرده اند بر او برسد و برسد بر صاحب  
 بکند از ظاهر علماء صحیحان مستفاد میشود و کسی که در بیع غصب است بجهت  
 آنستکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که بخواهند بیکدیگر بیع کنند  
 مالک باشد از قبیل پدر یا جد پدری یا عی یا جد عی یا جد عی یا جد عی یا جد عی  
 و غایبین و مانند آنها است باینکه یکی از اینها بیع را بخواهد بکنند و از  
 اذن و بدون و لا یتشرع به و پدر و و کانت از بیعت شرع برسد و بیع حاضر  
 لزوم مجرم نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحیح آن و توقیف بر اجازه مالک  
 خالی از قوت نیست اگر اجازه بجهت بایع غاصب نماید و ثمن از برای بایع میباشد  
 اگر چه خلاف مشهور است و اگر اجازه بجهت خود میکند صحیح مشکل است و اگر از جا  
 مالک بوجه فضولی بفروشد پس اقوی صحیح آن بیع است که بعنوان فضولی واقع شد  
 چنانچه مشهور است در مباحث متأخرین که بیع فضولی صحیح است و موقوف بر اجازه  
 مالک است اگر مالک اجازه کرد لازم میشود و الا باطل میشود و ظاهر این است که  
 اجازه مالک باعث اشغال ملک میشود و نمیشود بعد از عقد و قبل از اجازه  
 میشود نماء بیع است مال بایع و نماء ثمن مال مشتری است شمس آنکه بیع و ثمن آن

در بیع  
 قریب  
 در بیع  
 قریب  
 در بیع  
 قریب



معلوم باشد بوزن یا کمال یا شمار یا مانند اینها که رفع جهالت کند و بسیار  
 فریب نخورد در صورت امکان و با نقد روزن یا مانند آن و با اعتبار احوال الظاهر  
 جایز است که بکوزن یا کمال یا بخوان اعتبار کند و باقی را بحسب آن اخذ کند تا آنکه  
 بتجربین و خرافات خود بلی هرگاه مثنی یا ثمن از جمله چیزهایی باشد که مباحیة آنها بوزن  
 یا مانند آن نباشد کافی است مشاهده آنها با ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب  
 بکند و هفتما آنکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد  
 هشتما آنکه مالک هر یک از ثمن و مثنی قادر باشند بر تسلیم آنها یا تقاسم آنها یا  
 ضمیمه آنها پس مستحبات تجارت را بیان فرمائید چنانکه مستحب است پیش از  
 تجارت کردن مسائل آنرا یاد کرد لکن استحباب تعلیم مسائل تجارت قبل از اشتغال  
 به آن در وقت آنست که عالم اجمالی بوقوع در خرامند نشاند اما بعد از اشتغال  
 به آن هرگاه شایسته نماید در جواز قبض عوض که بان معامله با و مشغل شده  
 واجبست که مسئله همان معامله را تعلیم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید  
 و الا فلا لکن عام مسئله شرط صحت معامله نیست پس اگر بعد از معامله و قبض عوض  
 آنرا نماید و صحت آن معلوم شود کافی است لکن ما ذامیکر عام بصحت معامله حاصل  
 کرده تصروف نمود در آنچه نقل شده است از ثمن یا مثنی خرام است و نیز مستحبست  
 که میان مشتری و بیعت کننده یاد دهنی بسبب علم و عمل و نحو اینها انداخته باشد  
 غایت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروه است که قبول کند و ایضا مستحبست  
 که اگر مشتری یا باایع خواهرش اقاله و فسخ معامله کند تا آنکه در غیر مستحبست که بعد از  
 مباحیة بکیر و شهادتین بگویند و همچنین مستحبست که بگزیده قدک سبک بگردند  
 قدر سنگین بدهد و وجهی که وزن بسیار در عرف عادت مجهول نشود پس  
 مکررها تجارت را بیان فرمائید چنانکه مکروه است که باایع مالک مال مباحیة را ملحق

و مشتری مدقت کند و همچنین مکروه است قسم خوردن و پیمان کردن عیب کرده  
 مشتری بر آن مطلع میشود و اما در عیب خبی اثنوی اظهار است و همچنین مکروه  
 است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشره بدو ضرورت در معامله که بشتر باشد از  
 صد درهم که بر آن مقدار رجل و بیع و بایع ناصرا ندر نماهی است که در  
 هر یک مقدار بیست و چهار نخود است همچنین مکروه است معامله مابین  
 الطلوع و زباید کردن در وقت نداء دلال بار در کور و رری و برون  
 مشتری بلکه احوط تر است و حبس از وقت بگریز کند و جو و جو و جو و جو  
 روغن و نمک و روغن زیت بنا بر احوط که در آن حکم را که در کور و رری و برون  
 در صورتیکه انحصار داشته باشد که کسی دیگر بدست نرسد و در صورتیکه  
 بلکه خالی از قوت نیست انواع بیع را بشود شرح انواع بیع  
 بر دو قسم است قسم اول در غله و میوه و مانند آن و بیع مباحیة و بیع  
 غیر از خضر و ثبات و بیع یکسال بدون ضمیمه در یاد بیکسال مشتری  
 است بدون ضمیمه اما در خضر و ثبات و بیع یکسال بیع قبل از برد  
 مطلقا و پیدا شدن صلاح در خرما آنست که رنگ ببرد و در انگور و باقی میوه  
 احوط اعتبار رسید است عرفا و در سبزهها و خیار و باد نجان و غیره آنکه در  
 گردد و بپزند و جایز است بیع زراعت که خوشه کرده باشد یا شاد یا شاد  
 درو کرده باشد و پیش از خوشه بشود آنکه ببرد یا بکند از تمام محل درو و بیع  
 مثل جنات و قوت بکند بریدن یا زباده و در زراعت مثل خسیل که درو کرد و در  
 و میوه که بچیند واجبست بر مشتری که ببرد و بچیند پس اگر ببرد باایع را رسد که  
 ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع خرما بر درخت خرما و بیع زراعت  
 بدانتر که از خودش باشد مگر بکند درخت که از دیگری درختان این گن باشد که

در بیع مباحیة  
 در بیع غیر مباحیة  
 در بیع یکسال  
 در بیع قبل از برد  
 در بیع بعد از برد  
 در بیع زراعت  
 در بیع میوه  
 در بیع خرما  
 در بیع درخت



جائز است که اگر خاص نماید و حاصل آنرا بخرنا قبول نماید در آن حیوان است  
 ادبی و خواه غیر ادبی اما ادبی را مالک میشود بقیه و غلبه و در آن خوان در آن  
 که کافر حی باشد و بعد از آن بندگان سرایت کند با و اگر چه مسلمان شوند ما  
 دامیکه ازاد نشوند و ائشان مالک میشود هر کس را غیر از بازده کس پدر و مادر  
 و جد و جده ملکی و پدر هر چند بالا روند و فرزندان پس باشد یا دختر و  
 فرزند فرزند هر چند که شیب رود و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر  
 برادر و هر مگر که مالک شود یکی از اینها را ازاد شود بر او فی الحال و مالک  
 میشود زن هر کس را غیر از پدر زن و مادر زن هر چند که بالا روند و فرزندان  
 هر چند شیب و ند و مکره است خویشی که غیر از اینها باشد و خویشان رضاعا  
 حکم ایشان ازاد و آنچه از دار الحرب میگردد بغیر از آن اما از ادبی و غیر آن از  
 ما مرست رخصت است شیعیان ازاد رحال غنیت مالک شدن و وطی کردن  
 آن اگر چه تمام آن ازاد اما باشد یا بعضی و واجب نیست اخراج حصه غیر از آن  
 از آنجا و فرق نیست که مسلمان اسیر گردد یا کافر و هر که اقرار کند ببنده و  
 حریت و معلوم نباشد قبول کند و اگر مسلمان شود بنده کافر و از او بمسلمان  
 فروشد و از کسی که مشهور است ببنده که اگر دعوی حریت کند قبول نکند الا بگواه  
 و مکره است اهل قالا از مادرجا کردن پیش از هفت سالگی و نزدیکی کردن با زن  
 که از زنا حاصل شده و کبیر که که وطی کرده باشند واجبست که او را استبراء نمایند  
 پیش از بیع بیک حبض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که آبتن نیست و همچنین پیش  
 استبراء نماید و ساقط میشود استبراء مشرعی اگر معتمد که بقول او اطمینان دارد  
 بگوید که استبراء شده با آن کبیر ملک فی بوده یا با شری یا کوچک یا حامل یا  
 حائض باشد و خواه است آبتن را وطی کردن پیش از چهار ماه و ده روز و است

در بیع  
 حیوان  
 است

از مبراث خود چیزی را برای او جدا کردن یا اگر کبیر را بخرد و فرزند یا و در و بعد  
 شود که کبیر ملک غیر بوده کبیر را بر او رد کند یا نه بیک قیمت اگر بکر بوده باشد و اگر غیر  
 بکر بوده بیک قیمت فرزند و در بکر متولد شده باشد و یا بیع رجوع کند  
 و قیمت و لید و عوض بضع را بستاند و مستثنی که بنده را چون بخرد بغیر از مرد هند  
 و پیشینی او را طعام دهد و صدقه از برای او بدهد و اما غرض از حیوان است  
 اگر و حی باشد مالک میشود بیکد کردن و با نقاشی و تهنیت او و در و در  
 این کس و هر حیوانیکه ملک است صحیح است بیع آن در سه نوع است یکی در بیع  
 و در و مالک را باده معین همچون سر و دست و بیع سه گانه سر و دست و پا و در و در  
 با و جو فرزند در بعضی خصوص انواع بیع را بیان فرماید بیع انواع بیع رجوع  
 قسم است اول بیع نقد است یعنی آنکه هیچیک از حد یا سه سال و نه سال و نه سال  
 میخواهند و این هم بر چهار قسم میشود قسم اول بیع در یک کلی است که مرد و معلوم  
 بوده یا شد بوصف لکن فرد خاصی منظور نباشد مثل اینکه بیع نفوس و کتف  
 کند موصوف بوصف معینی را بیکد یا از موصوف بوصف معین و مشرعی قریب  
 و صفت آن باین نحو است که یا بیع بگوید بعت یا بگوید بعت یا بگوید ملک  
 المناع المعلوم یا المبلغ المعلوم یا بگوید بعت ماعلم یا بقی المعلوم یا ماعلم و بخون  
 پس مشر میگوید بعت یا میگوید بعت یا اشتربت یا تملك هكذا و اگر احد متعا  
 و کمال باشد جائز است در اینجا قبول تصویح بموکل نه لازم در کمال یا بیع مگوید  
 بعت یا لو کال عن فلان ماعلم یا بگوید بعت ماعلم یا بقی المعلوم یا ماعلم و بخون  
 کسی را پس و کمال یا بیع مگوید و کال عن موکلی فلان بعت موکلت ماعلم یا ماعلم و کمال  
 مشر میگوید بعت لوکلی فلان هكذا و جائز است که تصویح بموکل است اصلا نماید  
 بلکه قصد و کال کافی است لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله از برای خود

در بیع  
 انواع  
 است



است یا برای غیر مکر یا خیار قاصد و فایده ندارد تحمل شاهد بر آنچه مکرر  
اصل اقرار مقرر و اگر بایع یا مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلی بگوید و بجای  
موکله موکله بگوید قسم در قریب بیع جزئی بجزئی است و این در صورتیست که ثمن و  
مقسط هر دو مشخص و جزئی باشد خواه هر دو حاضر باشند پس بایع میگوید یا  
وقت بعتك هذا المتاع المعين بهذه العشرة دراهم مثلاً و مشتری میگوید بلفظ  
قبلت یا ما ندان یا انكر هر دو غایب باشند لکن معین میان بایع و مشتری باشد  
پس بایع مثلاً میگوید بعتك ما علم بالشيء المعلوم یا اینکه بیع حاضر است و ثمن آن  
غایب است معهود پس بایع مثلاً میگوید بعتك هذا بالشيء المعلوم یا بما علم  
و بخوان و مشتری میگوید قبلت بخوان و یا اینکه ثمن حاضر است و بیع غایب است  
معهود پس بایع میگوید بعتك ما علم بهذا و مشتری میگوید قبلت البيع لنفسه و بالجمله  
که هر یک از اینها که در متن مذکور است از آنجا که لازم است ذکر اوصاف بخوبی  
بیع قسماً در صورتی که مورد و کالای آن از سابق معلوم است قسمی  
کلی بجزئی است و این در وقتی است که ثمن بیع کلی موضوعاً باشد لکن ثمن شیء خاص  
خارج از آن غایب معهود باشد پس بایع میگوید بعتك ما علم بهذا بالشيء المعلوم یا  
بما علم و مشتری میگوید قبلت البيع لنفسه و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور بایع میگوید  
هذه لك بكذا قسمت لکم ربع جزئی مطلق است این در صورتیست که ثمن کلی معهود  
در مورد و کالای آن غایب باشد لکن بیع و ثمن شیء خاص معین باشند خواه  
خارج و خواه غایب معهود پس بایع میگوید بعتك هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم و  
مشتری میگوید قبلت البيع یا انكر اگر در بیع خواسته باشد شرط کنند چیزی را مثل یا جزی  
این معانی یا اقرار دادن بهینه بدین دیگر یا ضمانت زدن و بخوان جایز است پس  
بایع میگوید بعتك هذا بشرط تأجيل ديني إلى هذا الشهر و شرطت عليك

7. 7. 7.

卷之四

17

تأجيل

تا جمل دینک الفلافی الی سنه و در صورت شرط تا جمل دین حال بر مشی میگوید  
 شرطت لک تا جمل دینک الفلافی الی سنه و در صورت شرط زین بدین بدین میگوید  
 شرطت زین بدین بدین کذا و در صورت شرطت زین بدین بدین میگوید  
 نلانی کذا و در صورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین باع میگوید  
 سقوط خیار مجلس من الجانبین و اگر شرط کند سقوط خیار غبن میگوید  
 سقوط خیار غبن من الطرفين و در صورت شرطت زین بدین بدین باع میگوید  
 خود میگوید شرطت لنفسی الخیار مدة سنه و برای مشی که شرط کند خیار را  
 باع میگوید شرطت لک و اگر از برای هر دو باشد میگوید و باع الخیار مدة  
 سنه و اگر شرط اسرجاع معین را بنویسد ثمن یا منکر کند میگوید و در صورت  
 آنکه متی رد دت ثمن او مثله الی سنه فتمت المبیع و نحو اینها و در صورت شرط  
 برائت از عیب مخصوص میگوید بعثت هذا بشرط البرائة من عيب كذا وكذا  
 میگوید بشرط البرائة من جميع العيوب و اگر برائت از جمیع عیوب نماید و در  
 بیع ثمره بشان باع میگوید بعثت ثمره البشاة اغلاية بكذا و در صورت بیع  
 ثمره و سال دیگر یا بنی دیگر میگوید بعثت ثمره البشاة معلومة منقصة في  
 سنين كذا یا بگوید منقصة الى النبی اغلاية بكذا و بیع ثمره در بیع پیش از غایب  
 شدن آن در یکسال یا بعد ضم چیزیکه جایز است خرید و فروش آن جایز نیست  
 فاسد است و اگر خواسته باشد بفروشد اشجار معتبره موجوده را با ثمره آن که  
 موجود است لکن قبل از بدو صلاح و بینه نماید فروختن آن ثمره جایز است پس میگوید  
 باع بعثت هذه الاشجار و ثمرها بكذا و اگر تخم کند در بیع عتره خود یا مخلقه  
 بیک تغار مثلا و بفروشد میگوید بعثت ثمره هذا القطن تغار عمره موصوفا  
 كذا و باید ذکر کند صفات را در وقتیکه آن تغار خرما در ذمه باشد و الا باید



اشانه کند بیع موجب معتق و جمیع آنچه در سابق ذکر شد از شرط اطلاق و کاند  
 در جمیع جار بست قیاسی بیع نسبت به ان عبارتست از فروختن چیزی را که موجب  
 باشد و بر بایع اداء آن تعجیل لازم باشد یعنی مؤجل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد  
 و شرط است در صحت نسبت که زمان لزوم اداء آن معتق باشد بخوبی که محفوظ باشد از  
 احتمال زیاده و نقصان پس اگر معتق نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بتو فروخته  
 و تقوای او را هر وقت که میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید هر وقتی که تو بخواهی  
 بدهی یا این از بیع نیست نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود که اداء آن  
 موقوف بر تمکن است و همچنین اگر بگوید فروخته ام این چیز را بتو باین طریق که اگر نقد  
 تقوای او را بدهی بگویمان و اگر نسبت بدهی تا فلان وقت و تو همان باطل است  
 و همچنین باطل است اگر بگوید فروخته تا فلان زمان یا فلان مقدار و تا فلان زمان  
 دیگر یا فلان مقدار و اقامه احوالات متعارف میان مردم که در پیش بقای  
 با بر او میروند و جنس میخرند بقصد اینکه تقوای او را بعد از وقت تمکن یا بخوانند  
 جایز است تا تراویح طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است اگر بخرند بنسبت که هر دو  
 خواسته باشند یا نه باطل خواهد بود پس لازم است که تعیین زمان را بکنند  
 بقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان و جنس میخرند اگر تمکن بخرم مانند مثل سایر بیون  
 محله دهند و همچنین باطل است اگر بگوید فروخته ام این چیز را بتو که تقوای او را از این  
 اداء غلات یا از زمان قد و حاج و مانند اینها بدهی بلکه بهتر است که تعیین مدت  
 بخوبی کند که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه  
 اول فلان ماه یا اول طلوع آفتاب یا در روز جمعه اول فلان ماه یا اول فلان سال و نحو اینها  
 و اگر ظاهر نیست که تعیین روز مثلا در روز اول فلان ماه کافی است هر چند تعیین  
 اجزاء روز نشود اما کیفیت صیغه این بیع باین نحو است که بایع بگوید بعتک هذا

در بیع  
 چیزی

بعثه در اتم واجلتك في الثمن الى شهر یا انك بگوید بعتك هذا المئاع و غیر  
 ان عطيتك الثمن بعد شهر و مشتر بگوید بعتك في رعايتا مورسابقا از شرط و حوا  
 و و کالت بخوبی که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن بایع قبل از  
 رسیدن زمان اگر چه بایع مطالبه نماید قیاسی بیع سلف و سلم است که در اداء  
 آن از خرید و فروش پیشکی میگوید و ان عبارتست از فروختن مائی را که بر ذمه  
 فروشنده باشد تا زمان مشخص بین و بجا شکه حاضر و ملاخ صراحت باشد مثل  
 اینکه بوصف مشخص کرده باشد و اداء آن ثمن تعجیل لازم باشد باینکه بیع سلف  
 و بعد از اجزاء صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده یا بدهد مقتضای است که قبل  
 تفرق تسلیم ثمن شود و قدر متیقن از این بیع اینست که بیع جنس باشد و بجا  
 نقد باشد نه جنس پس اگر هر دو نقد باشد جایز نیست باین که هر دو جنس  
 جایز است در صورت اختلاف علی الاقوی لکن در ایت احتیاط بود که جایز  
 حد این بیع که اینجا باینکه از هر یک از بیع و مشتری صادر شود چنانکه در صلح  
 جایز است پس اگر بایع صیغه اینجا را بگوید جایز است که بگوید فروخته ام  
 خوار کند مثلا که بفلان وصف باشد یا باین طریق که در اول فلان ماه در  
 موضع مثلا من یا قائم مقاسم یعنی من بتو یا قائم مقاسم شرعی بگوید که بده  
 بفلان مبلغ که حاضر است یا اول مبلغ موضوع بوصف معتق که الان دادی  
 یا بشی پس مشتری بگوید قبول کردم و خرید بهیچ وجه و صیغه در صورتیکه بایع  
 ابتداء یا باینجا بگوید این خواست که بایع بگوید بعتك يا بعت منك ما علم  
 علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم و اگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه  
 بر وجه صریح احتیاط نماید چنانکه در صیغه عقود محقق کرده مذکور است مثلا  
 بگوید بعتك تغار حنظله بوسفیه عراقیه حمراء کبره لثبت جدیده جیده مؤجله

در بیع  
 چیزی



الی شهر من مسلمة فی موضع کذا و مشتری میگوید قبلت در صورتیکه مشتری ابتدا به  
بایجاب نماید بگوید سلفک یا اسلت لیک المبلغ المعلوم فیما علم من الخطر الوضو  
مؤجله الی الوقت المعلوم مسلمة فی الموضع المعلوم پس بایع میگوید قبلت  
بدانکه در بیع سلف بیع چیز شرط است اول آنکه ذکر جنس کند یا وصفی که رفع جهالت  
کند بجهت آنکه نزاع عقلائی واقع نشود پس بدو در ذکر وصف یا بلا وصفی که رفع  
جهالت نکند چنانکه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست  
بیع سلف صحیح نیست بلکه اگر ذکر و وصفی کند که ذلت وجود داشته باشد بنحویکه بیای  
نزاع شود مثل اینکه بگوید بختی بر افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان  
یا وصف را رفع جهالت چون سن فلان و متاع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط  
اینها بوصف را رفع جهالت و نزاع ممکن است صحیح است و بالجمله مرجع در ذکر اوصاف  
نوی عرفیست پس هر وصفیکه مختلف شود اغراض بسیار زیاد و کم شود باقی  
آن زیاد و نقیضه معذتها واجبست تعرض آن و الا فلا در آنست که قبض کند  
بایع ثمن یا پیش از آنکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است  
علی الاظهر سیم آنست که تعیین کند بیع را بوزن یا کیل هر چند چیزی باشد که در  
بیع نقد وزن و کلی در آنها معتبر نباشد چون بارهنگ و مانند آن بلی هرگاه اتفاق  
میان افراد آن که باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف قساع میبکند و سهیل می  
شمارند چنانچه در بعضی از اقسام کرد و دو تخم مرغ و مانند اینها و ظاهر اینست که  
تعیین بوزن یا کیل معتبر نباشد چنانچه شرط است که تعیین زمان تسلط بر ماله  
نماند بجهت آنکه احتمال زیاد و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد بیعیم آنکه  
تسلیم آن جنس در وقت حلول اجل ممکن باشد اگر چه عقد مثلاً موقوف نباشد  
بدانکه بیع ماسبق از شروط اخبار آن در اینجا نیز جاری است و نیز چند امر نافع مانند

این مقام که ذکر آنها مناسب است اول آنکه جایز نیست فروختن بیع سلف پیش از  
رسیدن وقت تسلط بر ماله بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر ماله جایز  
است فروختن آن اگر چه قبض نکرده باشد و لکن در غله گرا هست دارد فروختن  
آن قبل از قبض و احوط آنست که زیاد تر از آنچه خریده فروشده و صحت آنست  
چنینکه خریده فروشده در آنکه بایع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط  
بر ماله را بکند جنس ماله را که بوصف مشخص کرده بدو بدو و جاست و  
مشتری که قبول کند یا بوزن یا بکیل یا بکدام آنکه اگر بیع تصریح کند که  
دستش بآن کمرش نرسد و بگوید در جنس از دست خود گذرانده است و  
اینچنینکه قرار داده شده است که قبول و احب بدو بدو و جاست و  
خلافت احوط و بجا قبول است اگر چه قول بکند که بوزن یا بکیل یا بکدام آنکه  
چنانکه اگر زیاد از قدر بیع را داده که بگوید بوزن یا بکیل یا بکدام آنکه  
بعد از رسیدن وقت تسلط بر ماله بیع را از دست خود گذرانده و مشتری بگوید  
است که فسخ کند و ماله را بلی بماند و بگوید بوزن یا بکیل یا بکدام آنکه  
و محض قعذر عقد بیع منفعه نمیشود و بوزن یا بکیل یا بکدام آنکه بیع بدو  
غیر جنس را میشود بکند بوزن یا بکیل یا بکدام آنکه بیع سلف نیز بر  
شرط کردن چیزی که باعث جهالت نشود و محال خواند و محرم حلالی نباشد  
مثل اشترای عمل مباح و هبه کردن چیزی و امثال اینها چنانچه بیع ماله  
و آن عبارتست از بیع دین بدین که زمان هر دو مؤخر باشد و این قسم بیع در  
شریعت مظهر محرم باطل است پس بیع با عتیا اخبار بر رأس المال و عدل  
بر چند قسم است بیع بر چهار قسم است اول بیع مرابحه است آن بیعیست که بایع  
خبر بدهد بر ماله و زیاد از آن نیز بکند پس مرابحه آن بیع بر رأس المال است



و اخبار بر اس المال لازم است اگر مشتری عالم بان نباشد و اگر جاهل شود این  
بیع بر چیز دیگر واقع شده است بان چیز شری از برای بایع پس صیغه ان بان نحو  
که بایع بگوید بعد از اخبار بنیعتک ما علم بما اشتریت بر دینج درهم یا بگوید  
بعتک ما علم بما بذلت من الثمن فیه و مشتری میگوید قبلت یا جاز است در محل  
بعتک شریعتک یا مملکتک و امثال آن بگوید چنانچه بنا نهاد کرد و از برای  
مراجعه در صیغه دیگر است یکی اینست که بایع بگوید بعتک ما علم بما ظمیر علی  
و ربح کذا و فرق میان این سه صیغه اینست که صیغه اولی شامل نمیشود مگر  
ثمن بقیه آن را و سایر اجزای مثلاً اجرت حملی و کتالی و دلالی و مانند اینها  
داخل نیست اگر چه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد و همچنین است مفاد  
صیغه ثالثه علی الاظهر و اما صیغه ثانی بر دران مندرج است جمیع مؤن  
و احرازاتی که مقصود از آن استریاح بوده مثل اجرت دلالی و کتالی و حملی  
و حراست سفیدگری و خجاطی و قیمت رنگ و اجرت خنان مملو و گچکاری و  
کل مالی خاصه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اخبار نموده باشد بقصد  
استریاح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بان یا مشتری عالم نباشد بان بخلاف  
اجزای اجات و مؤنه که مقصود از آن استریاح و منفعت یافتن نباشد بلکه غرض  
مجرد بقا ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عاده بقا عبد یافت و مثل اجرت  
مسکن و کسره غنم و تیراش که لابد منها است از این قبیل است علف ذابره و  
اجرت اصطبل که طویل و مجا آخر حیوان و کما ایشادن باشد و جل حیوان  
و امثال آن و فرق میان اجرت خانه مجتبه حفظ متاع و اجرت مسکن عبد و  
اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصاً در وقتیکه استبقا عبد و حیوان مجتبه بجا  
نقطه باشد بلی اگر زیاده بر قدر معتاد و علف دهد حیوان را انقدر زائد مندرج

در معراج

卷之三

در صیغه نحو اهد بود و همچنین اجرت طبیب را اگر مشتری دهد در صورتیکه  
مرض از آن بر طرف شده و در دستش حادث شده باشد و اگر علی ذاعمال  
مذکوره را خود بخا اوده باشد یا مشتری بخر یا بعل اوده باشد و از ده  
شخص بایع که هر روز داخل در صیغه کند پس اول خناری کند باصل غیره  
و مصارفیکه مقصود از آن است بایع است بعد از آن میروند و میگویند  
ما علم بما فاعل علی و بیع کند مشتری میگوید قلب که در دستش است  
صیغه مزبوره هست آن اینست که صیغه اولی صحیح است  
و با بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر آن متاع بصلح  
و بخوان منتقل باورده باشد بیع مزاجه باین  
و اما بصیغه ثانیه صحیح است اما در صیغه ثانیه باین  
متاع منتقل بایع شده باشد بصیغه بیع مزاجه باین  
بعض منتقل باورده باشد پس در بیع مزاجه منتقل باین  
نیت و اگر بایع اخبار کند که اس المان صد درهم است و بگوید بعت هذا بمائة  
و بیع کل عشرة درهم و مشتری بگوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود  
بیع قولیه است و آن عبارتست از بیع بر اس المال بدو روز یا ده و نفع تا پس از آن  
باختیار بر مایه در صورتیکه مشتری عالم بر آن نباشد و الا اخبار لازم نیست پس  
میفرماید همان اصل مایه بدو روز یا ده و صیغه آن باین نحو است که بایع  
بمشتری بگوید بعتك ما علم بما اشتريت يا بگوید و لبتك هذا العقد و امثال  
این و مشتری بگوید قبلت یا بگوید توليت هكذا و باید که ثمن تا آخر مثل ثمن اول  
باشد چنانچه در مواضع است و مواضع بیع مواضع است و آن عبارتست از اینکه  
بایع خبر دهد باینکه بگوید و مشتری بگوید و مواضع مثل مزاجه است و احکام

وہابیہ



و صیغه بلی در مواضعی باید اضافه کند لفظ و صیغه کذا و در ملحقه بلی  
 اضافه کند لفظ و بیج کذا پس باید بگوید بعنک هذا بما اشترین و صیغه  
 کذا و مثنی میگوید بعنک مکرره است در ملحقه مواضع نسبت به بیج و صیغه  
 را بگو مال باین طریق که بگوید بعنک هذا برأس المال و بیج کل عشرة درهم  
 یا و صیغه درهم من کل عشرة چهارم بیج مساوی است آن عبارتست از اینکه  
 بیج ذکر سرمایه نکند و بیفروشد و این بهترین افشا است بجهت آنکه از کد بعنک  
 یا غلطاً و صیغه این بیج از ماسبق ظاهر است پس همین قدر که بیج بگوید بعنک  
 المتاع المعلوم یا المبلغ المعلوم و مثنی بگوید بعنک کافی است <sup>مطلق</sup> حکم مثلاً  
 ربو تیرا بیان فرما شد بیج را با حرام است مطلقاً بلکه معارضه حق صلح  
 حیوان منابر اظهر و هر چیزیکه مشتمل بر با باشد و در عهد و اداست که بگذرد  
 آن اعظم و بزرگتر است از هفتاد و نه که با محرم خود چون مادر و خواهر خود  
 بگذرد و با عبارتت از زبانی یکی از دو عوض که از یکجنس باشند و موزون  
 یا مکمل باشند در زمان صاحب شریعت اگر چه در زمان مبایعه چنین نباشد  
 و اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مبایعه  
 در جمیع بلاد موزون یا مکمل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی بلاد موزون  
 یا مکمل باشد در بعضی نباشد بدان بلد که موزون یا مکمل هست اخذ نماید  
 و با هست در بلاد دیگر خلافت احوط آنست که در آن بلد نیز بر وجه معارضه  
 اخذ نماید <sup>مس</sup> و گویند در باب از یکجنس محتوات یا بیج بلی از  
 یکجنس محتو میباشند و همچنین است کند و اردو نان و فستق و امثال اینها  
 همچنین است خرما و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و و شاپه مانند آن  
 پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ نماید و نماید بلکه مساوی اخذ نماید اگر چه

مثل معاوضه آنکه ربو تیرا یا معاوضه خرما بر طب باشد یا بر احوط و غیرت  
 است از معاوضه مطلق تر و خشک که در ذی یا کبلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده  
 اند و همچنین کسک و شیر از یکجنس محتو است چنانچه شیر و پنیر و روغن و غیرت  
 است بلی روغن گاو مثلاً یا روغن گوسفند و روغن مویس و همچنین است  
 گوشت گاو و سایر چیزها بیکدیگر از حیوان عمل منافی با بیع صلح و غیرت  
 مکرر و گوشت که یک جنس محتو است چنانکه گاو و گوسفند و مکرر از یکجنس  
 باشند پس هرگاه حاصل حیوان ذی یا گوشت از بیع و صلح و غیرت  
 حیوان دیگر که شرعاً از جنس آن حیوان نباشد پس کما فی سید و زیست که  
 زبانی در عوض اخذ نماید که چه شیره باشد یا قوی یکی که هب در  
 و همچنین زبانیست در معاوضه غیر موزون مکان مثلاً یا سب و غیرت  
 که اخذ نماید در اینها نقد جایز است و در کتب معتبره در سب و غیرت  
 مجوز است اگر اهره خالی از قوت نیست اقامه در سب چون تخم مرغ و غیرت  
 در آن نیز خلافت قوی جواز است لکن اگر حیوانی باشد از خد یا ده در معاوضه  
 حیوان بگوشت خصوصاً اگر کشته باشد و هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد  
 باشد لکن یکی مکمل است دیگری موزون مثل کد و اردو مثلاً بیج احدهما  
 بد دیگری جایز است با مساوات و وزن در کمال اشکال است و احوط بیج  
 و برابر نمودن است هر دو را بوزن <sup>مس</sup> در میان پدر و پسر و میان زن و شوهر  
 میان مملوک مختصر و مولای او و میان مسلمان و کافر جز اخذ با حرام است  
 یا بیج حرام نیست و لکن کافر جز از مسلمان نمیتواند اخذ نماید و نماید پس  
 در میان جلد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک بیج را با حرام  
 دارد بیج مابین پدر و دختر و مابین مالک و مملوک زبانیست اخذ زبانیست

و در مواضعی که بیج را با حرام است مطلقاً بلکه معارضه حق صلح حیوان منابر اظهر و هر چیزیکه مشتمل بر با باشد و در عهد و اداست که بگذرد آن اعظم و بزرگتر است از هفتاد و نه که با محرم خود چون مادر و خواهر خود بگذرد و با عبارتت از زبانی یکی از دو عوض که از یکجنس باشند و موزون یا مکمل باشند در زمان صاحب شریعت اگر چه در زمان مبایعه چنین نباشد و اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مبایعه در جمیع بلاد موزون یا مکمل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی بلاد موزون یا مکمل باشد در بعضی نباشد بدان بلد که موزون یا مکمل هست اخذ نماید و با هست در بلاد دیگر خلافت احوط آنست که در آن بلد نیز بر وجه معارضه اخذ نماید و گویند در باب از یکجنس محتوات یا بیج بلی از یکجنس محتو میباشند و همچنین است کند و اردو نان و فستق و امثال اینها همچنین است خرما و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و و شاپه مانند آن پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ نماید و نماید بلکه مساوی اخذ نماید اگر چه



و در مابین جد و نواده احوط عذر جواز است و احوط اینست که شوهر و زوجه  
منقطعه نیز از یکدیگر اخذ زبانه ننمایند چنانچه بعضی فرموده اند و احوط بلکه  
اقوی عذر جواز اخذ با است از کافر ذمی چون یهود و نصاری که خبر میدهند  
مس اگر در معامله اخذ زبانه نموده باشد عذر با سهو او غایب میگردد بجهت بوده باشد  
در زمان معامله واجبست رد بمالک آن یا نرج در این صورت اگر صاحب مال را  
بشناسد باید باورد بکند و اگر مشتبه باشد مالک آن میان جمع محصور و  
تسبیح آن ممکن نباشد تا همه مصالحه کند یا عیبت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد  
و قدر مال را باز بداند مثل مال مجهول المالت بان عمل کند باین طریق که اگر آن  
مالت مجهول معلوم نباشد که ظالم بوده است در انمال رد مظالم بدهد و اگر  
علم دارد که انمال مانع حلال او بوده و لکن بدقت او مظالم نباشد اولی این است که  
حاکم شرع بعنوان تقاض از جانب فقرا اخذ نموده و رد مظالم بدهد و اگر معلوم  
که مال مجهول خالص نیست بجهت وجه یا مجهول الحال باشد تصدق بدهد و اگر  
قدر مال را با مالک آن هر دو مجهول یا مریه باشد خمس از او بدهد یا اذات و اگر  
در زمان معامله حرام بودن را با رانی دانست بر کفایت تو به کردن در حق جاهل  
مقتضی بلکه مطلقا عمل با مثل است مس در زمان معامله فرار نمودن از او یا بچند  
طریق ممکن است ج بهیج طریق ممکن است اول آنکه تغییر جنس بدهد مثل اینکه زیارا  
باشرف معاوضه نمایند پس از آن اشرف را بدهند و باین دیگر که منظور بوده اخذ نمایند  
و یا اینکه جنس را بقدر معاوضه نمایند پس از آن نقد بدهند و آن جنس که مقصود بود  
اخذ نمایند و لکن باید قصد معاوضه و اعتبار داشته باشد و آنکه آن عوض را  
نمایند بوجه قرار دادن بدقت بصیغه مناسبه یا مصالحه بجهت دیگر و پس از آن  
مثل را معاوضه نمایند یا نقد نمایند یا آنکه بان عوض ناقص یا با همه رد و در صورت

در فرائض و نكاح و طلاق و احوط  
در فرائض و نكاح و طلاق و احوط

اشباه ناقص از غیر جنس چیز را منضم نمایند مثل اینکه با مال ناقص دستمزدی را  
یا چیزی دیگر را منضم نمایند و معاوضه کند چهارم آنکه هر یک مال خود را  
بد دیگری قرض بدهند و پس از آن همدیگر را بی نقد بکنند اگر از حلوص قس  
باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و از آن را بی نقد بکنند  
پنجم آنکه هر یک مال خود را بد دیگری هبه نمایند و در ضمن عذر سهو هبه  
دیگر را نمایند مس کیفیت بیع صور ایشان شریف است بیع صور عذر سهو  
از بیع هر یک از طلا و نقره بد دیگری و همچنین بیع صور عذر سهو  
بطلا یا نقره یا بجهت و خواه مسکون باشد یا عرس مسکون و عذر سهو  
باشد یا غیر آن بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بیع مسکون و عذر سهو  
نیت و همچنین مصالحه طلا یا نقره یا عذر سهو که در بیع صور عذر سهو  
و شرط است در صحت بیع صور عذر سهو بیع عذر سهو و عذر سهو  
نمودن هر یک از عوض و معوض پیش از متفرق شدن هر دو در مجلس عقد است  
و خواه در مکان دیگر باین طریق یا بیع و مشتق هر دو در یک حرکت کسب و معاوضه  
نکند تا آنکه قبض ثمن و ثمن نمایند و در حکم بیع صور عذر سهو چنانچه در کتب  
یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا الحاء و امثال اینها که مقتضی مدعیانند  
پس اگر مقدار طلا و نقره معلوم باشد بیع بجنس آن بود یا سکه یا بد در ثمن بود  
قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا آنکه با متحقق شود و باید  
بقدر طلا یا نقره نقد را قرار بدهد و پیش از مفارقت داد و ستد باین بیان  
تا آنکه شرط بیع صورت متحقق شود و اگر قدر آنها مجهول باشد معاوضه بجنس  
صورت ندارد مگر آنکه علم بر ادا قی عوض از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد  
و معاوضه بجنس مخالفه اشکال است مس کیفیت صلح و طریقه عقد و اشیان و معاوضه

بیع صور عذر سهو  
بیع صور عذر سهو

بیع صور عذر سهو  
بیع صور عذر سهو



ج صلح عبارتست از سازش دو شخص یا بیشتر و آن عقدیست که از طرفین  
که مشروع شده از برای قطع نزاع بحسب اصل شرع و جایز است واقع ساختن  
و با اقرار مدعی علیه و یا انکار او و همچنین جایز است مصالحه بین بعضی و  
دین بدین و دین بدین و دین بدین و نیز جایز است با علم مصالحین بمقدار مالیکه  
نزاع در آن واقع شده و یا جهل ایشان و یا طل نمیشود مصالحه مگر بفتح و افاق  
و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را یا حلال کند حرام خدا را و  
هرگاه مال المصالحه یا عوض آن مال غیر باشد یا اینکه قابلیت مملوکت نداشته  
باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه تعلق بگیرد بچیزیکه در ذمه  
باشد و قابلیت مملوکت داشته باشد و آن چیزیکه از او شده چنین نباشد صلح  
صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر مسبب از بدخفافه دارد و لا بد  
در تحقق صلح از ایجاب قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید  
هكذا و مصالح له بگوید قلت هكذا یا اینکه مصالح بگوید صالحا علی ما  
استحققت من ذمتك من جميع الحقوق الشرعية بالمبلغ المعلوم و مصالح له بگوید  
قلت هكذا و هرگاه هر دو مصالح خواستند بگوید صالحا علی ما استحققت  
فی ذمتی من جميع الحقوق الشرعية بالمبلغ المعلوم و آن دیگری که مدعی است بگوید  
قلت نیز صحیح است و این کفایت میکند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نماید بجهة  
قطع خصومت و نزاع ظاهری فقط پس مصالح میگوید صالحا علی ما استحققت  
بنی و بینك من جهة الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قلت اگر مراد  
صلح حق منازعه است صحیح نیست و اگر مراد از صلح آنستکه نزاع و مراعه نکند  
ندارد و بدانکه صلح عقدیست مستقل بر تابع عقد از عقود بلی افاده میکند  
عقود و ایقاعات چندین است و این در وقتی است که متضمن نقل عین و عوض

باشد

باشد و اجازه و این در صورتیست که مصالح علیه یعنی مال المصالحه منفعت بود باشد  
مثل اینکه عین یا ابدی را یا منفعتی را که نزد دیگری دارد از مصالحه میکند بر  
منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح بر صورت مفید اجازه است و از او  
حظی و این در صورتیست که حلیه داشته باشد بر ذمه کسیکه مدیون مصالحه  
نماید بر اسقاط بعض معین آن در بدو دادن بعض دیگری بقتضای آن در مصالحه  
بر این وجه شرط نماید پس صلح در این صورت نادره میکند بلی و در هر  
و آن در وقتی است که مصالحه نماید بر عین یا بر عوضی که در صورت صلح  
افاده میکند ثمره غیر از عین و بر این در وقتی است که مصالحه نماید بر عین یا بر عوضی  
و ابدی و عوضی و در هر صورت صلح بر منافع مفید است و در هر صورت  
و اولویت میکند در مدعی و امثال آن و همچنین جایز است صلح بر اسقاط عین  
و خیار و بر جواز ساختن بر برآه و غیره در مدت معین و در هر صورت صلح  
است و در صورت عقد صلح بر عین یا بر عوضی که در ذمه دیگری است  
و شرایط بر این قرار میگیرد ضمانت عین یا بر عوضی که در ذمه دیگری است  
که در ذمه دیگری باشد که چنانچه دیگری را ضمانت در ذمه است که ضمانت  
مکلف باشد و تصرف او در مالش نافذ و جایز باشد یا نه که غیر متناهی  
آن نباشد و نیز مشروط است در لزوم ضمانت که مضمون بر عین طلبکار را  
باشد ضمانت آن شخص ضامن چنانچه لزوم ضمانت شرط است یا اینکه آن ضامن مال  
دار باشد یا اینکه طلبکار مال نداشته باشد بقرض ضامن هنگام ضمانت باید دانسته  
شود که محض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون منتقل میشود بجهة ضامن و مدیون  
بری الذمه میشود از این بلی هرگاه ضمانت خواهش مدیون واقع شود ضمانت  
میتواند باین مدیون رجوع نماید و الا فلا و نیز باید دانست که ضمانت احواله و موجه

از اموال



هر دو صحیح و جایز است پس اگر شرط کند اجل را واجبست که آن مضبوط باشد  
مثل بیکاه و بخوان نه مثال بازماند زان غلات قد و حاج زبر اگر این بجهت عدم  
ضبط آن فساد است صیغه ضماید بنخواست که ضامن بگوید بطلبکار ضمانت  
لست ما شتخفه فی ذمته زید یا بگوید یمنحت لک یا بگوید الزمت یا بگوید انا ضامن  
یا بگوید انا ضامن یا بگوید انا زعمی و بخوانها از الفاظیکه برسانند بن معنی را و در  
قبول کفایت میکند لفظ قبلت کسی احکام قرض و دین زاینان فرمائید حج  
بدانکه حدام قرض و دین چند امر میشود اول آنکه در قرض دادن ثواب است عظیم  
چنانچه در حدیث وارد است که تصدق دادن یک درهم ده برابر است و ثواب  
قرض دادن یک درهم برابر هجده درهم است و اخبأ در ثواب قرض بسیار است  
در آنکه عقد قرض جایز است از طرفین بعبه اینکه داشتن هر وقتیکه خواسته شد  
مطالعته بدل نماید میتواند ولو بمحور و فراغ از صیغه قرض باشد و همچنین مدیون  
تبره ز می که خواسته باشد اداء آن نماید میتواند اگر چه بعد از فراغ از صیغه  
فاصله بوده باشد و ثمره قرض تعلیکه این است باز در عوض پس در مثالی رد مثل  
لازم است در قیمت رد قیمت روز قرض و قرضیکه بر وجه یقین باعث مالکشد  
قرض گیرنده میشود آن قرضه است که مشتمل باشد بر اینجاب قبول لفظی و قبض و  
ان باین طریق است که صاحب مال بگوید اقرضک هذا و قرض گیرنده بگوید قبلت  
و بعد تصرف او بدهد و همچنین اگر ترجمه این را بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض  
المحتمل داد مرا این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید قبول کرد و صحیح است قصد قرض گیرنده  
نیست بلی ترتب ثواب موقوف بقصد قرض نیست بلی اگر مالک بدو صیغه بدهد  
مال را بغير بقصد قرض تصرف در آن از برای آن غیر مباح و جایز است از قبیل  
معاطاه در بیع امر استی انکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در

دَرَاجُكَا مَقْرُضًا مَت

حرام است و با شرط کردن انتقال قرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند تنقیر پس  
و باید در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند  
بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعا چیزی برض دهنده بدهد رضی ندارد امر چهارم  
آنکه هر چیزی که ممکن است تعین کردن آن محسب است و وصف جایز است قرض را  
پس جایز است قرض دادن غایب و بقره که بوند و وصف متخصیص نه باشد و همچنین  
چنین جایز است قرض دادن گاو و حور و مانند این حوره و زن مستحبه سید بابر  
یا بیکل و همچنین جایز است قرض دادن نان که بیکل است یا سبزه یا سبزه کربان  
بعد از و شماره مشخص باشد قرض در هر یک از این اشیاء و در هر یک از این اشیاء  
اینکه تفاوت معین و معین نباشد که مستور در روز است و تفاوت  
بتفاوت در قیمت نیست مگر بهیم آنکه ما نیز اگر قرض بدهد سلی است و قیمتی  
مثل آنست که جزای آن مال معین نباشد در قیمت معین و در وصف معین  
نزد بکن باشد مثل جو و گاو و در عوض قیمتی آنست که تفاوت معین و معین  
حیوانات پس اگر آن مال مثلی باشد در صورتی که از آن در عوض کو ممکن باشد  
زد مثل کند و الا باید زد قیمت آن بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان  
تعدد مثل و زمان زد بدل تفاوت داشته باشد ظاهر اینست که زمان و مقدار باید  
بدهد و اگر قیمتی باشد قیمت آن در روز قرض برده قرض گیرنده قرار بگیرد و چنانچه  
قول مشهور است امر ششم آنکه بنا بر اصح نمیشود آنکه قرض دهنده بعد از اخذ بجز  
قرض و تصرف دادن در مایع کند یعنی مال بلی متواتر آنکه مطالبه حق خود بکند  
چنانچه گفته شد در معنی جز از عقد پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز نیست  
چنانکه اگر بدل از او رد کند نیز جایز است و اگر چه در صورت مطالبه معین و معین  
است امر هفتم آنست که هرگاه مال را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض



باشد قوی آنکه پیش از آن زمان حق مطالبه ندارد بازنده بودن قرض گیرنده  
 امره شمی آنکه اگر از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت کند  
 بلکه اگر اینست که مقدار مدیون را جدا کند از تمام آنکه در آن مؤجله که زمان تسلط  
 آنها رسیده باشد بوسیله مقرر شد معجل نمیشود. پس بوسیله مقرر مدیون معجل میشود  
 یا اینکه که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را که زمان تسلط  
 بر مطالبه آن مؤخر باشد پس اگر ترک کرد قرض میت باشد تمام طلبکاران متاثر  
 باشند در استحقاق مطالبه از آن ترک کننده حق خود هر چند عین مال بکمران  
 ایشان اخذ نموده بود و موجب باشد بلی هرگاه کمتر نباشد حصا مال اولی و احق  
 خواهد بود علی الا قوی امر هرگاه مدیون چیزی باشد و قادر نباشد بر  
 کسب لا بقبح حال که بان میتواند داده پس کند باید از آن محلت داد و اگر چیزی نباشد  
 و یا قادر بر کسب لا بقبح حال باشد و طلبکاران مطالبه حق خود کنند و او مطالبه  
 کند حبس او جایز است و همچنین است در صورت بطلان بجا او مگر آنکه ثابت شود  
 چیزی بود پیش از این که خانه لا بقبح حال و لباس لا بقبح حال و مانند اینها و اگر  
 نیست که بطلبکار مدیون نداده باشد علی الا قوی و همچنین نفقه روز قضاوت او  
 و عیال واجب است نفقه او امر در این که هرگاه طلبکار مدیون را بغیر بفرستد  
 متحمل کند بعضی که کمتر از اصل طلب باشد و همچنین بیا و مانند آن لازم نیاید  
 صحیح است ترک شود احتیاطا بصلح در مقدار از او امر میزد هم آنکه جایز است  
 کرد و وفا بقرض داد و بکردار مطالبه کند سرض در غیر بصلح قرض با عقد شرط  
 واجبست بر مقترض و نه بر آن باعده و متحقق میشود رضی باینکه قیمت مثلی در  
 موضع مطالبه زیادتر باشد پس طریق حواله کردن از بیان فرما شد حواله  
 عبارتست از نقل کردن مالی را به شخص دیگر که مشغول از مر باشد

کسی که از طرف  
 مدیون بطلبکار  
 داده شود  
 یا اینکه که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را که زمان تسلط  
 بر مطالبه آن مؤخر باشد پس اگر ترک کرد قرض میت باشد تمام طلبکاران متاثر  
 باشند در استحقاق مطالبه از آن ترک کننده حق خود هر چند عین مال بکمران  
 ایشان اخذ نموده بود و موجب باشد بلی هرگاه کمتر نباشد حصا مال اولی و احق  
 خواهد بود علی الا قوی امر هرگاه مدیون چیزی باشد و قادر نباشد بر  
 کسب لا بقبح حال که بان میتواند داده پس کند باید از آن محلت داد و اگر چیزی نباشد  
 و یا قادر بر کسب لا بقبح حال باشد و طلبکاران مطالبه حق خود کنند و او مطالبه  
 کند حبس او جایز است و همچنین است در صورت بطلان بجا او مگر آنکه ثابت شود  
 چیزی بود پیش از این که خانه لا بقبح حال و لباس لا بقبح حال و مانند اینها و اگر  
 نیست که بطلبکار مدیون نداده باشد علی الا قوی و همچنین نفقه روز قضاوت او  
 و عیال واجب است نفقه او امر در این که هرگاه طلبکار مدیون را بغیر بفرستد  
 متحمل کند بعضی که کمتر از اصل طلب باشد و همچنین بیا و مانند آن لازم نیاید  
 صحیح است ترک شود احتیاطا بصلح در مقدار از او امر میزد هم آنکه جایز است  
 کرد و وفا بقرض داد و بکردار مطالبه کند سرض در غیر بصلح قرض با عقد شرط  
 واجبست بر مقترض و نه بر آن باعده و متحقق میشود رضی باینکه قیمت مثلی در  
 موضع مطالبه زیادتر باشد پس طریق حواله کردن از بیان فرما شد حواله  
 عبارتست از نقل کردن مالی را به شخص دیگر که مشغول از مر باشد

بمثال آن مال بحسب جنس و وصفه که چه غرقه باشد و حواله بکسکه بری  
 لذت نباشد و در آن خلافت استحقاق جواز است پس نقل میشود مال از دستش  
 بدست آن شخص دیگر که بری الذمه نباشد و شرطست در حواله رضایت حواله گیرنده  
 و حواله کرده شده و شخص محال علیه هر سه اگر حواله بری باشد یا محال علیه  
 در ذمه او است الا رضای محال علیه نیست که شرط نباشد بل واجبست  
 قبول کردن حواله بر شخص محال که چه محال علیه مال دار باشد و یا مالک غیر از عهده  
 در وقت حواله کردن مال دار باشد و اگر مال دار نباشد مال در آن شخص محال  
 اینکه محال علیه مال دار نیست و اگر در وقت حواله مال دار باشد و بعد  
 حواله ظاهر شود اعسار او از برای محال اخبار فسخ است پس اگر غرض از حواله  
 کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مال دار بوده بعد از حواله  
 فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بطلبکار در هر صورت هر که حواله بکسکه بری  
 امد شخص محال که مدیون محال است بری لذت میشود پس محال میتواند که در  
 رجوع باو نماید مگر بفتح در جائیکه زبانی و ثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون  
 حواله عقد است لازم نیست که مال دار باشد و آن از انجا محال فسخ است پس محال  
 یعنی حواله کننده میگوید یا حلتک علی فلان بالمبلغ المعلوم و محال میگوید قلمت  
 میگوید یا حلتک و جایز است اجزاء صیغه حواله بفارسی نیز که چه بعد از اولی و احو  
 است با امکان چنانچه در سایر عقود لازم غیر نکاح گذشت و شرطست اعتبار باشد  
 در سایر عقود لازم از قبل بلوغ و عقل و بخواند حواله نیز معتبر است پس باید هر  
 از محال و محال علیه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد و مصلوب بقول و فعل  
 نباشند پس کیفیت در صیغه از بیان فرما شد و در عبارت است از  
 که در صورت نقد و اخذ مدیون استحقاق از آن نماید و در صورت عقد

نکته



لازم از طرف رهن دهنه بدست دران از اجابت قبول مثل اینکه مالک بگوید  
 رهنک هذا یا رهنک علی الذین المعلومین صاحب طلب بگوید قبلت  
 یا رهنک یا چیزیکه جاری مجرای آن بوده باشد و شرط است که آن وثیقه رهن  
 مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط است و باید هر یک از رهن و رهن  
 جای یا تصرف باشد در مال خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن  
 نفوذ حق و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها همچنین جایز نیست از برای  
 مالک و طی جاری مرهونه و رهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفاء  
 حق خود از رهن هر چند مالک مرهونه باشد پس اگر مأذون باشد که بخود نیز  
 بر و سبب میتواند از برای خود بجزد و عقد رهن قابل شرط است اگر آن شرط  
 از جمله اشراف باشد که منافی مفسد و عقد رهن باشد پس اگر شرط کد در  
 ضمن رهن که صلاح مرهونه فروخته شود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه این شرط  
 منافی مفسد از رهن است همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر  
 بفروشد و اگر شرط کند دخول نماید در زاده رهن یعنی ثمر و میوه و حمل حیوانات  
 صحیح است چنانچه ثمناء موقوفه منقصل از اخلا در رهن مرهونه نمیشود بدون شرط  
 و اگر عین رهن بکند در نزد کسی یا بنمونه که فاقان ملت رهن باشد اگر در سران  
 مدت ثانیان دین نماید مدیونان مرهونه بیع بوده باشد چنین رهن فساد  
 معلوم نیست و فساد بیع هم محل تأمل و اشکال است اگر چه مشهور است غایب  
 و جایز نیست از برای رهن تصرف در رهن بیع و نحو آن قبل از رسیدن زمان مطلقا  
 مگر بانه مالک و در صورت حلول اجل و تعدد زاده دین نمیتواند رهن را  
 بفروشد و استیفا حق نماید مگر باذن خا که شرع و هرگاه دهن اعراض برهن نکرده  
 باشد و رهن خود را داشته باشد که رهن با وراثت نکار کند و او ممکن نباشد

از اثبات آن در نزد خا که شرع رجوع نماید احتیاج بعد از مؤمنین هم کردن  
 هم ممکن نشد میتواند استیفا حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان  
 مطالبه و اما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفاء و الله العالم من احکام  
 و شرائط اجاره را بیان فرمائید ج اجاره عقد است لازم از طرف دهن و  
 عا رقت از تمليك منفعت معلوم و عوض معلوم و باطل میشود بسبب  
 اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود من و در آنکه  
 اقوی عقد بطلان نیست بموت هر یک از موجر و مستأجر خصوصاً اگر موجر  
 و مستأجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول آنکه مستأجر  
 پیش از قبض یا بعد از قبض باز فاسد تلف شود پس در این صورت باطل  
 میشود دوم آنکه شرط کرده باشد که مستأجر بنفسه استیفاء منفعت کند  
 باطل میشود بموت مستأجر قبل از استیفاء منفعت سیم آنکه عین موجر و منفعت  
 یا شد و موقوف علیه آن اجاره دهد از برای صلاح خود نه منفعت سیم  
 لاحق در این صورت بموت موجر باطل میشود چهارم آنکه مستأجر  
 مالک منفعت مدحجوة خود بسبب صفت مالک عین بوده باشد  
 این موجر اجاره باطل میشود بد آنکه اجاره دادن مثل باغ را در برای  
 مستأجر حاصل آنرا چون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن  
 و کوفتند و امثال اینها را اجتهاد مالک مثل شتر و روغن مانند اینها را اجاره  
 زیرا که در اجاره شرط است بقاعین و مفروض اینست که امثال خرما و انگور و شتر  
 و روغن از اعیان محبوس هستند از منافع پس باید چیزی که قابل اجاره است را برای  
 منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و نحو آن در مالک  
 درختها یا مانند آنها موقوف بر مصالحه یا آنکه شرط کند که حاصل آنها را

در اجاره دادن امثال اینها را اجتهاد مالک مثل شتر و روغن مانند اینها را اجاره  
 زیرا که در اجاره شرط است بقاعین و مفروض اینست که امثال خرما و انگور و شتر  
 و روغن از اعیان محبوس هستند از منافع پس باید چیزی که قابل اجاره است را برای  
 منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و نحو آن در مالک  
 درختها یا مانند آنها موقوف بر مصالحه یا آنکه شرط کند که حاصل آنها را



لازم از طرف رهن و الا بد است در آن از انجا که قبول مثل این که مالک بگوید  
و هتک هذا با او هتک علی الدین المعلوم پس صاحب طلب بگوید قبلت  
یا ایتک یا چیزیکه جاری مجرای آن بوده باشد و شرط است که آن وثیقه بر  
مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط است و باید هر یک از رهن و مرهون  
جایا التصرف باشد در مان خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن  
نفر و ختنه و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جایز نیست از برای  
مالک و طی جاری مرهونه و مرهون اولی است از سایر طلبکاران در استیفا  
حق خود از رهن هر چند مالک مرده باشد پس اگر مأذون باشد که بخود نیز  
بروید میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شرط است اگر آن شرط  
از حبله آن شرط نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در  
تضمین رهن که اصلا بر مرهونه فروخته شود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه این شرط  
منافی مقصود رهن است و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر  
غروشد و اگر شرط کند دخول نما مسجد را در رهن بجهت غر و موه و حمل جوآنها  
صحیح است چنانچه نماز موح و مفصل از اخلا در عین مرهونه نمیشود بدون شرط  
و اگر عین رهن بکذا در نزد کسی یا بن نحو که تا فلان مدت رهن نباشد اگر در سران  
مدت داده آن دین تمام بدو آن عین مرهونه بیع بوده باشد چنین رهن فساد  
معلوم نیست و فساد بیع هم محل تأمل و اشکال است اگر چه مشهور است غایب  
در جایز نیست از برای مرهون تصرف در رهن بیع و نحو آن قبل از رسیدن زمان مظا  
مکر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعدد از داده دین نمیتواند رهن را  
غیر و شد و استیفا حق نماید مگر باذن حاکم شرع و هرگاه رهن اعتراف برهن نکرده  
باشد و مرهون خوف داشته باشد که رهن با وراثت انکار کنند و او ممکن نباشد

از اثبات آن در فرد خا که شرع رجوع نماید حینا طاع بعد از مؤمنین هم گون  
هم ممکن نشد می تواند استیفا حق خود را از زمین نماید بعد از رسیدن زمان  
مطالیه و اما قبل از حلول اجل یا بر زمین استیفاء و البته لغایم من احکام  
و شرائط اجاره و ایان فرمائید ج اجاره عقد است لازم را از طرفین و  
عبارت است از تمليك منفعت معلومه عوض معلومه و باطل میشود بفساد  
قاله و اما بسبب مع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود من و در آن  
اقوی حد بطلان است بموت هر یک از موجر و مستأجر مخصوصا اگر موجر  
و مستأجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول آنکه من و  
پیش از قبض یا بعد از قبض با فاصله تلف شود پس در هر صورت باطل  
میشود و دوم آنکه شرط کرده باشند که من اگر بیضا استیفا منفعت کرد  
باطل میشود بموت مستأجر قبل از استیفا منفعت سیم آنکه من موجر و مستأجر  
باشد و موقوف علیه از اجاره دهد از برای مصالح خود نیز منفعت  
لاحقه پس در این صورت بموت موجر باطل میشود و در هر حال که من  
مالک منفعت ملک حیوة خود بسبب صفت مالک من و مستأجر  
این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ و زمین  
مستأجر حاصل از اجور خرما و انگور و نار و خرز و مانند اینها و اجاره دادن  
و گوسفند و امثال اینها را جهت مالک شدن شیرو روغن مانند اینها را اجاره  
زیرا اگر در اجاره شرط است بقا عین و مفروض اینست که امثال خرما و انگور  
و روغن از اعیان محسوب هستند از منافع پس باید چیزی که قابل اجاره است را  
منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و بخوان و در مالک  
درختها یا مانند آنها موقوف است بر مصالحه یا آنکه شرط کند که حاصل اجاره

ارزاشات







ان معتبر مال را بفتح زاید بفروشد تا اینکه بعض از نفع مال او باشد پس در این صورت  
مذکوره شرکت حاصل نخواهد شد و ثمره او همچون شرکت معاوضه نیز باطل است این  
معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند  
مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکاء خواهرش کنند که مال مشترک را قیمت کنند و آن  
است برد بگری که اجابت کرد در صورتیکه قیمت باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد  
نباشد و اگر باعث شود یا اینکه مشتمل بر رد باشد قیمت کردن موقوفست بر رضا  
شرکاء و این را قیمت اختیار گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم است اگر چه  
سرمایه جمع آوری شده باشد و در اموریکه اجابت لازم است هرگاه اجابت نکند  
حاکم شرع اجتناب نماید بر قیمت این را قیمت اختیار گویند مطلب پنجم آنکه شریکی که  
مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مگر در صورت تقصیر بیعت  
یا تفریط پس قراض و مضارب و بیعت ج قراض و مضارب عبارتست از اینکه  
شخصی مال را بدهد بغيره که معامله کند با این طریق که در نفع با هم شریک باشند  
معنی مثل نصف بیع یا ثالثان یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه مقید  
باشد بزمان معین و شرط است که ان مال عین طلای مسکوک یا نقره مسکوک باشد  
پس صحیح نیست در این دو در غیر نقدین و این عقد بیعت جایز پس کفایت میکند هر  
چیزیکه دلالت بر آن نماید که چه حوط و اولی اینست که ایجاب قبول لفظی واقع  
بنازند و با هم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معا  
بکنی یا این طریق که نصف نفع آن مثلاً بتو باشد و نصف دیگر مال من باشد  
پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه نخواهند بجز جاری نمائند پس مالک  
بگوید ضارب بنک بکذا عامل بگوید قبلت هکذا یا آنکه مالک بگوید ضارب بنک بکذا  
قارضت یا بگوید عامل ملک علی هذا المال علی این وجه بیننا نصفین در قبول

وایضا

مضرب

نیز هر چیز بیکه دلالت بر رضا نماید اگر چه بایما و اشاره باشد کافی است  
 بگفت وصیت را بیان فرمائید وصیت عبارتست از تمليك عین یا منفعت  
 غیر بعد از وفات موصی و غیر تقدیر اخبار در قبضه وصیت دینا است بیکه در بعضی  
 از اخبار وارد شده که اگر کسی بدو وصیت ببرد مثل اهل جاهلیت مرده است  
 و در حدیث است که سزاوار اینست از برای مسلمان که در شیء غیر از مال و غیره وصیت  
 نماید و در حدیث آمده که وصیت حق است و هر مسلمانی  
 و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است پس در وصیت صفتهاست قبول  
 مقبر است ابرج بلی مقبر است در وصیت پنج چیز در وصیت صحیح است  
 مثل وصیت بمالی برای زید مثلا یا وصیت بمهره غیر مال و سبب برای  
 گرفتن زوجه یا مادرش و نحو اینها و تا قبول بشود لازم نیست  
 وصیت بمهره خاصه و تا در وصیت بمهره قریب لازم نیست تمام باشد  
 باین طریق است که شخصی موصی بگوید وصیت بکرم بگوید فغیر کند یا بگوید  
 اعطوا فلانا بعد وفاتی کذا یا بگوید فلان کذا بعد وفاتی و بعد از این  
 که دلالت بر وصیت کند و لفظ خاتمه شرط نیست در قبول بلکه کتابت میکند  
 هر چیز بیکه دلالت کند بر رضا بیکه همان عمل بمقتضا وصیت نیز کافی است و جایز  
 است از برای وصی که در حال حیوة موصی در وصیت کند اما بعد از ممات  
 جایز نیست رد بلکه واجبست قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پس  
 از رسیدن خبر رد موصی آن مرد در وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر چه  
 هیچ وجه مطلع نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازم است قبول  
 پس هرگاه موصی وصیت کرد بواجب مالی مثل قرض و حج و خمس و زکوة و در مظان  
 یا وصیت نکرد و وارث مطلع باشد از اصل مال باید داد یا از ثلث حج از اصل مال

مجلس ۱۰۰

10



باید داده شود اما در حج کفایت میکند حج مقما اگر وصیت حج نکرده باشد  
 والا باید حج بلدی از برای او بکند مطلقا هرگاه شخصی در حال مرض متو  
 مالی چند بچشد یا بفروشد یا قبل از قیمت چه صورت دارد حج منجز است و مطلقا  
 محایا تاثیرش صحیح است از اصل مضمضه است نه از ثلث علی الا قوی پس وصیت از  
 برای معذور و جایز است یا نه حج جایز نیست لکن از برای حمل موقوف اگر زنده متولد  
 شود صحیح و نافذ است پس هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی و غیر واجب  
 اما ثلث و فاقب وصیت نکند چنانچه واجب یا بر غیر واجب مقدّم باشد اگر وصیت  
 کرده باشد که هر دو را ثلث بدهند و همچنین واجب مالی را بر واجب غیر مقدّم  
 بداد پس اگر کسی وصیت کند بر اذن بصدان وصیت کند بکدام وصیت عمل  
 کند حج باید بوصیت ثانی عمل کند پس وصی صغیر میتواند مال صغیر را قرض  
 بردارد یا نه حج خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد و وصی هم  
 مالدار باشد و و شقیر هم بکارد سؤال کیفیت احکام ارث ذایان فرقی  
 جواب کیفیتشان بدین طریق است که میان فرائض و موجبات ارث ذکر  
 میشود اما فرائض مراد منها مقدّمه در کتاب الله است و موجبات ارث یا ثلث  
 یا سبب اول سر مرتبه دارد و میراث نمی برد احکام از مرتبه ثانیه یا وجوب بکنی  
 از مرتبه ثانیه یا بقره که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است بدو  
 ارتفاع و ولادت یا انقطاع الاقرب الاقرب مرتبه ثانیه یا جد و جدات  
 مع الا ارتفاع علی الترتیب و اخوه و اخوات و باعداها اولادها مع الا غطا  
 الاقرب فالاقرب مرتبه ثانیه یا اعمام و عمات و اخوال و خالات در صورت  
 نبودن آنها اولادها اگر چه پائین بودند و بعد از آنها اعمام ابوین و عمات ابوین  
 اخوال ابوین و خالات ابوین است یا نبودن آنها اولادها هر چه پائین رود

علی الاقرب  
 برزانی

الاقرب فالاقرب و اما سبب زوجت است و ولاد اولی جمع میشود باجمع  
 وراثت در جمع نمیشود و آن سر مرتبه دارد بر ترتیب اولاد و عتق و ولاد  
 ضامن جیره و سیم و ولاد امامت و اما ولاد اسلام و ولاد باسحقاق حال که  
 معمول بر نحو امد بود اگر چه در مذهب است و تحت ولاد عتق پس موانع  
 ارث ذایان فرما شد حج موانع ارث یکی کفر است پس هرگاه وارث کافر باشد  
 و مورث مسلم کافر وارث نیست و اما مسلم وارث کافر میشود و در صورت مسلم  
 اگر چه بعد باشد میراث میبرد و کافر اگر چه قبل باشد میراث نمیرد و ک  
 قتل است پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق موجب خود در مرتبه و میراث  
 قتل بحق ممانع ارث نیست و اگر قتل بحق باشد از ارث است و چنانچه در  
 غیره برزاس اگر کسی قتل نماید بر خود و زنا یا زنا با زوجه یا زنا با  
 وارث مقول که حدش است میباشد و اما اگر کفر یا زنا یا زنا با زوجه یا زنا  
 وارث نه خود قاتل اگر وارث نباشد شود اول میراث بر سایر میراث شد  
 پس اگر این مقبول اخوه و اخوات مانده باشند وارث در مورث نمیشود  
 یا نه حج لوط صلح است و اما اخوات و اخوه ابوین یا ای وارث میراث میدهند  
 و اما غیر از اخوه و اخوات و اولاد آنها از منقرضین یا وارث بودند یا نه  
 ایضا اشکال دارد احوط صلح است پس زوجان وارث دهر میباشد یا نه حج  
 بل و ارث میشوند در صورتیکه در عوض باشد از قتل شیه بعد با خطا و اگر عوص  
 از قصاص باشد ظاهر اینست که آن هم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص  
 بدهر زوجان هم مثل سایر وراثت است اعم از آنکه مصالحه باشد یا نه که  
 شرعا مقدّم است یا اگر از آن باشد یا انقص و هرگاه ولی مقول و قاتل رضی  
 شوند بدهر بدو وقوع مصالحه انهم مثل مصالحه است در میراث بودن و چنانچه

میراث  
 برزانی



زوج و زوجه خواه تراجه بقدر معادل باد بر مقدار واقع شده باشد یا از بد  
یا انقص و خواه تراجه بجنس دیگر شده باشد یا بجنس دیگر تراجه شوند  
و قائل باین بعد از ان رجوع از ان در بر نماید قصاص جزا است یا نه رجوع با جزا  
و اگر بجنس دیگر تراجه نماید حق قصاص بخور ظاهر اینست که رجوع با جزا  
میرسد پس در هر خطا در حکم مال میت است یا نه رجوع با جزا در حکم مال میت است  
و قصاص بقتل و اخراج و صا با از ان میشود و همچنین در قتل عمد در صورت قصاص  
نمودن قصاص در حکم مال میت است و اخراج و صا با از ان میشود و اگر در  
خواستن منع نماید و از ان قصاص میتوان گفت که تسلط در این  
ندارند و اقربا حق نیستند بحد و منع از ان از خصوص در و صا  
بنست که بعضی بنسب عقیقه و عاده بهست که اگر موجب قتل بشود حکم ان حکم  
میباشد و نسبت که انهم مانع از ان میباشد و از ان مقدار قتل است هرگاه  
مسی یا نائم قتل نماید ممنوع از ان نمیشود پس هرگاه و از ان مشارکت نماید  
در قتل چه صورت دارد حج حکم ان هم مثل قتل است پس اگر و از ان شهادت دهد  
و روی خا در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع از ان نمودن  
شاهد مذکور میشود یا نه رجوع با جزا در این صورت منع نمودن او از ان خالی از قوت  
نیست و اگر شهادت مذکور از و از ان صادر شود بعد از حکم خا که مانع از ان  
نیست پس هرگاه جزا بحد و ولدین بر پدر خود و ولد دیگر بر مادر خود  
و هر دو فوت شوند حکم در ان بر دین چیست هر یک از این دو ولد  
و از ان که نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در ان صورت  
عفو نماید حد و ولدین از دیگری میتواند عفو نماید یا نه از قصاص  
از و بگوید و اگر میباید حد و ولدین مذکورین بقتل دیگر ظاهر اینست که

در صورتی که  
مسی یا نائم قتل  
نماید ممنوع از ان  
نمیشود پس هرگاه  
و از ان مشارکت  
نماید در قتل چه  
صورت دارد حج  
حکم ان هم مثل قتل  
است پس اگر و از  
ان شهادت دهد  
و روی خا در حق  
مورث خود که موجب  
قتل مورث بشود  
منع از ان نمودن  
شاهد مذکور میشود  
یا نه رجوع با جزا  
در این صورت منع  
نمودن او از ان خالی  
از قوت نیست و اگر  
شهادت مذکور از و  
از ان صادر شود  
بعد از حکم خا که  
مانع از ان نیست  
پس هرگاه جزا بحد  
و ولدین بر پدر خود  
و ولد دیگر بر مادر  
خود و هر دو فوت  
شوند حکم در ان  
بر دین چیست هر یک  
از این دو ولد و از  
ان که نکشته است  
میباشد و میتواند  
قصاص بر دیگری  
نماید و اگر در ان  
صورت عفو نماید  
حد و ولدین از  
دیگری میتواند عفو  
نماید یا نه از  
قصاص از و بگوید  
و اگر میباید حد  
و ولدین مذکورین  
بقتل دیگر ظاهر  
اینست که

از ان ساقط است نظر باینکه مفروض اینست که و از ان دیگر نسبت مس رقیقت چینی  
بنده مانع از ارث است یا نه رجوع با جزا مانع از ارث است هرگاه و از ان یا مورث رقی  
باشد میراث نخواهند برد و اگر و از ان بعد از ان باشد و از ان قریب و بعد  
میراث مختص است بوارث و اگر چه بعد است و در حق اگر چه قریب است  
اگر و از ان نباشد سوای امام و مملوک و ان مملوک احدی نباشد یا فرد  
یا باقیه ان ارب مملوک باشند باید جبر کرده شود و باین حد نسبت میدهد  
از ان از اد کرده میشود و مال را تصوف میکند و ظاهر اینست که فرق نیست در این  
حکم میان آنکه مملوک خا باشد یا مدبر یا مملوک است یا مدبر است یا مملوک  
باشد از مال الکتا بر چیز یا با اقر و ولد و مملوک است یا مدبر است یا مملوک  
مال الکتا بر ظاهر اینست که از اد کرده میشود و باین حد نسبت میدهد  
بسیار جزا که خواست اگر و نماید ترک بحد و ولد یا مملوک یا مدبر یا مملوک  
و مانع رقی مختص نیست باینکه مملوک خا باشد یا مدبر یا مملوک است یا مدبر است یا مملوک  
باشد یا مملوک است که از اد نموده باشد چیزی از مال الکتا بر و از ان مملوک مملوک  
باشد یا باینکه بعضی او خواست و بعضی دیگر او مملوک باشد و مملوک است یا مدبر است یا مملوک  
میرد بقدر یک حق است دارد و اگر غیر مملوک باشد ظاهر اینست که هم و از ان باشد  
بقدر حق است منع باشد بقدر نسبت مس میراث مفقود شود هرگاه معقوب  
حیات او و موت او حکم چیست باید انظار او را کشید تا موت و محقق شود  
مس میراث که مقدار است در کتاب الله چند قسم است حج بر شش قسم است از  
انجم نصف و ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس ان سهم زوج است  
باین بودن و ولد برای دو وجه و ولد و ولد است و از برای بنت و احد مس  
در صورتیکه مذکور نباشد و از برای خواهر و برادر و مادر است یا پدر و برادر



صورتیکه پدر و مادری نباشد که مذکور در میان نباشد اما قسمی که  
 در ربع است پس آن سهم زوج است با وجود ولد بکر برای زوج است اعزاز اینکه  
 از این شوهر داشته باشد یا از شوهر دیگر و از برای زوج است هم با نبودن ولد  
 برای زوج اعزاز اینکه از این زوج باشد یا از زوج دیگر قسمی است پس آن  
 سهم زوج است با بودن ولد برای زوج اعزاز اینکه از این زوج باشد یا غیر آن و  
 فرق نیست میان واحد و تعدد زوج حتی اگر هرگاه غنای زوج را داشته باشد  
 قسمی است پس آن ربع یا ثمن یا اثما و این در زوج مریض اتفاق می افتد که طلاق  
 بگوید چهار زوج خود را و چهار دیگر فروخ نماید و دخول کند چهار مرتبه  
 است پس آن سهم بنده است فضا عدا در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو  
 نباشد یا پدر تنها در صورت نبودن از هر دو طرف که مذکور در میان نباشد  
 قسمی است پس آن سهم مادر است در صورتیکه حاجیه نباشد یعنی ولد و  
 خواهر در میان نباشد و سهم دو نفر است فضا عدا از اولاد مادر اعزاز آنکه هر  
 مذکور باشند یا همه مؤنث یا بعضی مذکور و بعضی مؤنث قسمی است پس آن  
 آن سهم هر یک از ابویین است با بودن ولد برای میت و ظاهر افرق نیست میان  
 و ولد و سهم مادر است با بودن حاجیه که ولد و خواهر باشد و سهم الواحد  
 و ولد اگر چه مذکور باشد چه مؤنث و چه واحد متعدد بودن هر یک از وارثان  
 میان فرما می آید و وارث در صورتیکه واحد باشد و ارث است همه مال را لیکن  
 اگر از شوهر و اقربان است میراث میرد بعضی آن مال را با الفرض و بعضی دیگر را  
 با غیر اب و اگر غیر از ذوی الفرض است میرد همه مال را با القرب و هرگاه وارث  
 زبانه بر او احد بوده باشد و میراث بعضی آنها با الفرض و بعضی با غیر اب و شوهر  
 باشد بعضی آنها حاجیه دیگر اول فرض صاحب فرض را میبرد عند و بایه مال

و در ارث است و اگر میراث جمیع با فرض نباشد پس اگر منطبق شود سهمها بر فرض  
 اشکال نیست اگر ناقص باشد فرضها از میان مال است نسبت به نصیب و فصل  
 ترکه زده میشود بر صاحبها سهمها و زوج و زوج و مادر را بود حاجیه اگر  
 ناقص باشد سهمها از فرضها داخل میشود نقص بر بن و مات واحد و اخوات  
 پدر و مادری یا پدری فقط  
 اولی آنکه اگر منفرد باشد و ارث است چه میراث در پدر و بر همه مال  
 است با غیر اب و اگر دو پدر یا دو مادر است با شوهر و غیره میراث است  
 واحد است میراث میرد مال را نصفی با فرض و نصفی با غیر و اگر دو  
 پدر یا دو مادر است همه مال از بین آنها است و ثلث مال شرع و ثلث با غیر اب و اگر  
 وارث بنهائ است همه مال را وارث است با غیر اب و اگر مادر بنهائ است همه مال  
 وارث است ثلث آن با فرض و باقی با غیر اب و اگر وارث اب و مادر و مادر  
 ثلث میرد با فرض در صورتیکه حاجیه و بایه مان پدر است غیر از مادر  
 صورت حاجیه اگر در مدین میرد با فرض و باقی را پدر میرد با غیر و اگر در  
 صورتیکه حاجیه باشد خودشان وارث نیستند و هرگاه ولد مذکور در مات  
 هر دو باشند همه با غیر اب و ارث میباشد لکن مثل آنکه لا نشین و اگر اب و  
 ولد مذکور است با غیر اب و اب و بن مدین و وارث میباشد و بایه مال  
 مذکور است و اگر احد اب و بن یا اب و بن یا اولاد مذکور و انات باشند مدین است  
 مال احد اب و بن یا اب و بن است و بایه مال اولاد است لکن مثل خط لا نشین و  
 اگر اب و بن یا اولاد مذکور باشند مدین مال اب و بن است و بایه مال اولاد  
 السویه و اگر اب و بن یا زوج و اولاد بکر مختلف باشند مدین مال  
 اب و بن است و زوج یا زوج ثمن یا ربع را میرند و بایه مال اولاد است لکن



مثل خط الانتهین و اگر ابوان یا بنت واحد باشند چه خواه هم باشند یا نباشند  
سدسان مال ابوین است یا قرض نصف مال بنت است یا قرض و باقی منقسم  
میشود بینت هر کدام پس لازمه است انحصار تقسیم شود اگر خواه نباشد و اگر احد  
بوین باشد یا بنت واحد سدس مان حد ابوین است نصف مال بنت یا بچه  
یا بیشتر در ارباعا تقسیم میشود و اگر ابوان باشد یا بنتین فضا عدل سدان لها  
ابوین است و ثلثان مال بنتین بنات و اگر احد ابوین باشد یا بنتین فضا عدل  
سدس مال احد هما است و ثلثین مال بنتین و باقی رد میشود اخماسا و اگر  
زوج باز وجه یا ابوین یا احد بوین و بنت یا بنتین فضا عدل باشد زوج باز وجه  
نصیب دخی را وارث میباشد و ابوان یا احد هما سدس یا سدس یا وارث میباشد  
و باقی مال بنت است یا بنات در صورت حصول نقص کنی یا بنت یا بنات است  
در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رداست و هرگاه حاجب در میان باشد  
رد میشود بر بنت یا بنات واحد بوین یا هر دو دون زوج و زوجه اگر زوج یا  
زوجه یا ابوین بوده باشند زوج باز وجه نصیب عدل را وارث میباشد و ماد  
ثلث را وارث شد در صورت عدم حاجب باقی مال پدر است و هرگاه ولد  
یا ابوین بوده باشد ولد و لد قائم مقام ولداست در صورت وجود این میراث  
با این این نمیرسد کیفیت قسمت اولاد اولاد قسم اولاد است اعلم از آنکه اولاد  
این باشد یا اولاد بنت ولد و لد و ارث نصیب لد را بنا بر این ولد این ولد  
است ثلثین یا اگر چه بنت واحد بوده باشد و ولد بنت و ارث ثلث را اگر چه  
عدل تقو مد گرفته باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او و  
نزدیکین همچنین است ولد و حجب خواه مادر را از کمال نصیب شرط است  
پس بد شرط اولاد و برادر باز باید پایک برادر رود و خواهر یا خواهر و بیشتر

لا مَرَّتِيَّةٌ لَكُمْ مَرَّاتٍ

[illegible]







# در احکام ارث

۱۷۰

بالتویر است اگر چه خود در این صورت و صور ابرار صلح است و اگر بعضی از آنها پدری  
و مادری باشند و بعضی دیگر مادری فقط و بعضی دیگر پدری فقط منقرب بآب  
فقط منقطع است بواسطه وجود منقرب بآب و منقرب بآب و منقرب بآب و منقرب بآب  
شود مقام منقرب بآب فقط و از برای کسانی که منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب  
است در صورت و حالت و ثلث است در صورت تعدد و افتسام فیما بین آنها علی التو  
است و بآن مانع است از ثلث منقرب بآب و منقرب بآب و منقرب بآب و منقرب بآب  
افتسام فیما بین آنها حوledge صلح است در تفاضل بین تویر و تضعیف حصه  
ذکر از حصه و هرگاه مجتمع شوند اعمام و احوال ثلث میراث از احوال است  
و اگر احوال متحد باشند رجحه قرابت قسام بالتویر است و اگر متفرق باشند  
در رجحه قرابت از برای منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب  
اگر معدله باشد بالتویر و بآن مانع است منقرب بآب بآب و منقرب بآب بآب  
مذکور در سابق و ثلثین میراث اعمام است منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب  
منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب منقرب بآب  
تعدد بالتویر و بآن مانع است میراث اعمام منقرب بآب بآب بآب بآب بآب بآب  
بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب بآب  
برای عم یا عمه است هرگاه مجتمع شود با اعمام و احوال زوج یا زوج هر یک از  
زوج یا زوج هر یک از اعمام و احوال زوج یا زوج هر یک از اعمام و احوال  
بیان فرمائید بآنکه اعمام و احوال چند طبقه است طبقه اول اعمام و احوال  
و عمات میت و احوال و خالات میت و بعد از آن اولاد آنها در صورت عدل آنها  
بعد از آن اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب طبقه دوم اعمام و احوال میت است و  
اعمام میت و عمات پدر و مادر و احوال آنها و خالات آنها بعد از آن اولاد

اینها

# در احکام ارث

۱۷۱

اینها و اولاد اولاد آنها و هکذا علی الترتیب طبقه سیم اعمام و احوال و عمات  
اینها و خالات اینها بعد از آن اولاد اینها هر قدر که پائین روند علی سبیل الترتیب  
پس اگر مجتمع شوند عم یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه  
و همچنین از جانب مادر همترازان وارث میباشد نظیر اتحاد طبعه و ناکفیت  
ثلث میراث قرابای اربعه بواسطه مادری بوده باشد با عاود و ثلث از منقرب  
پدر باشد ثلثین دو ثلث از برای خال و خاله و بالتویر و ثلثین دو  
ثلث برای عم و عمه و بالتفاضل و اولاد هر یک از خدایک و اگر دو سطر و غیر  
هم رسیده میراث بآب و این ولد عم یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه یا عمه  
و ولد خال یا خاله ثلث را میراث هر چه مذکور باشد و خاله یا عمه یا عمه یا عمه  
و بنت عم ثلثین را و اخذ میراث بآب خال مثل این خاله و بنت خال و بنت خاله  
س اجتماع سبب ارث باین فرمائید هرگاه دو موجب ارث در یکی جمع  
شود و حاجب شود احدی بآب و اگر بآب و اقربا را و هم نباشد احدی سبب با هر  
دو سبب ارث میراث بآب شخص در این حالت از هر دو سبب منع نمیباشد صاحب  
معدله کسی را که او هم طبقه است با این و صاحب یک سبب بوده باشد بآب  
هرگاه زید مثلاً برادری داشته باشد از جانب پدر و از جانب مادر و هر دو سبب ارث  
از جانب مادر دهند نام و تزویج نماید عمر و هند را و و ثلث بهم رسد خال نام در  
این صورت زید عم خال است از جانب پدر و خال خال است از جانب مادر پس  
هم میراث عمومیه پدر و هم خوله مادر را خال را گرفت شود و اگر زید را پسری  
باشد و خود زید نباشد این پسری است و این خال مادر است نسبت  
بخال بنابر این میراث از هر دو جهت میراث بآب این اگر عم از جهت پدر و مادر هر دو  
بهم رسد مانع این عم پدر است و سهم عمومیه را مانع است تمام سهم خوله را مانع



در اجتماع سببیت

سبب میراث زوج و زوج را بیان فرمائید زوجان از جهت میراث بردن در  
در جمیع طبقات میباشد و محجوب نمی شوند از احدی حجب و محجوبان میراث می  
زوج از زوج خود در صورتیکه ولد غیر ممنوع الاثر از برای آن زوج نباشد  
صفتی که را و میراث میبرد زوج از زوج خود در صورتی که چون و نه  
از برای آن زوج ربع ترکه را و هر یک از این دو نفر نصف از میراث میبرد  
در صورت وجود ولد برای وراثت و همچنین ولد و هر چه پادشاه بود و بجا  
مال از سایر طبقات است که چه معقول و نامعقول و هرگاه بافت  
شود و در سوای امام علیه السلام اقوی اینست که در باید بر نصیب اعدا  
انها بر روح چه در صورتیکه زوج فوت شده باشد و غیر از زوج و در آن  
باشد سوای امام علیه السلام ترکه را با نفوذ وراثت و غایت دیگران  
باید رد شود بزوج بخلاف آنکه زوج فوت شود و در آن نه باشد سوای  
زوج و امام علیه السلام زوج ربع ترکه را من بابا سر وراثت است و از آن  
رد بزوج نمیشود بلکه مال امام علیه السلام است و هرگاه زوج زیاده از این  
باشد ربع یا ثمن منقسم میشود میان آنها بالتبوی و فرقی نیست در آنکه زوج فوت  
باشد یا نه و توارث بین آن زوجین بابت مال مذکور محکوم بر زوجیت باشد تا که  
بعد از طلاق در اشای عده باشد مثل عده رجعت و اگر طلاق دهد زوج را در  
حالیکه برین باشد میراث میبرد زوج مذکور از آن مرد که زوج او است اگر چه  
طلاق با او نباشد در صورتیکه بیرون نبوده سال از وقوع طلاق تا زمان فوت  
زوج در صورتیکه از برای زوج بره حاصل شده باشد از عرض که طلاق داده  
است و در آن زوج تزویج ننموده باشد و اما آن نکاح که در حال مرض  
زوج واقع میشود هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود بر

در احکام زکات

زوج و میراث هم نمیرود و اما مقدار میراث زوجین پس زوج که وراثت زوج  
است از جمیع ترکه زوج خود میراث میبرد و فرقی نیست میان آنکه زوج فوت شده  
باشد یا نه و زوج مطلقا میراث نمی برد و زوج خود از زمین اصلان را و  
از قیمت آن چه زمین یا ض یا ض یا مشغول باشد بزرع و شجر و بنا و غیر آنها و اما  
از شجر و بنا ارث میبرد از قیمت آنها از زمین و بنا و در بودن قیمت بر سبیل  
استحقاق یا بر خصص بری و ترکه اشکان سبب اندر غده حیاط شود و میراث  
تقوم آنست که قیمت کرده میشود مستحق نقاد از زمین خود را و ترکه فانی  
شود و هرگاه مشبه شود زوج مصنف در میان چهار زن در و عده نموده  
باشد خا مسر را خا مسر نصیب خود را تمام و ارث است بجهت بر شایع  
ربع را و ارث و بقیه احتیاطا رجوع بصلح نماید پس در آنکه و سهم را  
بهم میرسد بر چند قسم است بجهت بر شایع است و اگر علق است و در  
است علق خود را نه علق شرط است بر علق بودن علق و علق تبری از جوره  
چون الا علق و اگر تبری بعد الا علق بوده باشد ترک نشود احتیاطا بصلح  
و عدم وجود منافعه برای علق اگر چه بعد باشد و اگر معوق معذور باشد  
هر دو وارثند بالتبوی اگر متساوی باشند رجعت و الا هر یک بنسب حصه  
خود میبرد و اگر چه مختلف باشند رد کوربت و انوثت و اگر زوج بازو  
با معوق بوده باشد هر یک از آنها بنسب اعلای خود را و بقیه میراث  
معوق است و اگر معوق معدوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر این  
که و الا برای عصبه آن زن است و الا ذات زن و اگر مرد است متعلق میشود  
مال با و الا ذات زن فقط و ظاهر اینست که پدر مشارکت میشود و الا در آن  
جد و اخ از جانب پدر مشارکت می نمایند و اگر این خواست که مصالحه کنند

میراث  
زوج  
و  
میراث  
میراث  
میراث  
میراث  
میراث

میراث  
زوج  
و  
میراث  
میراث  
میراث  
میراث  
میراث



و در نیت که خود و لایه ارث برد چنانچه بواسطه و لایه میراث برده میشود و  
ظاهر اینست که معق و ارث و لایه عتیق خود میباشد و گاه هست که معق میشود  
و لایه از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورتی بودن اولاد که مولود شده باشد  
بر وجهی است بواسطه تحریر مادر آنها و باید دانست که هرگاه مولی و قرابت  
مولی که ارث باشد در میان باشد ظاهر اینست که مولای معق و ارث است  
اگر انهم نباشد قرابت مولای مولی بتفصیل قرابت مولی و در صورتی که جمیع  
میراث معق پدر معق بعد از آن معق این معق لکن بدان و باین مراتب میراث  
مولای معق و در نیت معق این اشکال است احوط در هر صلح است قسم  
و لایه ضامن جیره است و صورت عقدان این است که میگوید عاقل تنک علی ان  
و تدفع عنه و تثنی و ضامن میگوید قبلت هرگاه عقد مشرک باشد یکی میگوید  
عاقل تنک علی ان تنصی و انصود و تعقل عنه و اعقل عنک و تثنی و انک با عاقل  
که همین معنی را داشته باشد و قبول میباید بگری پس در چنین حالتی ثابت  
میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و ثوارث بینهم در صورتی که با عاقل  
مناسب معق که ارث باشد نزد موت و مضمون زوج و زوج و ارث می  
باشند نصیب عللا و باین مال ضامن است قسم سیم و لایه امامت است  
هرگاه هیچ وارثی هم نرسد مناسبت مناسبت ضامن جیره میراث مال  
امام است و زوج مشارک میشود اما مال او لکن اما زوج را مشارک نمیشود  
چنانچه گذشت مس در میراث این ملاء عنده متاعی هست باینج بلی لسان مجتبه  
نفی و لایه موجب متاع از ارث میشود از جانب پدر و لایه هیچکدام از یکدیگر  
ارث نخواهند برد و همچنین از جانب پدر و گاه که اقربای او هستند از جانب پدر  
پس توارث بین ولد و آنها نخواهد بود لکن بین ولد و مادر و اقربای او از جانب

مادر توارث خواهد بود مثل ولد غیر ملاء عنده هرگاه تکلیف نماید پدر  
خود را و ولد و ارث او رسد و خود او ارث و لایه نخواهد شد پس اگر ولد  
فوت شود و پدر و مادر و یک نفر دختر یا پسر باشد میراث میورث  
مادر و اولاد و پدر و ارث و نیت نصف مال او از یک نفر دختر است و باین  
در صورتی که پدر و مادر و نصف مال او نصیب مادر است باینجه رسد و در هر دو  
تقسیم میشود با عاقل یا با خمس و اگر یک نفر دختر باشد نصف مال او نصیب  
باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و پدر باشد نصف مال او نصیب پدر است  
و ارث و نصف یک زن را و باید کرد و اگر یک نفر دختر باشد نصف مال او نصیب  
بالنصف مانده و باینجه را با ولد و اگر یک نفر دختر باشد نصف مال او نصیب  
باشند با سوره تقسیم میباید هرگاه و لایه باینجه رسد و در هر دو  
میراث این ملاء عنده از مادر خود و ممکن است که سوره میراث از من میراث بلام  
بلکه از احوال هم میراث میراث که چه باینجه باشد بدو یک کار خود و رستی  
کسانیکه منقریب پیدا نمیشود و پدر از پدر که در نیت هرگاه سرب  
نمایند بعد از آن پس و ارث او شود و در آن عکس و میراث میراث و غیره باینجه  
مذکور و آنها هم و ارث نیستند هرگاه این ملاء عنده فوت شود و احوط پدر و مادر  
داشتن باشد قسمت تر که او میان منقریب با یون و منقریب با مادر و آنها علی شواست  
مس و لایه از ارث و ارث را نه هست باینجه و ارث زانی نیست و همچنین زانی و ارث  
ولد از زانیست و اقربا نیستند توارث در عیال و ولد از مادر و زانی و زانی  
هم نیست پس و لایه از ارث میراث میراث و لایه هر قدر که پادشاه و زوج و زوج  
هم ارث میراث و اگر وارث نباشد در هر طبقات و زوج باز و جیره باشد میراث  
او از امام علی است مس کیفیت میراث حمل را بیان فرمائید حمل و ارث







مس پیر زن که حیوة میرد از پدر میرد یا از مادر از پدر میرد و از مادر  
و مراد از پیر زن که پیر زن که در حال موت پدر زن باشد و از دیگران بزرگتر باشد  
اگر پیر دیگری باشد که چهار دختر و پسر داشته باشد و پسر اولش پیر شده باشد  
مس پیر زن که چند چیز از حیوة میرد چنانچه از حیوة میرد از قران و  
انکس و لباس و شمشیر مس هرگاه پدر یا شوهر یا قران یا شمشیر متعدّد داشته باشد  
تماما بحیوة پیر زن که میرد یا نه رج آنکه لباس است تماما شامل است مثل پیر  
و زبر جامه و قما و غیر اینها و اقوی آنست که در صورت تعدّد انکس و قران و شمشیر  
همه را میرد مثل لباس اگر چه احوط صلح است با و در شرع در اینها و در ثواب اگر متعدّد  
از نوع واحد باشد مس کیفیت احکام صیغ نکاح و منعه و تحلیل را بیان فرمائید  
ج عقد دائم یا موقت از نقطه نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت لکن من باب عیال  
کمال احتیاط میرد و لفظ جاری نمائید صیغه را اولی است مس در دختر بکر یا غایبه  
یا نکره رضایت او کافی است یا نه ج احوط اینست که بر بکار و بی و دختر مرد واقع شود  
اقدام در تنبیه و بکر که پدر و جد پدر او که ولی میباشد مرده باشد در رضایان بکر  
بدون اشکال کافی است مس اجزاء عقد دائمی بمقدور میباشد ج در آن  
هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیست که وکیل مرد یا وکیل زن صیغه  
میکوید یا مرد یا زن صیغه میکوید یا وکیل زن یا مرد یا وکیل مرد یا زن در هر دو  
رضای ولی در غایت میباشد مگر آنکه ولی نداشته باشد یا داشته باشد و بکر  
نباشد که رضایت نباید کرد و اینها در صورتی است که ناکح و منکوح هر دو بالغ باشند  
و اگر هر دو نابالغ باشند صورتی هم خواهد بود که رضای رضای ولی خواهد بود و  
رضایان و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هست که مرد بالغ  
باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدير بین با و ولی طفل یا بالغ صیغه میکوید یا

در احکام نکاح

مرد  
علاوه  
نکاح

با وکیل بالغ بین مجموع سه مرتبه صورت میشود اول آنکه وکیل زن یا وکیل مرد صیغه  
میکوید و زن بکر باشد ولی حاضر داشته باشد درین صورت وکیل زن یا وکیل مرد  
هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری این صورت بمقدور  
قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط در غایت جمیع است اول آنکه وکیل  
زن میکوید آنکه وکیل وکیل وکیل علی المهر المعلوم و اگر سه ناکح را بعد از موکلت  
و اسم منکوحه را بعد از موکلتی و منکوحه را بعد از ناکحی علی المهر المعلوم ذکر نمائید  
اولی خواهد بود پس وکیل مرد یا زن صیغه میکوید قبل از نکاح لوگلی علی المهر  
المعلوم در وقت آنکه وکیل زن بگوید زوجه من وکیل وکیل علی المهر المعلوم وکیل  
مرد بلافاصله بگوید قبل از تزویج وکیل علی المهر المعلوم پس وکیل زن بگوید  
زوجه من وکیل وکیل علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید زوجه من وکیل وکیل  
علی المهر المعلوم چهارم وکیل زن سه ناکح و منکوحه را ذکر خواهد کرد پس وکیل  
پس وکیل زن مثلا بگوید زوجه من وکیل علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید  
قبل از تزویج وکیل علی المهر المعلوم پنجم در صورتی که اسم ناکح و منکوحه ذکر  
ولی منکوحه وکیل زن بگوید آنکست نفس من وکیل زینب و کائنات عنها و علی اینها  
او عن جد بها عن موکلت محمد علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبل از نکاح  
لوگلی علی المهر المعلوم ششم وکیل زن بگوید زوجه من وکیل من وکیل  
علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبل از نکاح وکیل علی المهر المعلوم هفتم وکیل زن بگوید  
آنکست زینب وکیل علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبل از نکاح وکیل علی المهر المعلوم  
صورت دوم آنکه زن و مرد خود صیغه جاری نمایند و زن ولی داشته باشد و  
بکر نباشد پس زن بگوید زوجه من وکیل علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبل از  
التزویج نفی علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید آنکست نفی علی المهر المعلوم



پس مرد بگوید قبلت نفی هکذا یا اینکه زن بگوید زوجه من نفی باذن ایجابا  
جدا علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت لزوم نفی علی المهر المعلوم یا اینکه  
زن بگوید انکنت نفی من نفسک علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت هکذا و اگر  
پدر صغیر یا ناکح جاری نماید از جانب دختر باید و کمال شود پس میگوید بناح  
زوجه من نفی علی المهر المعلوم یا میگوید زوجه من نفی منک و کانه نفی علی  
المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت نفی هکذا یا ایستد پدر من که بگوید انکنت  
بنی و لا یتربها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت نفی هکذا یا پدر بگوید  
زوجه من نفی منک و کانه نفی علی المهر المعلوم یا پدر بگوید قبلت نفی هکذا یا  
گوید قبلت نفی هکذا یا اینکه پدر بگوید زوجه من نفی منک و کانه نفی علی  
پس ناکح گوید قبلت هکذا صورتی است که اگر پدر یا وکیل از پدر صغیر حارم  
نماید و زن بکر نباشد یا وکیل شتر باشد بخوبی در صورت اول گفته شد  
هزار یا بدین صورت و کالت پدر را از لفظ بایدان نیست اگر وکیل را و  
بوکیل مرد انکنت زوجه من نفی منک و کالت محمد بنی المهر المعلوم  
پس وکیل مرد بگوید قبلت النکاح و لزوم نفی علی المهر المعلوم گفت  
میکند صورت چهارم آنکه زن یا مرد صغیر را اجازت نمایند و زن بکر نباشد یا  
ولی نداشته باشد در این صورت صغیرها بخوبی است که در قسم دوم مذکور شد  
الا بصغیر ستم که لفظ باذن ایجابا جدا نکرد و اما صورت پنجم و ششم  
هفتم و هشتم که مرتب است از اقسام مذکوره پس اینجا را از قسمی باید برداشت  
و قبول از قسم دیگر و ذکر هر یک بتفصیل موردت نظیر است صورت نهم آنکه هر دو  
صغیر باشند و بولا بت عقد کنند پس نفی دختر میگوید زوجه من نفی منک و کانه نفی علی  
المهر المعلوم و بی بلا فاصله میگوید قبلت لزوم نفی علی المهر المعلوم

باولی دخول میگوید زوجت بنک بنقی ولایت علیها علی المهر المعلوم ولی پسری بگوید  
 قبلت الزوج لا بنی ولایت علیها علی الصداق المعلوم یا اینکه بخای زوجت بگویند  
 بگوید و احوط تر آنست که جمع بین این دو لفظ است در صیغه واحد و هو انکحت و زنت  
 بنقی زینب من اینست محمد علی المهر المعلوم و باقی صورتها از آنچه مذکور شد ظاهر  
 میشود و باید کسیکه مرثیه کائن میشود از طرفین غار فیه بخت بوده باشد  
 بنحویکه اعراب مخارج حروف را صحیح ادا نماید و الفاظ را عطف کند و همچنین  
 مراعات وقف و وصل را نیز و چه صحیح نماید علی الاحسن و لا یفی و متا  
 متعدد را ن تعین مدت و مبلغ شریکهاست پس و کمال من میگوید بخت نفس  
 موکل من موکلت من الا انی طالع الشمس بدو هم پس و کمال مرد بگوید من است  
 موکلی فلکذا یا انکه و کمال زن بعد از تعین مدت و مبلغ بگوید من است موکلت  
 من موکلت فلان المدد المعلوم یا مبلغ المعلوم پس و کمال مرد بگوید من است موکلی فلان  
 و اگر مرد و زن هر دو خود صیغه را خواستند یا جدا جدا بگویند و کمال هر  
 پس زن گوید من است فی المدد المعلوم یا مبلغ المعلوم و مرد گوید قبلت  
 فلکذا و جایز است اینجا متعین لفظ انکحت و یا زوجت بگوید لکن با قید مدت  
 مثل اینکه زن بگوید انکحت فی غیر من هذا الزمان انی شهر یا ربع شاه یا اینکه  
 بگوید زوجت فی المدد المعلوم یا مبلغ المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحت  
 زوجت فی المدد المعلوم یا مبلغ المعلوم پس مرد در هر یک از این صیغه ها  
 بگوید بلا فاصله قبلت نفسه فلکذا و اکفا یکی از این صیغه ها میتوان نمود و اگر  
 هر دو بخواهند که جمع شود مجتورات اگر چه لازم نیست مس جاری یا حق بل  
 نفی اینجا قبول در صیغه دوام و متعنه کافی است تا نرج احوط اینست که بکنفر  
 اینجا قبول در صیغه دوام و متعنه جاریست و بلکه در نفی بخواهند و اما







زن رجوع نماید بیدل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید باندازه مادامیکه زن  
 نخلعه یا مبرا را بر رجوع نماید بیدل و همچنین است بیکه سر طلاق داده شود  
 که بعد از طلاق اول و ثانی عقد با رجوع کرده باشد زوج پس طلاق سیم در  
 حره خرام میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل اگر خواهد او را  
 بیکر بعد جد بد و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است با  
 طلاق رجوع زوج بزوجه مطلقه در اثناء عده و میتواند هم که رجوع نکند و  
 اما طلاق عک عبارتست از هر سه طلاق که بعد از اول و ثانی از رجوع و موا  
 هر دو اتفاق بیفتد پس در طلاق سیم خرام میشود بزوجه در باره حره و خرام  
 شود بزوجه در باره جاریه در هر طلاق ثانی و لکن حرم ثابت تا وقتی که  
 محلل واقع شود یا اینکه غیران زوج دیگری که بالغ باشد و از عقد و  
 خرام کند و وطی قبل از آن متحقق شود پس در این صورت این زوج ناجیه هرگاه  
 در طلاق دوم یا بعد از اول محلل میشود که زوج اول او را بعد از انقضای عده  
 اگر صاحب عده باشد اختیار نماید بعقد دوم یا انقطاع و این طلاق عده  
 یا سیم که نفسی شدن آن برسد بخومز و در طلاق سیم پس در مرتبه سیم خرام مؤبد  
 خواهد شد اگر حره باشد اما آن سه طلاق که رجوع واقع شود بعد از طلاق  
 اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عده اش منقضی شده باشد که در این صورت  
 نیز محلل آورده باشد پس این قسم نیز اگر چه بطلاق سیم حرم متحقق میشود که  
 محتاج بحلل مزبور خواهد بود لکن تخوم اینک حاصل نمیشود اگر برسد طلاق  
 سیم بیکه همین نحو یعنی با رجوع بدو وطی در اثناء عده یا با وطی بعد از عده  
 صورت عده بعد از طلاق اول و ثانی هر قدر زیاد شود اگر چه بعد  
 از طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از طلاق سیم خرام مؤبد نمیشود

ان ضعیفه بزوجه مطلقه پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عک  
 و غیران زیرا که در طلاق عک تخوم اینک چنانچه ذکر شد در مرتبه سیم حاصل  
 میشود بخلاف غیر عک و در عک بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق  
 رجوع با موانع معتبر است بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بقرین  
 در اثناء عده یا عقد مجزئ باطل کافی است که چه وطی حاصل شود یا نه  
 شرط است در عده طلق بلوغ و عقل و اختیار و قصد پس شرط است در طلاق  
 و مجنون و مسکران و مجبور و بر طلاق و شرط است در عده و رجوع و عقد و  
 و شرط است در رجوع و طلاق خصوصاً در آن که استماع ضعیفه طلاق میباشد  
 و اینکه ضعیفه در هر غیر عک یا عک یا غیر عک ضعیفه در عک و غیر عک  
 در حین طلاق پس در حین طلاق اگر در سفر باشد و عک و غیر عک و کوه  
 ممکن نباشد و در آنستعلام حرام ضعیفه نماید یا بیکه ضعیفه در عک یا عک  
 صحیح است طلاق بدو حین حصر و حصر و نفاس در آن فرض معسر است  
 و نیز شرط است تلفظ بصیغه طلاق بلفظ عربی مگر در آنحس که ائمه ائمه  
 در طلاق آن کافی است باید معلق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و در  
 وقوع آن مثل قتل و مسافر و مخوان و همچنین معلق نباشد بر صیغه مقطوعه  
 مثل طلوع شمس و غروب و بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق بدو عرض  
 و دیگری طلاق باعوض و این بود و قسم است اول آنکه کراهت صریح از طرف  
 زوج باشد فقط در آن کراهت از طرفین موجب باشد از طرف زوج دوم  
 از طرف زوج اول از قسم دوم طلاق باعوض که کراهت صریح از طرف زوج  
 فقط موجب باشد طلاق خلع است که کراهت زوج فقط در آن معتبر است  
 است پس باید از آن بصیغه خلع یا خلع یا خلع و قسم دوم مبارز است که کراهت

در حین طلاق  
 اگر در سفر باشد  
 و عک و غیر عک  
 ممکن نباشد  
 و در آنستعلام  
 حرام ضعیفه نماید  
 یا بیکه ضعیفه  
 در عک یا عک  
 صحیح است  
 طلاق بدو حین  
 حصر و حصر و نفاس  
 در آن فرض معسر  
 است و نیز شرط  
 است تلفظ بصیغه  
 طلاق بلفظ عربی  
 مگر در آنحس که  
 ائمه ائمه در طلاق  
 آن کافی است  
 باید معلق نباشد  
 بر شرطیکه ممکن  
 باشد وقوع و در  
 وقوع آن مثل قتل  
 و مسافر و مخوان  
 و همچنین معلق  
 نباشد بر صیغه  
 مقطوعه مثل طلوع  
 شمس و غروب  
 و بدانکه طلاق  
 بر دو قسم است  
 یکی طلاق بدو  
 عرض و دیگری  
 طلاق باعوض و  
 این بود و قسم  
 است اول آنکه  
 کراهت صریح از  
 طرف زوج باشد  
 فقط در آن کراهت  
 از طرفین موجب  
 باشد از طرف زوج  
 دوم از طرف زوج  
 اول از قسم دوم  
 طلاق باعوض که  
 کراهت صریح از  
 طرف زوج فقط  
 موجب باشد طلاق  
 خلع است که کراهت  
 زوج فقط در آن  
 معتبر است پس  
 باید از آن بصیغه  
 خلع یا خلع یا خلع  
 و قسم دوم مبارز  
 است که کراهت



طرفین شرط است و در این باب بصفت مبارات از واقع جزا ندانما کیفیت خبر  
هر یک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق  
جاری نماید بگوید زوجی طالق هی طالق طلقه هی طالق مرة و اگر وکیل زوج  
بگوید پس بچاندی زوجی زوجی موکلی بگوید و لا بد است در آن از لفظ صریح بخوبی  
ذکر شد و اگر خواسته باشد رجوع نماید رجوع لفظی که بهمین اکتفا نماید بگوید  
رجعت و زاجعت و ارجعت و امثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت  
میکند رجوع فعلی مثل زحی و تقبل و لمس از روی شہوت بشرطیکه با قصد باشد  
نه مثل نام و ساهی و اما در طلاق خلع پس گذشت که لا بد است از کراهت  
زوج و کیفیت آن این نحو است که زوج چیزی بدهد بشرطیکه آن چیزی معتبر  
و معلوم نبوده باشد و مائیت داشته باشد چنانچه در هر فقه معتبر است یا  
نکره بواء نماید و از آن مهری که بر ذمه او دارد برای اینکه خلع کند و طلاق دهد  
در آن مهر پس وکیل زن بگوید بویکل مرد عن موکلتی بذلت لک المبلغ  
المعلوم لیتخلفها علی بطلانها بر پس وکیل زوج بلا فاصله گوید خلعت زوجة  
موکلی علی المبدون فی طالق طلقه و هی طالق مرة و یا اینکه مرد یا وکیل مرد گوید  
فهی مطلقه علی ما بذلت فی طالق طلقه و هی طالق مرة و اگر زوج خود خواسته  
باشد صیغه اول را جاری نماید بدو اخذ وکیل پس در موضع خلعت زوجة موکلتی  
بگوید خلعت زوجة یا بگوید خلعتها چنانچه وکیل نیز میتواند خلعتها بگوید وکیل  
زن نیز در صورت وکیل زوج بجا لک المبلغ بگوید لک و بجا لیتخلفها که صیغه  
غیبت است لیتخلفها بصیغه خطاب باید بگوید و اگر آن فدی بواء مهری نباشد  
پس در سوال بجا بذلت لک المبلغ المعلوم بگوید وکیل زوج و بر ثبوت ذمه  
موکلت عن مهرها المسمى فی العقد و در جواب بجا علی ما بذلت بگوید علی ما براء

چنانکه جایز است بجای ما بذلت علی مبدون و بجای ما براء چنانکه  
علی کلا براء و بقر تقدیر و بر تبسبب شواست و اگر عوض خلع نیز مهری  
بذل میشود بگوید و یا بشد پس باید در سوال و جواب مورد و جامع نماید  
با پس بخوبی وکیل زن بگوید بویکل مرد عن موکلتی بذلت لک المبلغ المعلوم  
و ابرشته من مهرها المسمى فی العقد لیتخلفها علی بطلانها بر پس  
بلا فاصله وکیل مرد بگوید فهی مطلقه علی ما بذلت و اگر وکیل طالق  
طلقه و هی طالق مرة و در سنن طه ذکر شد در این حدیث که رجوع در صیغه  
مذکوره اتفاق افتاده است و در حدیثی که در تبسبب و در صیغه مذکور  
شده چنانچه در مبارات بلا اشکال و لا بد است که حلاق بعد از لفظ  
مبارات و اما صیغه مبارات سه صیغه خلع سه رجوع محرم و سه دیگر که  
در اینجا وکیل زن مبارات بگوید در موضع خلعت زوجة و وکیل شوهر با خود  
شوهر مبارات بگوید در موضع خلعت زوجة و رجوع سه صیغه است و رجوع  
در اینجا نیز مغیر و سه است علاوه بر این چند چیز در مبارات غایت سه است  
که در خلع اعتبار شده و بهمین جهت فرق حاصل میشود میان خلع و مبارات و  
از آن چند چیز که اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار شده که هست و بجز آن  
طرفین است چنانچه گذشت و هر آنکه فدی براء یا مهر یا کفر باشد براء و بجز  
خلع که این شرط در آن معتبر نیست سیم جماع اعتبار و وجود طلاق است بعد از  
لفظ مبارات دون خلع که در آن و زمان بعد از لفظ خلع خلاف است اگر چه رجوع  
رغایت است چنانچه گذشت چهارم جواز ذکرهاست در موضع مبارات  
دون خلع اگر چه رغایت خطا طریق سداد و نجاست و الله اعلم بحقیق  
الاحکام و مس کفایت ظهار و صیغه انوائان فرما بدج ظهار عبارت از آنست که







میتوان بمقدور آورد بانرج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است  
مس کسبک زن بقره خود یا خاله خود کند دختر ایشان با و حرام میشود بانرج بد  
حرام مؤبد میشود مس کسبکد و کتیر داشته باشد که هر دو خواهر باشند و طی  
ایشان جمعا حرام است بانرج جایز نیست مس در عقد دائم زباده از جهاز  
ازاد داشتن جایز است بانرج جایز نیست بخلاف انقطاع که هر چه باشند ضرر  
ندارد و همچنین جمع در ملک بمن هر چه باشند ضرر ندارد مس هرگاه کتیر بزا  
بی اذن و اجازه زن حقه عقد کنی جایز است بانرج جایز نیست بلکه عقدان باطل  
است مس هرگاه حقه بر سر امر بیاورند و علم باین مطلب نداشته باشد خیار  
فسخ دارد بانرج اختیار فسخ عقد خودش را ندارد مس زن شوهر را از زنیک  
بداند رعه است عقد کتید چه صورت دارد حرام مؤبد میشود اما اگر ندان  
د که رعه است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام مؤبد است و اگر  
اولادی بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق پیدا است و احتیاج بطلاق دادن  
ان زن هم نیست مس اگر کسی زن را که عمر می باشد عقد کند و ناچار صورت دارد  
حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشند بمن عقد باطل است مس اگر شخصی زن  
خود را پیش از نه سال افضا کند حکم چیست حرام مؤبد میشود اما از  
جباله او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد مس هرگاه مکی نفوذ بالله  
پیر و طی کند بپیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر و دختران بیرون  
حرام مؤبد میشود بانرج حرام مؤبد میشود مس هرگاه مکی بداند که شوهر زن  
بغیر فتر و خبر فاش او را ندارد و ضعیف میگوید شوهرم را که ماما می نامند  
انمود میتواند ضعیف را بمقد خود را آورد بانرج نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه  
متمم هم نباشد مگر در صورتیکه از برای هر دو یقین بموت حاصل شود مس از

در احکام مزکات است

برای مرد بکر ازاده طاهره نکاح کند زیرا که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن  
بر مود محاسن او جایز است بانرج بلی جایز است اگر قصد لذت نباشد پس  
نظر کردن بر محارم خود غیر عورتشان چه صورت دارد ج جایز است پس نظر  
کردن بر وجه و کتف اجنبیه بدون لذت و در سحر امر است بانرج حرام نیست  
در مقام حاجت در غیر این احتیاط نشد بدتر است پس نکاح کردن و  
کسیکه بترکان مجرم میقد واجب است بانرج بلی واجب است استماع ضربه  
منی کردن حرام است بانرج حرام است هرگاه ضعیفه شرط بکارت خود را بعد بر دزد  
نکند مجرم میقد پس هرگاه ضعیفه شرط بکارت خود را بعد بر دزد  
در حالتیکه تنبیه باشد شوهر اختیار نسخ دارد بانرج کرد در ضمن عقد شرط بکارت  
زا کرده باشد اختیار نسخ دارد و اگر از پس هرگاه احتیاط در ضعیفه نکاح  
ضعیفه فارسی را بخواند و بعد تلفظ بی در نماید جایز است بانرج بلی جایز است  
پس هرگاه ضعیفه خود را بعد بر دزد و در شرط بماند و از املا از خود  
اشرف بیرون نبرد این شرط جایز است بانرج بلی جایز است بید روح شرط  
خود وفا کند پس هرگاه کسی بد بکری نوشت که فلان زن معتبره را بعد من در  
چه صورت دارد ج جایز است پس هرگاه زوج باز وجه یکی یا مرد و زنی  
با جبر از دزد دهند در عقد چه صورت دارد ج احتیاط در عاده ضعیفه است  
پس اگر کسی بگوید فلان زن معتبره را یکشان روز بتو حلال کردم گاهی میگوید  
بانرج بلی کفایت میکند لکن احوط عدم الکفای فارسی است در تحلیل پس باید که  
احلت لك و طهاره و در جواب بگوید قبلت پس در عقد فسخ هرگاه و بکل  
زن بگوید زوجه من علی الصدق المعلوم و در جواب مرد بگوید قبلت له  
کفایت میکند بانرج بلی کفایت میکند و همچنین اگر بان ضعیفه بگوید آنچه از



در لعان است

ایاه علی الصادق المعلوم و در جواب بگوید قبلت کافی است پس بلیعنا  
و قد فذوجه بزوجه حرام میشود یا نرج بلی حرام میشود یا شرط  
مقرره پس لعان و قذف چیست لعان عبارت از مباحله ایست که میان  
زوج و زوجه اتفاق می افتد که نسبت زن با زوج خود میدهد به شهادت  
پنجاه زن و زوجه انکار دارد بعد در پیش جا که شرع بخوانند از آن حد زن خود  
نماهند چهار مرتبه بتلقین جا که در صورت قذف زوج بگوید یا شهد بالله  
ان لی الصادقین فیما رمت زوجتی بر من از ناو در مرتبه پنجم بگوید لعنة  
الله علی ان کنتم من الکاذبین پس در این صورت حکم قذف که حد است از  
زوج زن اهل میشود و آن زوجه مستحق حد شرعی میشود مگر اینکه زوجه نسی  
از آن حد زن خود نماید بگفتن چهار مرتبه بتلقین جا که شرع یا منصرف او اند  
بالله انتم من الکاذبین فیما رجاء به و در مرتبه پنجم بگوید ان غضب الله علی  
نکان من الصادقین و اگر قذف با نفی و ادرود و جمع شود پس زوج باید  
اضافه نماید در آخر صیغه شهادت در هر یک از این چهار مرتبه لفظ و ان هذا  
لولد من ناو لیس منه هرگاه نفی میدکند بدون قذف پس باید گفتا که نفی  
بگفتن چهار مرتبه یا شهد بالله ان لی من الصادقین نفی الولد و در مرتبه پنجم بگوید  
ان لعنة الله علی ان کنتم من الکاذبین پس جایز است از برای مسلم اینکه نکاح  
کند غیر گامی به از ابتداء یا نرج جایز نیست و همچنین جایز نیست که زن مسلم بعد  
کارزداید پس از برای مؤمنه جایز است که بعد مخالفه را بداند یا نرج بعد  
نیت جواز آن و لکن احتیاط تر آنست که اگر کسی بخواهد بمبلغ معتبه منقطع کرد  
و شرط خود که نفقه و کسوة او را بدید بعد از دخول مدتش را بخشد حکم چیست  
ج باید تمام مهر را بدید و لکن در نفقه و کسوة اشکال است پس هرگاه زن نسی

در جواب بگوید  
قبلت کافی است  
پس بلیعنا  
و قد فذوجه  
بزوجه حرام  
میشود یا نرج  
بلی حرام میشود  
یا شرط  
مقرره پس  
لعان و قذف  
چیست  
لعان عبارت  
از مباحله  
ایست که میان  
زوج و زوجه  
اتفاق می  
افتد که نسبت  
زن با زوج  
خود میدهد  
به شهادت  
پنجاه زن و  
زوجه انکار  
دارد بعد در  
پیش جا که  
شرع بخوانند  
از آن حد زن  
خود نماید  
بگفتن چهار  
مرتبه بتلقین  
جا که شرع یا  
منصرف او  
اند بالله انتم  
من الکاذبین  
فیما رجاء به  
و در مرتبه  
پنجم بگوید  
ان غضب الله  
علی نکان من  
الصادقین و  
اگر قذف با  
نفی و ادرود  
و جمع شود  
پس زوج باید  
اضافه نماید  
در آخر صیغه  
شهادت در هر  
یک از این  
چهار مرتبه  
لفظ و ان هذا  
لولد من ناو  
لیس منه هرگاه  
نفی میدکند  
بدون قذف  
پس باید گفتا  
که نفی بگفتن  
چهار مرتبه یا  
شهد بالله ان  
لی من الصادقین  
نفی الولد و  
در مرتبه  
پنجم بگوید  
ان لعنة الله  
علی ان کنتم  
من الکاذبین  
پس جایز است  
از برای مسلم  
اینکه نکاح  
کند غیر گامی  
به از ابتداء  
یا نرج جایز  
نیست و  
همچنین جایز  
نیست که زن  
مسلم بعد  
کارزداید  
پس از برای  
مؤمنه جایز  
است که بعد  
مخالفه را بداند  
یا نرج بعد  
نیت جواز  
آن و لکن  
احتیاط تر آنست  
که اگر کسی  
بخواهد بمبلغ  
معتبه منقطع  
کرد و شرط  
خود که نفقه  
و کسوة او را  
بدید بعد از  
دخول مدتش  
را بخشد حکم  
چیست ج باید  
تمام مهر را  
بدید و لکن  
در نفقه و  
کسوة اشکال  
است پس هرگاه  
زن نسی

در مسائل منفرقه است

منقصه کرد و پیش از دخول مدتش را بخشد مهرش با و مهر سراج  
مهرش را باید بدید پس زن منقصه از مهر سراج است پس سراج  
و خرج زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل را و مهر سراج  
زن که منقطع است هرگاه مفارقت شده مدتش را بخشد یا بگوید مدتش را  
باید عده نکاح نگاه دارد یا سراج عده ندارد مگر شوهر مرد نکاح زن  
باید بکشد پس منقطع را در حض منون مرد را بخشد یا سراج  
مخلاف عده را نمی کزد در حض حلاق و همچنین است در سراج  
ج اگر حض سید باید و حض بکر زده و بکر سراج را بخشد بکر زده  
است و اگر حمل داشته باشد بعد از زوجه منون سراج را بخشد و اگر حامله  
باشد و شوهرش ببرد عده پس بعد از آن سراج را بکشد و سراج را  
خود اگر خواهد مخص شود روح و زاید حلاق بدید سراج یا بدید  
بدید پس هرگاه زن بامر دی محرمه یا محرمه ختم مادر و فرزندان که خواست  
اما نه یا نظیر عورت بکشد بگوید که سراج بکشد یا بچرد بگوید که سراج  
که در سنا ایشان بر عورت بکشد حرام است پس زن سراج را بخشد و همچنین  
نکر در حال اختیار نه اضطرار پس نظر کردن علامه بودن به خود یا لمس نمودن  
بدن او چه مستور دارد ج جایز نیست و هیچ صبر محرم نمیشود مگر اینکه در خورش  
مثلا بعد از ورود و لو میکساعت نوبت تحقق محرمیت واقع نمیشود و اگر در  
کبره باشد پس هرگاه زن غیر سیده که بچاه سال تمام نباشد شصت سال تمام  
ندارد و عده نباشد و غامسا ایش را عقد کند چه مستور دارد ج حرام مؤ  
میشود و اگر نداند و بعد از مقاربت معتوسود نیز مراد بکشد پس هرگاه  
بازن شوهر را رغود بالله که زن نکند یا بکشد در عده باشد پس سراج را

در جواب بگوید  
قبلت کافی است  
پس بلیعنا  
و قد فذوجه  
بزوجه حرام  
میشود یا نرج  
بلی حرام میشود  
یا شرط  
مقرره پس  
لعان و قذف  
چیست  
لعان عبارت  
از مباحله  
ایست که میان  
زوج و زوجه  
اتفاق می  
افتد که نسبت  
زن با زوج  
خود میدهد  
به شهادت  
پنجاه زن و  
زوجه انکار  
دارد بعد در  
پیش جا که  
شرع بخوانند  
از آن حد زن  
خود نماید  
بگفتن چهار  
مرتبه بتلقین  
جا که شرع یا  
منصرف او  
اند بالله انتم  
من الکاذبین  
فیما رجاء به  
و در مرتبه  
پنجم بگوید  
ان غضب الله  
علی نکان من  
الصادقین و  
اگر قذف با  
نفی و ادرود  
و جمع شود  
پس زوج باید  
اضافه نماید  
در آخر صیغه  
شهادت در هر  
یک از این  
چهار مرتبه  
لفظ و ان هذا  
لولد من ناو  
لیس منه هرگاه  
نفی میدکند  
بدون قذف  
پس باید گفتا  
که نفی بگفتن  
چهار مرتبه یا  
شهد بالله ان  
لی من الصادقین  
نفی الولد و  
در مرتبه  
پنجم بگوید  
ان لعنة الله  
علی ان کنتم  
من الکاذبین  
پس جایز است  
از برای مسلم  
اینکه نکاح  
کند غیر گامی  
به از ابتداء  
یا نرج جایز  
نیست و  
همچنین جایز  
نیست که زن  
مسلم بعد  
کارزداید  
پس از برای  
مؤمنه جایز  
است که بعد  
مخالفه را بداند  
یا نرج بعد  
نیت جواز  
آن و لکن  
احتیاط تر آنست  
که اگر کسی  
بخواهد بمبلغ  
معتبه منقطع  
کرد و شرط  
خود که نفقه  
و کسوة او را  
بدید بعد از  
دخول مدتش  
را بخشد حکم  
چیست ج باید  
تمام مهر را  
بدید و لکن  
در نفقه و  
کسوة اشکال  
است پس هرگاه  
زن نسی



میشود بانرج بلی حرام را بدک میشود ولی در ثلث شرط است که عده رجعت باشد  
 من نه که در عده رجعت میرد شوهرش ارش میرد بانرج بلی ارش از او میرد  
 و همچنین بعکس من زن بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند بانرج نمیتواند خسته  
 برگردن جایز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست که بپوشد بدن خود را  
 مگر بخی میگرداند نگاه کردن افغان بر معصیت هم نماید من نگاه کردن بیک  
 ممتز پیش از تکلیف چه صورت دارد ج احتیاطا نظر نکند و همچنین زخم او و  
 بدن خود را از پیش ممتز غایب پوشد من زخمها شکم و بدنش را از نامحرم  
 نمی پوشد مثل ایلات و بادیه نشینان چه اعراب چه غیر اعراب چه صورت دارد  
 ج باید مردان چشمشان را از ایشان پوشد من زن بانبر عده دارد بانرج  
 ندارد مگر حوطه صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد بانرج دختر را بانبر  
 ماند زانبر زانکه بکشد جایز است بانرج جایز نیست لکن اگر خود زانبر را بکشد  
 ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرمه را بدیه نشود من هرگاه زوج محرمی معین  
 کرد از برای زوج قصد دادن از اندارد عقدش صحیح است بانرج بلی عقد صحیح  
 است من هرگاه زن قابل تمع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه است بانرج  
 ج بلی ناشزه است مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیشد من مدت منقطع  
 شخص بخشد بانبر امدد رده جایز است که او را بعد خود را و در بانرج جایز  
 من نه که مانع شود شوهر را از مقاربت بدو عذر حکمش حدیث ج نفقه و  
 کسوه و سکنی ندارد اما میتواند مهر را بگیرد من هرگاه زن صغیر شود بشرط  
 آنکه شوهر یا او مقاربت نکند صحیح است بانرج بلی صحیح است و تمع دیگر غیر از  
 مقاربت با او جایز است من هرگاه مرد غلامی بدو رضایت زن خود فرایده حبت  
 دارد بانرج جایز نیست اما زن اگر اقل مراب نمود نمیتواند اجرت خدمت از مراب

شوهر مراد دارد اگر بقصد تبرع بوده باشد من بر زوج نفقه و کسوه و سکنی  
 دائمی واجب است بانرج بلی واجب است و هرگاه نفقه یا کسوه یا سکنی را بدهد  
 در است بر ذمه اش من هرگاه زنی درستی هست که ممکن است حایض شود  
 یعنی در سن من محض بوده لکن حیض نمی بیند و شوهرش میخواهد که در احتیاط  
 بدهد حکم چیست ج اگر مفارقت شده سر مانده شوهرش یا او مقاربت کند  
 و بعد طلاق دهد او را و بعد سر ماد بکرم عده دارد من هرگاه زانبر عده  
 طلاق بکساعت گذشت وضع حملش سه عده من گذشت است بانرج بلی  
 محض وضع حملش عده اش گذشت من صغیره و یا شتر و غیره در عده طلاق  
 دارد بانرج عده طلاق ندارد اما عده و نث زانبر که هر چه معصیت باشد  
 من هرگاه مرگ در سفر و فانی گذارد عده زوجش از جهر و قتل ج رو  
 خبر رسیدن بضعفه است اگر چه بعد از ده سال باشد من کیفیت غم و عمر  
 رضاع و سبب از بیان فرما شد ج اگر زنی شیر دهد بطنی و لاد بطنی و لاد  
 اولاد از زن زخمها و نسی هر چه بیابند و پدید رود مادر و هر چه بالا رود نسی  
 بان طفل حرامند اما شوهر بضعفه که صاحب شر است خودشان از انچه برای  
 بضعفه شمرده شده علاوه بر آن اولاد زخمها انهم هر چه بیابند و نسی و غم و عمر  
 و خاله و خالوی او هر چه بالا بروند زخمها و نسی بان طفل حرامند من اولاد  
 نسی این بضعفه و اولاد زخمها و نسی شوهر این بضعفه که صاحب شر است بر  
 بد طفل شیر خوار حرام است بانرج بلی حرام است زیرا که در حکم اولاد او بدست  
 اولاد زخمها بضعفه بر بد طفل حرام است بانرج محرم نیست لکن احتیاط نمود  
 نظر محرم و نکاح است اما بر او و خواهر طفل شیر خوار و اولاد زن و آن مرد  
 احتیاط کند و همچنین خواهرها طفل شیر خوار شوهر بضعفه شمرده من زخمها



بچشم شرط حاصل میشود بجهت شرف واقع میشود آنکه بپرازدن چشم با  
 سر زدن و زدن مرد و غیره در زدن حمل یا تو یا طفل از حلال یا شبهه رسیده  
 باشد نه از حرام ستم آنکه در پستان بخورد نه آنکه بجلض برسد چنانکه آنکه سر  
 خاص باشد نه آنکه جزء مخلوط باشد بچشم آنکه سر زدن شود نه آنکه سر  
 تنیده خلق گرفته و زدن بگری شده موافق شرع حمل برداشتن و تنیده  
 نزدیک وضع حمل که شده روز مثلاً طفلی باشد که وضع حمل کند  
 این شوهر ثانی بعد از دفعه دیگر هم شیردانه شرعاً نمیکند پس اگر شیر  
 قطع شده بود بجهت حمل یا زهر رسیده این شیر از شوهر اول است یا شوهر ثانی  
 پس شوهر ثانی است بشمار آنکه با طفل در بین دو سال باشد که اگر یک دفعه  
 شیر را بعد از بیست و چهار ساعت شیر بخورد شرعاً حرام است بکدام وضع  
 در روز وضع حمل که شیر باشد ضرر ندارد و شرعاً حرام نمیکند بکدام وضع  
 پس باید و شیر زدن بکدام که چنین است احتیاط کند بزرگ نکاح و نظر محرک  
 است اگر طفل آنقدر شیر زدن را بخورد که از این شیر بدش گوشتی رو شده و  
 خواش قوت گرفته یا یک یا نه روز متصل شیر بخورد که شیر دیگری باطل  
 پس بخورد مگر غلبی که عذابان صفت نماید یا تا زده مرتبه شیر متصل بخورد  
 که زمان غلبی صبر کند نفس تازه کند و باز بخورد که بکسر صدق بکند تمام  
 بکسر صدق اما باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس بکسریت زاین سرقه ما  
 سرقه مذکور شرعاً حرام است و اما در مرتبه چون بعضی قائل شده اند  
 حرام است احتیاط کنند پس اگر بکسر شیر کامل بعد از عمل بدهند و شیر بکسر  
 هم از طفلها با او با هم و با شوهرش محرم میشوند باینجای غایب با هم و با شوهر  
 محرم میشوند پس هرگاه زنی شیر دهد یا او دختر را از شیر بکشود و خواهر

و برادر این طفل با هم محرم میشوند باینجای احتیاط کند بزرگ نکاح و نظر کرد  
 پس مادر زن و خواهر زن رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرامند  
 مثل نسبی باینجای بلی حرامند پس هرگاه طفل صغیر از مادر شخص یا  
 پدر او چه بنده و چه آزاد با جدی زن پدر پدر و یا خواهر یا زن پدر  
 و یا اولاد خواهر او یا اولاد زن در او یا اولاد نشان شوهر که مادر دهد  
 چه صورت دارد باینجای طفل صغیر بران شخص حرامست و اگر در عداوت  
 شخص باشد با حل میشود عقد پس اگر مادر زن زن پدر زن شود  
 طفل شخص را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن برادر حرامی  
 شود باینجای بلی این زن حرام است میشود زن که پدر طفل متواید دختر  
 صاحب شیر را گرفته باشد و همچنین اولاد نسبی بر صغیر از ادب رضاع  
 زاینان فرماند باینجای ادب رضاع سنت است اختیار کردن دایره مؤمنه  
 عاقله عقیقه جملة و مکروه است اختیار کردن دایره عقل و حق و غیره  
 عشره یا بد صورت یا بدسیرت یا بکج خلق یا حرام زاده یا اولادش حرام زاده  
 باشد زیرا که شیر را تا شیر زادی است در مزاج طفل و بهتر از هر مادر طفل  
 و سزاوار است که اجرت بگیرد و اولی اینست که شوهر اجرت بدهد و اگر زیادتر  
 از دایره اجرت بگیرد میتواند که طفل را از او گرفت و بداند و سنت است که زنها  
 نمی کنند بکسر شیر ندهند شاید بکوفت ظاهر شود که خواهر خود را گرفته  
 و سنت است که خودشان را عمارت اجرت بدارند اما اگر از حق های خود  
 نمیرند و همچنین سنت است که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهت خوف  
 که زیادتر یا کمتر شود ضرر ندارد پس گاه ها باینجای اجتناب از آنها لازم است  
 و از گاه ها بکسر شیریده میشود بیان فرماند باینجای گاه ها بکسر که علامه

در احکام زکات

در احکام زکات



در گناهان کبیره است

در کتاب قواعد معتبره فرموده اینست که حق تعالی بران وعده افاضه است و  
 پنج خبری که در تفسیر مجمع البیان اسناد این مضمون با صحاح آمده که گناهان  
 کبیره است با تشبیه بگناه ماتحت خود مثل بوسیدن زن مرد و نسبت بزنا  
 صغیره است و نسبت بنظر حرام کبیره است اما آنچه بعضی علما تصریح بگناه کبیره  
 بودن آنجا نموده اند هفتاد و هفت عدد است اگر چه در کبیره بودن بعضی از  
 آنجا تأمل است بلکه منع است که ذکر میشود یکی از آنجا گناه کردن از راه خدا  
 است و دیگری کذب بر خدا و افتراء بر خدا و کشتن کسی که حرام است کشتن  
 او و فساد در زمین ظلم کردن و تکبیر بر ظالمین کردن و غارت کردن بر  
 ضالمین و تکبر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف از جهاد و منع از جهاد  
 و گرفتن زجهاد و خوردن مال یتیم و ناله امیک از رحمت خدا و آئین بودن  
 از غضب خدا و حکم غیر ما انزل الله و ترک حج و قتل انکبزه و شرب خمر و عتاء  
 و نذرین و کافرشدن بخدا مثل تکان بقرآن و شرک و نفاق و تحمید بینه بنگاه  
 نمودن اباست خدا و محادته با خدا و محادته با خدا و مشاققه الرسول و انکار  
 معاد و انکار حشر اجساد و بلکه انکار هر چه ضرر و کدین است و دیگر اعراض  
 کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیعت الله و منع از مساجد خدا و نسبت زنا  
 بزنان عقیقه و نسبت بلواط و استهزاء بمؤمنین و شهرت دادن فاحشه را نزد  
 مردم و شکستن عهد و پیمان و زنا و لواط و غنا و قمار و دزدی و عروسی با  
 شریض و مساحقه و قه دروغ و شهادت ناحق و هتک حرمت کعبه و ترک احرام  
 و دزدی و رفتن در بلاد دیگر عالمی در اینجا نباشد که مسائل این از او اخذ کنند  
 و خوردن مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا نکرده  
 شده و کسب مال حرام و کد دادن در کبیر و وزن و حبس حقوق مردم و بدوین

در گناهان کبیره است

عذر شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بغير واجب و  
 اصرار بر گناهان صغیره و قوادی کردن بچند دوزخ راه پیمایانیدن و  
 دیرینه نمودن و غضب و سخن چینه و قطع رحم و خبر نماز و وقت و دروغ  
 گفتن خصوص بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زدن مسلمانان با حق و  
 پوشیدن شهادت و جعلی کردن پس ظاهر و جهری و در عذر شرعی و  
 خمار کردن زن خود و قطاع نظری بچیز زنده در این سبب است  
 جمیع معتبران جابر روایت کرده است که امام شافعی فرموده که کسی  
 جابر یا انکسایمیکد کسی را از حق تسبیح یعنی تسبیح کردن که با نام محبت  
 ما اهل بیت است و الله که نسبت بشعر من کسی که در مسجد خود  
 و اطاعت او بکند مکرر است مرد را که بگوید یا رسول الله یا رسول الله  
 او را امام میدانم که بگوید یا من دوست میدارم حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله را که بهتر از علی علیه السلام است و عمل حضرت رسول بجا نیاورد و  
 متابعت سنت او ننهدان محبت با وفا بدین معنی باشد پس از خدا بترسید و  
 عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خدا است باین سه زبان احکام از  
 خلق او خودی نیست محبوبترین بندگان پیش خدا و گرامی تر ایشان در  
 نزد حق تعالی کسی است که بر هیز کار تر باشد از برای عین و عمل کند و تواند  
 بطاعت حق تعالی بپردازد که تقرب نمیتوان جست بغير خدا و مسجعات با  
 مبارات بیزاری از آتش نیست و نماز بر خدا حجت نیست هر که مطیع خدا است  
 او ولی ما است و هر که غاصب خدا است او دشمن ما است و بولایت عالمی  
 توان رسید مگر بر هیز کاری پس شریعت نماز جعفر صادق را بیان فرماید  
 بدانکه نماز جعفر طیار است مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و مستحب است

در کتب معتبره



در هر روز بکند که تواند و اگر نتواند در هر روز جمعه یا هر ماه یا هر سال  
در حدیث صحیح است که امر زبده میشود از برای او آنچه در میان او نماز است  
از گاه و آن چهار رکعت بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از  
حمد سوره اذ از لزلت بخواند و در رکعت دوم و العاديات و در رکعت  
سوم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از  
قرآن یا نرده دفعه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله  
اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع بر میدارد ده مرتبه و در سجده  
و نده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن  
از آن مثل سجده اول و در سر رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک  
نمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اطمینان نبودن میان نماز فرضیه این  
نماز است و این معنی و ادکار را معتبر دانسته که بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید  
و جاز است از آن بخواهد و آتیه قضا آنها قرار دهد و جاز است تسبیح  
را بعد از فراغ آن نماز بگوید هر گاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند  
بگوید چنانچه هر گاه امضی و از روی دهد و در رکعت از آن اگر در سجده  
جاز است عقب رکع برود و بعد از آن در رکعت دیگر را بکند و سنت است  
در سجده آخر نماز بگوید یا من لبس العز و الوار یا من تعطف بالمجد و  
تکرم به یا من لا یبغی التبع الا له یا من احصی کل شیء علیه یا ذا  
النعمة و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا القدره و الکرم یا سالك  
بمعاد العز من عرشك و منتهی اکریمه من کما بک و یا منک  
الا عظم الاعلی و کل انک الثابت ان تصلى على محمد و آل محمد و  
ان تفعل به کذا و کذا یا ارحم الراحمین و حاجات خود را بجا آورد و کذا

ذکر کند و بعضی ادعیه سنت است بعد از آن خوانده شود و آن در رکعت  
مبسوطه و ادعیه من کور است و عمل با آنچه در آنها است خود کس  
طریقه نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بیان فرمائید ج  
علی شیعرا ثنا عشر تیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که  
چهار رکعت نماز امیر المؤمنین را بکند یعنی بدو سلام و در هر رکعت  
بعد از سوره فاتحه سوره قل هو الله احد را بخواند پنجاه مرتبه و در هر  
رکعت میان او و حق تعالی گاهی نماز مکرر آنکه امر زبده باشد و در غیبه  
که نیز تسبیح انحضرت است در کتاب زاد المعاد ذکر شده است بعد از  
نماز بخواند که هر که این نماز را بکند و این دعا را بخواند هیچ گاهی مبتل  
او و خدا نماند مگر آنکه امر زبده شود پس احکام نافله شب و صبح را بیان  
فرمائید ج نافله شب صبح سیزده رکعت است که هشت رکعت از شب  
است که وقت آن بعد از نصف شب است چنانکه در پیش بیان شده است  
دو رکعت شفع است و یک رکعت نماز و تراست که بعد از نماز شفع باید کرد  
و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعت سی دفعه بخواند  
سوره قل هو الله احد و در باقی از آن سوره کما طولانی مثل انعام و کف  
و انبیا و نحم هر گاه وقت باشد و سنت خواندن سوره بزرگ را در رکعت  
اول و سوره کوچکتر را در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و  
قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد در شفع و در ثانی قل هو الله احد در  
هر سه رکعت و مناسب است در قنوت و ترغی و ترغی چهل مؤمن چونکه از  
اسباب استجاب دعا و دفع مکر و وجالب زقا است باین نحو بگوید یا ارحم  
اغفر لفلان و طفلا و خنی و مسح و زنا و محن و در عدد نازل و در قنوت







دَدُو زَن کَرَامَت

بدانکه کراب عبارت است از هزار و دویست و طل غراته وان بوزن شاه که  
عبارت از شانزده عباسی است شصت و چهار من بنقص بیست مثقال می  
شود و بوزن تبریزی هشت عباسی ۱۲۸ من بنقص بیست مثقال می  
شود و کر بوزن حقه کر بلا معلی که ۹۳۲ مثقال صیرفی که ۲۴ نخود  
است میشود هشتاد و پنج حقه و نیم مع بکریج و نیم بقالی و در مثقال  
و در اوزده نخود و بوزن من بمبئی که چهل سیر است و هر سیر هشتاد  
مثقال صیرفی است و چهار نخودی است میشود بیست و نه من و ربع

دَرَقَتْنِ زَكَاةَ فِطْرَةٍ

بدانکه مقدار زکوة فطره یکصاع است و آن ششصد و چهارده مثقال  
و ربع مثقال صبره است و بوزن تبریز یکین الا ۲۵۰ مثقال صبره و  
ربع است و بوزن شاه جدید نیم من الا بیست و پنج مثقال صبره و  
سر ربع این است و اما بوزن کربلا بمعلی در زکوة فطره دو و وقیه و  
نصف بقالی و نیم ربع و قبه با سر مثقال و ربع صبره الا ثلث بخود  
میشود و بوزن بمبئی هشت پیر و نیم و هفت توله و نیم و هشت ذال  
میشود و ایضا صاع موافق شش رطل بمبئی و پنج توله و نیم و هشت  
ذال میشود الا یخفی توله دو و مثقال و نیم صبره است و ذال یکین خود  
و نیم است و رطل بمبئی صد مثقال است

صوت دستخط و اجازت خلد شيخ محمد مستطاج محمد زيلام  
والمسلمين اية الله افاضوا في اخوند ملا محمد كاظم خراساني و الله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حواشي مذكي جعل مدد تعلمه افضل من غير شهادته وصبره من  
 المشايخ وروضة مظاهرة لتاجية من عقدة سيد الانس على نه عبادة  
 نيز وخصوه على شرف الايد وارسالين واصل شان سر ضاهرين  
 معتزلة على علمهم جميعا بالانوار نوراني وحمدنا  
 اعظم بحمد الله على العباد بعد تنبيه وادب وصدق الوعد  
 الله عليهم جميعا ورحمة العلماء في سدين مذكي وحمدنا  
 لا نبينا الا بهم تحفظ شريعتهم نبوة عن الكلال من نقصان شريعتهم  
 الموصولة عن الانظار من ممن بلان حوزة في نيويورك من غير نقصان  
 وبالغ في جلا ابتغاء ذلك منزلة الحجة حساب مستد اب غاير غلام  
 والفقهاء الفقهاء ملاذ الانام جامع المعتول وانشقوا عمدة العلماء  
 المحققين لشجرة المعتمد والسيد الاستاذ في الامم والشهري  
 لا صطفيانا في الملتب بالاعتراف متبركاته فانه سلمه الله تعالى قد  
 صرف عنفوان شبابه في تحصيل المطالب الاصولية واهتمت به واهتم  
 في تحقيق معضلاتها الحقيقية ووصل تقصيرا الايام له من انباء في استفرغ  
 وسعه وحصل ملكة الاستنباط فله العمل بما يشتهر من الاحكام  
 الشرعية عن ادلتها ولان يتصا حفظ اموال الغني بقصر ونصيب  
 على الصغار ولا يتركها لغيره ولا يوقف على الاولي فصار نحوها من اوقافها



الشرعية التي عملها موكل الى الفقيه وله اسوة بالسلف الصالحين ان يروى  
عني جميع ما صححت روايته وجازت لي اجازته عن مشايخي عن مشايخهم  
اعلى الله مقامهم في دار السلام سيما المودعة في الكتب الاربعة التي  
عليها المدار في الأعصار اعني الكافي والفقيه والمهذب والاستبصار  
وارجوه من جنابهم ان لا ينشأ في الدعوات في مظان الاجابات الا زال  
موقفا للخيرات في شهر محرم الحرام ١٢٢٨ حرره عن الاحقر الحاجف  
محمد كاظم الخراساني (محل خاتمه مبارك)

صوت دستخط واجلة مرحوم حجة الاسلام آقا شيخ احمد  
شيرازي نجفي طاب ثراه

بسم الله تعا براخوان مؤمنين زاهل فارس عموما واهالي اصطهبانات  
خصوصا مكشوف باد كه جناب مستطاب عمدة العلماء الاعلام وزبدة  
الفقهاء الكرام علام فها م آقا ميرزا آقا محمد با صطهباناتي شيرازي  
دام فضله العالي صاحب ملكة قدسية ونفس زكية وبالغ مرتبة جليلة  
اجتهاد وحائز رتبة رشاد علما وعلما نام وتمام است لازم استكم بر كات  
ان وجود اقدس ودعوات ان ذات مقدس را مغنم شمارند ودر ترفيه  
حال واسايش ايشان غايت جهد مبذول دارند ودر خد متكذاري ايشان  
خود داري ننمايند تا انكه جناب ايشان با سودكي و فراغ بال بوظايف  
عليه قيام نمايند البتة هم امام عليه وعلى ابائنا الطاهرين السلام ارسال خدمت  
ايشان خواهند داشت والسلام على اخواني المؤمنين ورحمة الله وبركاته  
في شهر ربيع الاول سنة ١٣٢٨ الاحقر الاحقر احمد شيرازي (محل خاتمه مبارك)

صوت دستخط واجلة خلد اشيا حضرت مستطاب حجة الاسلام  
والمسلمين آية الله آقا ميرزا محمد تقى جابر شيرازي نور الله مضجعه

أخوان ديني واخلأ ايماناً زاهالي اصطهبانات غير هار اولقهم الله تعا  
لمواضية جعل مستقبل امرهم خيرا من مواضية اظهار ميدان رد انك تحف ومستور  
نما انك جناب مستطاب ملاذالا نام علام فها م عمدة العلماء المحققين و  
زبدة الفقهاء والمجتهدين آقا ميرزا آقا شيرازي اصطهباناتي دامت  
بركاته واذات از اجلة علما ومجتهدين وكلمين نجف اشرف ميباشند لذا  
براخوان ديني لازم كه جهات تجليلات واحترامات ايشان را مرعي وملحوظ  
دارند ووجود مبارك ايشان را مغنم دانند زیرا كه چشم همه ماها با مثال  
شان روشن است واز فرمايشات ايشان خاصه در دفع واذلال الفرق  
الاله مضلة ومخرفين از طريقه مستقيمة شرع انور هجر جلية ووسيلة  
نور زنده وكما هو امرهم وتمام جهد وكوشش در اين باب داشته باشند  
در ترفيه حال واسايش واذاء ديون جناب ايشان خود داري ننمايند  
مأذون ميباشند كه در احتياطات تأملات اينجانب جوع بميتا ايشان  
نمايند والسلام على اخواني المؤمنين ورحمة الله وبركاته  
الاحقر محمد تقى الجابر شيرازي (محل خاتمه شريف)

صوت دستخط آية الله  
امضا حضرت آية الله  
اصطهباناتي  
ما خلد اشيا  
نور الله مضجعه  
محل خاتمه مبارك



٢٠٦

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعَةِ الْمُتَضَوِّتَةِ

فِي الْجُمُعَةِ الْأَشْرَفِ

جَابِئِهِ

كُتِبَ الْفَقِيرُ إِلَى حَمْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ

الْبَيْتِ الْعَرَفِيِّ

مَلِكِ

هـ

١٠٥٠







